نقاط قوت و ضعف فعالیت‌های جمعی

مؤلف: دکتر عبدالوهاب الدیلمی
مترجم: محمد جبروتی



نقاط قوت و ضعف

فعالیت‌های جمعی

مؤلف: دکتر عبدالوهاب الدیلمی
مترجم: محمد جبروتی

الدیلمی، عبدالوهاب
العمل الجماعی محاسنه و معایبه. فارسی.
نقاط قوت و ضعف فعالیتهای جمعی / مولف عبدلوهاب الدیلمی؛ مترجم محمد جبروتی
تهران: احسان، ۱۳۸۷.
۱۱۱ ص.
ISBN: 978-964-356-610-4
فیپا
اسلام و اجتماعی، مشارکت اجتماعی،
جبروتی، محمد، مترجم.
BP۲۳۰/ د۹ ن۷ ۱۳۸۶ ۲۹۷/ ۴۸۳
کتابخانه ملی ایران ۱۰۹۹۲۱۸

نقاط قوت و ضعف فعالیت‌های جمعی

● مؤلف: دکتر عبدالوهاب الدیلمی
● مترجم: محمد جبروتی
● صفحه‌آرا: مریم مقدم‌سلیمی
● ناشر: نشر احسان
● تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
● نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۷
● چاپخانه: مهارت
● قیمت: ۱۸۰۰ تومان

دفترمرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی علیشاه - کوچه تهرانی - شمارهٔ ۳۶ تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵
فروشگاه: تهران ـ خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره -۴۰۶
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ۱۱۴۹۵

ISBN: 978-964-356-610-4
شابک: ۴-۶۱۰-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸

نشر احسان

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

مقدمه

الحمدلله نستعينه و نستغفره، و نعوذ بالله من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا، مَن يهده الله فلا مضل له، و مَن يضلل فلا هادی له، و أشهد أن لا إله إلّا الله، و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله.

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لاَتَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُم مُسْلِمُونَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا ـ آن‌گونه که حق ترسیدن است ـ بترسید؛ و نمیرید؛ مگر آن‌که مسلمان باشید.»(۱)

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَ نِسَاءً وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ ٱلَّذِى تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ ٱلْأَرْحَامَ إِنَّ ٱللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً﴾

«ای مردم! از [خشم] پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و [سپس] همسرش را از نوع او آفرید؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی [بر روی زمین] منتشر ساخت. و از [خشم] خدایی بپرهیزید، که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید. و بپرهیزید از این‌که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید؛ [و صله‌ی ارحام را نادیده گیرید]؛ زیرا خداوند بی‌گمان مراقب شماست.»(۲)

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَن يُطِعِ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾

۱ـ آل عمران: ۱۰۲.

۲ـ نساء: ۱.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید؛ و سخن حق و استوار بگویید. [در نتیجه، خدا] اعمال‌تان را بایسته می‌کند؛ و گناهان‌تان را می‌بخشاید؛ و هر کس از خدا و پیامبرش، فرمان بَرَد، به‌راستی به رستگاری بزرگی دست می‌یابد.»(١)

همانا برای نشر این کتاب، تصمیم قطعی نداشتم، تا این‌که، آن را به گروهی از برادران دینی‌ام ـ که به‌کار دعوت مشغول بودند ـ نشان دادم؛ و از وجود آن، آگاه‌شان ساختم؛ زیرا می‌خواستم به پیشنهادهایی که درباره‌ی نشر این کتاب و مطالب مفیدی برای تکمیل آن دارند، دست یابم. آنان هم از بیان پیشنهادات و نظرات ارزشمند و مفیدی که داشتند، کوتاهی نکردند؛ و خواسته‌ی مرا پذیرفتند. پیشنهادات‌شان را پسندیدم؛ و مرا وادار کرد، تا برخی مطالب کتاب را اصلاح کنم.

ترجیح دادم درباره‌ی مطالب این کتاب به کتاب‌هایی که پیش‌تر در این زمینه نوشته شده بود، مراجعه نکنم؛ برای این‌که تحت تأثیرشان قرار نگیرم؛ در حالی‌که می‌خواستم مطلب‌های این کتاب، تنها، نصیحت‌های خالصانه‌ی من، برای برادران دینی‌ام باشد. همگی مطلب‌های این کتاب، تجربه‌ی عملی خودم است؛ و از رنج‌ها و سختی‌های عملی کار دعوت ـ که در زندگی‌ام داشته‌ام ـ سرچشمه گرفته است. شاید، سودمندتر و مفیدتر واقع شوند.

انتشار این کتاب، دو انگیزه داشت:

نخست، ترسیدم، مرگ‌ام ـ که زمان آن را جز خدا کسی نمی‌داند ـ فرا برسد؛ در حالی که مبادا نصیحت‌ها و تجربه‌هایی را که دست‌آورد سال‌ها رنج و سختی در میدان عملی دعوت الی الله بود، برای برادران دینی دعوتگرم ـ که در میدان دعوت الی الله فعالیت می‌کنند ـ بیان نکرده باشم؛ در این صورت، من دانشی را از دیگران پوشیده؛ و از بخشیدن آن‌چه نزدم است، کوتاهی کرده‌ام؛ و در بخشش آن‌چه داشته‌ام، بخل ورزیده؛ و کتمان دانش نموده‌ام، که این کار در جای خود، گناه است؛

١ـ احزاب: ٧١ـ٧٠.

دوم، کار دعوت به گروهی ویژه و معین و زمان مشخص و محدودی اختصاص ندارد، بلکه نسل‌های آینده هم در این زمینه به بینش و آگاهی نیازمند هستند، تا به لغزش‌هایی که گذشتگان در آن گرفتار شده‌اند، دچار نشوند.

در این راه، توفیق و استواری قدم را از خداوند بلندمرتبه، درخواست می‌نمایم. همانا او بر تمامی کارها چیره و تواناست.

دکتر عبدالوهاب لطف الدیلمی

سه شنبه ۲۴ ذی الحجه ۱۴۱۰ هـ. ق.

برابر با ۱۹۹۰/۷/۱۷ م.

پیشگفتار

اشتغال به کار و فعالیت گروهی به مدت طولانی در میدان دعوت الی الله در من تجربه‌ها و دست‌آوردهای فراوانی برجای گذاشته است، که آن‌ها را از کار و فعالیت عملی در این میدان گلچین کرده‌ام. لازم بود برای ادای امانت و نصیحت دعوتگران این راه، این دست‌آوردها و تجربه‌ها را گردآوری و فراهم کنم، تا راهنمای رهروان باشد. امید است، این مطلب‌ها، راه دعوت را پیش روی دعوتگران روشن کند؛ و چراغ راه آنان گردد؛ و لغزش‌ها را درست گرداند؛ و رهرو این راه را بینا و با ویژگی‌های راه آشنا گرداند. در این نصیحت، اهل تجربه‌یی که بیش‌تر عمرشان را در این راه سپری کرده‌اند؛ و جوانانی که این راه را تازه، آغاز کرده‌اند، یک‌سان هستند.

سزاوار و شایسته نیست، دعوتگر حق ـ وکسی که ای نشر کلمه‌ی حق، فعالیت می‌کند ـ از شنیدن سخن حق و نصیحت سودمند، دل‌گیر و دل‌تنگ و ناراحت بشود؛ چون تعصبگری و پیروی از خواهش‌های نفسانی از ویژگی‌های دعوتگران راه حق نیست، بلکه آنان، سزاوارترین مردم برای پذیرش نصیحت هستند. باید با جان و دل نصیحت سودمند را بپذیرند؛ زیرا آنان درپی وسیله‌یی هستند، که برای رسیدن به اهداف، یاری‌شان دهد؛ و موفق‌شان گرداند. اهدافی که برای خود ترسیم کرده‌اند، تا در دعوت مردم و هدایت آنان و انجام مسؤولیت مهم امر به معروف و نهی از منکر موفقیت‌آمیز و نتیجه‌بخش باشد؛ هم‌چنین فروغ هدایتی برای مدعوان باشد، تا با آسایش کامل و سعادتمندی به سر منزل مقصود برسند.

شایسته است، میان نصیحت انسان دلسوز و مهربان و نصیحت کسی که قصد شهرت‌طلبی و خودبزرگ‌بینی دارد، تفاوتی گذاشته شود. دین اسلام میان پیروان‌اش «نصیحت کردن یکدیگر» را واجب کرده است:

﴿وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّاالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُواالصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾(۱)

(سوگند به زمان. انسان‌ها، همه زیانمندند؛ مگر کسانی که ایمان آورده؛ و کارهای شایسته و بایسته انجام داده؛ و هم‌دیگر را به تمسک به حق و شکیبایی سفارش کرده‌اند.)

خداوند کسانی را از این خسران و زیان مستثنا کرده، که چهار ویژگی دارند:

۱. ایمان؛
۲. انجام عمل صالح؛
۳. سفارش به حق؛
۴. سفارش به شکیبایی.

در حدیث آمده است: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ: قُلْنَا لِمَنْ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: للهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَامَّتِهِمْ»(۲)

(دین، نصیحت است. گفتیم: برای چه کسانی، ای رسول خدا ﷺ؟ فرمود: نصیحت برای خدا و کتاب و پیامبر او و امامان و حاکمان مسلمان و همه‌ی مسلمانان.)

جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه گوید: با رسول خدا ﷺ بیعت کردیم، بر این‌که نماز را برپا داریم؛ زکات را بپردازیم؛ و همگی مسلمانان را نصیحت کنیم.(۳)

هیچ کس نمی‌تواند ادعای کامل بودن در هر زمینه‌یی، هم‌چنین پاک بودن و سالم ماندن از هر گونه لغزشی را بکند، بلکه پاک‌دامنی و عصمت از آنِ کسی‌ست، که خداوند او را پاک بگرداند.

---

۱. عصر: ۳-۱.
۲. مسلم از تمیم داری روایت کرده است.
۳. متفق علیه.

وجود برخی لغزش‌ها و خطاها در مسیر دعوت، جوانب درخشنده و تابناکی را که در تاریخ دعوت الی الله بوده، انکار نمی‌کند.

از نشانه‌های دوست داشتن دعوت الی الله این است، که مجامله و جانب‌داری و سازش، انسان را در این راه نفریبد؛ و در برابر لغزش‌ها و خطاهایی که می‌بیند ـ از هر کسی که باشد ـ سکوت نکند. مجامله و سکوت در برابر خطاها، نشانه‌ی کم محبتی به دعوت الی الله است. هر مسلمانی هنگام دیدن لغزش‌ها باید با تمام وجود، برای اصلاح‌شان، پا پیش بگذارد؛ و از سرزنش هیچ سرزنشگری نترسد.

در حدیث آمده است: «مؤمن، آینه‌ی مؤمن است.» (۱)

از ویژگی‌های آینه این است، که هیچ چیز از زیبایی و زشتی‌ها و عیب‌های کسی را که به آن می‌نگرد، پنهان نمی‌سازد، بلکه با تمام شفافیت، چهره‌اش را ـ آن‌گونه که هست ـ باز می‌تاباند. بر مؤمن هم واجب است، که نسبت به برادر مؤمن‌اش این‌گونه باشد؛ و عیب‌های او را صادقانه بیان کند. هدف‌اش از بیان آن عیب‌ها، از بین بردن آن‌ها و برطرف شدن عیب‌ها باشد؛ و هرگز قصد سرزنش نداشته باشد. برای این کتاب، نام «نقاط قوت و ضعف فعالیتهای جمعی» را برگزیده‌ام.

ترجیح دادم، که از بخش‌های مثبت کار گروهی آغاز کنم، تا اهمیت کار گروهی در میدان دعوت الی الله و موفقیت در آن راه، آشکار و روشن شود. پس از آن، آشکار می‌شود، که صحبت کردن از بخش‌های منفی، تنها برای توجیه و نصیحت کردن است؛ به‌گونه‌یی که اگر در این بخش‌های منفی، رهبران، کاستی‌ها را جبران کنند؛ و یکایک پیروان، دعوت‌ها را کامل سازند، به‌راستی این دعوت گروهی قدرت و توانمندی‌اش بیش‌تر خواهد شد؛ و برای رویارویی با حوادث گوناگون توانمندی چشمگیری پیدا خواهد کرد.

---

۱. ابوداوود آن را با اسناد حسن روایت کرده است.

پیشگفتار مترجم

حمد و ستایش خداوندی را که انسان را از نیستی به هستی آورد، و امکانات مادی و معنوی فراوانی به او بخشید، و پیامبرانی را برای هدایت وی برانگیخت. و درود و سلام بی‌کران بر خاتم پیامبران محمد ﷺ و خاندان و یاران‌اش باد، که فروغ هدایت را برافروخته و با تمام وجود برای انتشار دین اسلام کوشش کردند.

خواننده گرامی! عمر انسان ارزشمندتر از آن است که تنها در اندیشه دنیا و به دست آوردن امنیت و آسایش جسم سپری شود، بلکه انسان باید به اندازه توان‌اش، بعد از تربیت خود، در اندیشه تربیت خویشان و اطرافیان و جامعه باشد، و در اندیشه زندگی‌یی باشد که کرامت انسانی را حفظ می‌کند و رستگاری دوگیتی را به همراه دارد. و تلاش کند که تمدنی سالم و پاکیزه و جامعه‌یی ایمانی برپا کند.

اگر انسان دراین مسیر اخلاص عمل داشته باشد، و دل‌اش را نسبت به دیگران از کینه و حسد پاک بگرداند، و در همه‌ی کارهای‌اش فقط رضای خدا و سعادتمندی و رستگاری انسانها، و برپایی حکومت اسلامی را در نظر بگیرد، می‌تواند با یاری خداوند و با توان بیشتر به سوی تحقق یافتن این هدف آرمانی حرکت کند.

مسلمان نباید بگذارد که صدای امر به معروف و نهی از منکر به خاموشی و سکوت بگراید، بلکه باید هوشیار باشد و تسلیم فتنه‌جویان و فساد انگیزان و انسانهای لگام گسیخته و بی بند و بار نگردد.

دعوتگر باید برپایه‌ی اندیشه‌ی صحیح و سالم با قرآن و احادیث پیامبر ﷺ زندگی کند، و تلاش کند تا در زمینه‌های گوناگون علمی پیش رفت کند و هر کس در ابزاری که به موفقیت دعوت کمک می‌کند، تخصص لازم را به دست بیاورد، تاکارش از روی بینش و آگاهی باشد و در کوتاهترین زمان، بتواند بهترین بهره را ببرد.

دعوتگر باید در میان مردم زندگی کند و از واقعیت زندگی مردم آگاهی داشته باشد و حوادث را دنبال کند و مشکلات جهان ا سلام را بشناسد.

گاهی فقدان رهبران و راهنمایان دلسوز اسلامی و رهبری دینی، سبب دلسردی و گمراهی خیلی از افراد جامعه می‌شود، پس لازم است کسی که در راه دعوت به عنوان الگو مطرح است، در میان مردم و جامعه حضور یابد، تا مردم او را بشناسند و از او پیروی کنند.

دعوتگر باید با بکارگیری روشهای حکیمانه، بر دیگران تأثیر بگذارد، و مهر و محبت‌اش در دل آنان جای گیرد، تا به نحو احسن از او پیروی کنند، مسلمانان به ویژه جوانان با استعدادی را که به قدرت دین اسلام پی برده‌اند، به گونه‌ای راهنمایی کنند، که لذت اجرای امر خداوند و اطاعت از او را به آنان بچشاند، تا بر اطمینان و اعتمادشان در این راه افزوده شود. دعوتگر باید با افراد و گروه‌های دیگری که برای آبادگرداندن زمین، با ذکر و یاد خدا و بر پایی حکومت اسلامی فعالیت می‌کنند، همکاری لازم را داشته باشد، و هیچگاه علیه احزاب اسلامی جبهه‌گیری نکند و نسبت به آنان هیچ گونه شبهه و کینه‌ای نداشته باشد، بلکه بی ریا و با مهر و محبت با آنان زندگی کند و دوشادوش هم و با کمک همدیگر برای گسترش و بازگرداندن حکومت و قدرت اسلام تلاش کنند.

کتابی که تقدیم خوانندگان گرامی می‌گردد، برگردان کتاب عربی «العمل الجماعی محاسنه و معایبه» است. در این کتاب آنچه که در کارگروهی لازم و ضروری است، به طور مختصر بیان شده، امید است که برای تنویر اذهان خوانندگان و جویندگان این راه مفید باشد.

و ماتوفیقی الاباالله

مترجم: محمد جبروتی

کار گروهی، خوبی‌ها و کاستی‌ها

ترجیح دادم که نخست از جانب مثبت و خوبی های کار جمعی آغاز کنم، تا در آن، ارزش و اهمیت کار گروهی در موفقیت دعوت هم‌چنین به دست آمدن و محقق شدن اهداف آن روشن و آشکار شود. نیز دانسته و روشن شود، که سخن گفتن از جوانب نقص کار گروهی در مسیر دعوت به‌خاطر نصیحت کردن و توجیه نمودن و بیدار ساختن طرفداران آن است، به‌گونه‌ای که اگر این قسمتهای منفی تکمیل شوند و نقص‌ها از جانب جماعت یا رهبری آن و یا افراد آن جبران شوند این دعوت بسیار پابرجا و استوار و دارای قوت و توان فراوانی خواهد شد و برای رویارویی با حوادث و سختی ها قادر و توانمند خواهد شد و با کم‌ترین تلاش و در کوتاه‌ترین زمان، به هدف‌های آرمانی خود دست خواهد یافت.

با بیان کاستی ها، خواننده‌ی گرامی پی خواهد برد، که همه یا بیش‌تر کاستی ها و منفی‌گری‌ها به عمل‌کرد برخی پیروان آن حرکت برمی‌گردد. کسانی که هنوز تربیت‌شان کامل نشده؛ یا در میانه‌ی راه، سستی و تنبلی، دامنگیرشان شده است؛ یا ایمان‌شان ضعیف است؛ و هنگام روبه‌رو شدن با سختی‌ها استقامت و پای‌داری ندارند؛ یا هنگام نمایان شدن چهره‌ی فریبنده‌ی مادی، استوار و هماهنگ نیستند؛ و خود را زود می‌بازند؛ یا به‌سبب‌های دیگری، این کاستی ها و منفی‌کاری‌ها پدید می آیند.

هم‌چنین برخی مشکلات و کاستی‌ها هستند، که گاهی رهبر حرکت پیدایش آن‌ها را سبب می‌گردد؛ یاکنش‌گرهای دیگری وجود دارند، که در لابه‌لای بررسی این کتاب، روشن خواهند شد.

از خداوند می‌خواهم، کارم را برای خشنودی خود خالص بگرداند؛ و دل بندگان‌اش را برای خواندن و یادگیری این مطلب‌ها بگشاید؛ و آن را در دنیا و روز رستاخیز برای من و آنان سودمند گرداند.

چرا کار گروهی؟

تشکیلات جمعی به شیوه‌ی امروزی در میان گذشتگان این امت وجود نداشت. یعنی در گذشته، گروهی نظام‌مند با راه و روش برنامه‌ریزی شده و مشخص، که بر پایه‌ی چهارچوب مشخص و معینی، حرکت و فعالیت کند؛ و به آن پای‌بند باشد، وجود نداشت.

اما روی‌دادهایی بر این امت گذشت، که در پیش گرفتن چنین روش ضابطه‌مند و مشخصی را با چهارچوب ویژه بر بیش‌ترشان بایسته گردانید. گاهی حاکم مسلمانان مسؤولیت و کار دعوت را ـ مستقیم ـ خود به عهده می‌گرفت؛ یا این مسؤولیت و آگاهی دادن دینی را به مردم، بر زیردستان و فرمان‌روایان‌اش واجب می‌کرد، تا جایی که بخشی از وظایف فرمانداران می‌شد. در طول تاریخ اسلام دانشمندان در زندگی امت‌ها برای کار دعوت، تلاش چشمگیری داشته‌اند، که کتاب‌های تاریخ، تلاش پیوسته و طاقت‌فرسای آنان را به ثبت رسانده‌اند؛ هم‌چنین دانشمندان برای نشر و گسترش دانش و آگاهی دادن به همگان و نصیحت کردن فرمان‌روایان نقش بنیادین و تلاش مداوم داشته‌اند. به‌سبب همین، پیوسته در صدر جامعه قرار داشتند؛ و توان بیش‌تری داشتند. با توجه و اعتبار به این‌که آنان از ولی‌امرانی بودند، که خداوند اطاعت از آنان را در قرآن آورده است:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا ٱللهَ وَ أَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَ أُوْلِي ٱلْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید؛ و از کارداران و فرماندهان [مسلمان] خود فرمان‌برداری نمایید.»(۱)

اما از آن هنگام که استبداد رأی بر حاکمان چیره گشت؛ و جهل و نادانی در میان‌شان، افزون شد؛ و از دانش و دانشمندان کناره‌گیری کردند، تلاش و استقلال رأی‌شان برای گسترش علوم دینی ضعیف شد؛ یا به طور کلی از بین رفت؛ و بیش‌تر آنان به قانون و شریعت غیر اسلامی حکمرانی کردند. زمانی که حکمرانان اسلامی بازیچه‌ی دست دشمنان اسلام شدند، دشمنان اسلام از راه حکمرانان ضعیف اسلامی در اداره‌ی امور مسلمانان دخالت کردند. در نتیجه‌ی این فعالیت‌ها و دخالت‌ها در جامعه‌ی اسلامی، گروه‌های گوناگونی پدید آمدند، که بنیاد حکمرانی‌شان ـ هم‌چون گروه‌های کافران امروزی ـ مخالفت و مبارزه با اسلام و طرفداران آن بود. این گروه‌ها نه تنها سودی برای مسلمانان و جامعه اسلامی نداشتند، بلکه بزرگ‌ترین تلاش و اندیشه‌شان جنگ با اسلام و طرفداران و پای‌بندان به آن بود؛ و می‌کوشیدند بی‌دینی را ـ که امروزه به لاییک معروف است ـ بر پیروان اسلام تحمیل کنند؛ هم‌چنین همّ و غم آنان، دست یافتن به حکمرانی و رسیدن به مال زودگذر دنیا بود؛ و شیفته‌ی آن شدند؛ و با شعارهای پوچ و توخالی ـ که از زمان‌های خیلی دور، سر می‌دادند ـ همه‌ی مردم را فریفتند؛ شعارهایی، هم‌چون: «آزادی» و «برابری» و «دموکراسی» و شعارهایی این چنین، که دست‌آوردی برای مردم نداشت، جز وعده‌هایی دروغین و قرار گرفتن‌شان زیر پتک‌های پیاپی مصیبت.

همه‌ی این سختی‌ها ـ که دامنگیر امت اسلامی شده بود ـ فرزندان فراوانی از امت اسلامی را به اندیشه واداشت، که راه چاره‌یی پیدا کنند، تا پشتیبانی از اسلام و نگه‌داری از شریعت اسلامی ممکن باشد؛ هم‌چنین بتوان، دانش و فرهنگ اسلامی را منتشر ساخت؛ و روح جهاد را میان امت اسلامی زنده کرد؛ و احکام اسلامی را

---

۱. نساء: ۵۹.

تحکیم بخشید؛ و سرپرستی و ولایت را به خدا و پیامبرش و مؤمنان بازگرداند. از آن‌جا بود، که اندیشه‌ی تجمع و اجتماع و فکر فعالیت جمعی پدیدار گردید؛ و روزبه‌روز گونه‌ی نوینی یافت؛ و به جایی رسید، که امروزه مشاهده می‌شود.

پرشمار بودن گروه‌ها

از آن جاکه قانون خداوند میان آفریدگان‌اش به متفاوت بودن مردم در درک و فهم و اندیشه و جهت‌گیری‌های آنان جاری‌ست؛ در نتیجه گروه‌ها، پرشمار می‌شوند.

خواسته و اهتمام همه‌ی آن‌ها پشتیبانی از دین اسلام و حفظ و نگه‌بانی از آن بود؛ اما برداشت‌های متفاوت در موفق‌ترین وکارآمدترین راه‌ها برای حمایت از دین، هر کسی را بر آن واداشت، تا برای رسیدن به هدف مورد نظرش راهی را برگزیند؛ و بپیماید، که با مسیر دیگران متفاوت بود؛ در حالی که، در توان آن‌ها بود، که تلاش‌شان را یکی بکنند؛ وکارهای‌شان را میان خودشان بررسی کنند؛ و در یک راه حرکت کنند، تا به هدف آرمانی خود دست یابند؛ اما چون برداشت و انتخاب روش هر فرقه‌یی برای رسیدن به خواسته‌اش با دیگری متفاوت بود، سبب شد تا گروه‌های فراوانی برای پشتیبانی از اسلام در این راه به وجود بیایند.

باور برخی بر این است، که بسنده کردن بر تصحیح عقیده و خدمت به سنت واجب است.

برخی دیگر معتقدند، که بیرون آوردن مردم از غوطه‌ور شدن در گناهان و غرق شدن‌شان در کارهای دنیایی، و منتقل کردن‌اشان به سوی مسجدها و مرتبط

ساختن‌شان با خدا تا شیرینی عبادت را بچشند؛ و جان‌های‌شان تزکیه و نورانی شود؛ و با عبادت، روح‌شان را تغذیه کنند، بایسته است.

برخی معتقدند، که نخست باید به قدرت و حکومت دست یافت؛ سپس دیگر کارهای اسلامی به دنبال آن می آیند؛ چون‌که فرمان‌روا می‌تواند اصلاح و بازسازی را انجام دهد.

شماری معتقدند، فرمان‌روایانی که بر امت اسلامی حکومت می‌کنند کافرند، نخست رهایی از چنگ آنان واجب است، تا بتوان فرمان‌روایان اسلامی را بر تخت قدرت نشاند؛ سپس احکام اسلامی را اجرا کرد.

شماری دیگر به ضرورت ادامه‌ی دعوت اسلامی باور دارند، تا این‌که دعوت، همه‌گیر باشد؛ و فرمان‌روایان هم امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت شوند؛ و با قراردادها و توطئه‌های تنظیم شده‌ی حزب‌ها و گروه‌های گوناگون علیه اسلام به روشی مقتضی و شایسته رویارویی شود؛ و اعتماد به اسلام میان پیرواناش زنده گردد؛ و به اندازه‌ی توان برای امر به معروف و نهی از منکر اقدام شود.

پیروزی گروه‌ها

این گروه‌ها در گستره‌ی اسلامی به پیروزی‌هایی دست یافته‌اند. از آن‌جایی که شمار فراوانی از فرزندان اسلامی آن‌ها را پذیرا شده؛ و به آن‌ها پاسخ مثبت داده‌اند. به‌ویژه جوانانی که حماسه‌ی اسلامی در آن‌ها شعله‌ور است؛ به گونه‌یی که شمار فراوان و چشمگیری از آنان میان این جماعت‌ها ذوب شده؛ و به آن‌ها پیوسته‌اند. بزرگ‌ترین دست‌آورد و فایده‌ی وجود این گروه‌ها، پشتیبانی و نگه‌داری جوانان از لغزش و سقوط از پرتگاهی‌ست، که بسیاری در آن افتاده؛ و در شهوت‌ها غرق شده‌اند؛ یا در دام شکار خواهش‌های نفسانی و شبهه‌ها افتاده؛ و گرفتار شده‌اند؛ یا میان گروهی که با اسلام در ستیزند، قرار گرفته‌اند.

بازتاب منفی پرشمار بودن گروه‌ها

بی گمان، پرشمار بودن گروه‌ها، بازتاب‌های منفی بسیاری دارد؛ مانند:

۱. ضعیف گرداندن دعوت -که در مسیرها و شاخه‌های پرشمار حرکت می‌کند- و نابود ساختن تلاش‌ها و نیروهایی که در این راه به کارگرفته می‌شوند؛ هم‌چنین در اندیشه و فکر جوانان شک و دودلی ایجاد می‌شود، بر این‌که کدام یک از آن گروه‌ها برحق است، به گونه‌یی که هاله‌یی از شک و گمان برخی جوانان را در حیرت و سرگردانی قرار می‌دهد.

۲. اختلاف داشتن این گروه‌ها در برخی برداشت‌ها و تصوراتی که دارند؛ هم‌چنین اختلاف داشتن در اولویت قرار دادن برخی اعمال اسلامی -که گاهی گروهی را بر آن می‌دارد، تا بر دیگران بتازد؛ و به دیگران طعنه بزنند، سبب می‌شود، تا بیش‌تر به پرتگاه اختلافات نزدیک شوند؛ و گسست اختلافات گسترده شود، این‌گونه اختلافات به دشمنان اسلام این امکان را می‌دهد، که از این فرصت به‌دست آمده برای رسیدن به نقشه‌های شوم‌شان بهره گیرند.

۳. کوتاهی در تربیت جوانان؛

هر جماعتی راه درست و موفقیت‌آمیزی دارد، که جماعت‌های دیگر آن را ندارند. بسنده کردن به یک گونه تربیت ویژه، جوانان را از خوبی‌هایی که جماعت‌های دیگر دارند، محروم می‌سازد؛ در نتیجه، تربیت به شکل کامل و پخته و همه سویه انجام نمی‌گیرد؛ هم‌چنین در میان برخی جماعت‌ها تصورات و برداشت‌های اشتباه و احکامی نادرست و به دور از حقیقت وجود دارد، که سبب می‌شود، تربیت صحیح جوانان دچار مشکل شود.

اما اگر کوشش شود؛ و تلاش‌های همه‌ی جماعت‌ها یکی شوند؛ و جنبه‌ی مثبت‌شان در کنار هم قرار گیرند؛ و با هم هماهنگ شوند، این اتحاد و هماهنگی در تربیت و موفقیت، به تکامل و تعامل نیکی میان جماعت‌ها خواهد انجامید.

چون خوبی هایی که میان جماعت‌های دیگر وجود دارند، به دست می آیند؛ و از منفی‌بافی و منفی‌نگری‌ها و برداشت‌های نادرست دوری می شود.

۴. گروهی از جوانان ـ که طرفدار شدید جماعت‌شان هستند ـ آگاهی و بینش صحیح و کامل ندارند، که این کمبودگاهی آنان را بر آن می دارد، تا حکم کنند بر این‌که تنها جماعت آنان، جماعت مسلمانان است؛ و نه جماعت دیگری. در ادامه، احکام ناروایی علیه جماعت‌های دیگری صادر می‌کنند؛ بر این‌که آن‌ها در راه نادرست و به‌دور از حقیقت هستند؛ در حالی که، ما این‌گونه برداشت‌ها و اندیشه‌ها را جزو لغزش‌های نابود کننده برمی‌شماریم، که بهتر و لازم است به طرفداران چنین اندیشه‌یی هشدار داده شود.

ادب و قاعده‌ی اسلامی و احکام شرعی حکم می‌کنند، بر این‌که صادرکردن حکم تکفیر و فسق برای کسی درست نیست؛ مگر با برهان قاطع و روشن؛ زیرا ریختن خون مسلمان و هتک حرمت به ناموس و آبرو و از بین بردن مال او بر مسلمانان دیگر حرام است؛ پس هرکس از فراخ‌ترین راه‌ها می تواند وارد اسلام و مسلمان شود؛ اما راه بیرون رفتن از اسلام و مرتد شدن بسیار تنگ و باریک است؛ پس نمی‌توان بی‌برهان قاطع و روشن با آبروی مسلمان بازی کرد؛ و دین او را به باد مسخره گرفت.

پیامبر ﷺ از کار اسامه پسر زید بسیار بدش آمد؛ هنگامی که اسامه پسر زید یکی از مشرکان را ـ که به مسلمانان آسیب بسیاری رسانده؛ و دل آنان را به درد آورده بود ـ کشت. اسامه پسر زید وقتی آن مشرک را دید، با شمشیر بر او حمله‌ور شد؛ و آن مشرک گفت: «لا اله الاّ الله»؛ اما اسامه پسر زید مسلمان شدن ظاهری را از او نپذیرفت؛ و چنین پنداشت، که او از ترس شمشیر، کلمه‌ی توحید را می‌گوید؛ بنابراین او را کشت. پیامبر به او فرمود: در روز رستاخیز زمانی که «لا اله الاّ الله» [به‌جای گواه] بیاید چه‌کار می‌کنی؟

این بخش از مطالب در ادامه، بیش‌تر توضیح داده شده است. لب و جان سخن این که نواقض شهادتین معلوم و روشن هستند.

قانونی بودن گروه‌ها

برای کسی درست نیست، که اجتماع اسلامی را از دیدگاه شرعی حرام بداند؛ چون گروه شدن برای دعوت به سوی حق و یاری دادن و پشتیبانی آن، هم‌کاری کردن بر انجام کارهای نیک و تقوا و دانش‌اندوزی و کارهای نیک دیگر، کارهایی پسندیده هستند. هرگاه میان‌شان لغزش‌هایی وجود داشته باشند؛ در حالی که آن جماعت‌ها، آن‌ها را انجام می‌دهند، چنین کاری به حرام بودن گروه نمی‌انجامد، بلکه واجب است، که خطاها و لغزش‌ها اصلاح گردند؛ و تصور و برداشت‌ها تصحیح شوند؛ و راه و روش‌ها راست گردند. بازگشت به سوی حق در هنگام روشن و آشکار بودن آن و دوری از هرگونه خواهش نفسانی یا تعصب قومی و نژادی و فرقه‌یی واجب است.

گاهی برخی جماعت‌ها، ارتباط در درون صف را برپایه‌ی بیعت نمودن برپا می‌دارند. بیعتی که دربرگیرنده‌ی اطاعت و فرمانبری بیش‌تر و ارتباط تنگاتنگ میان آن‌ها می‌شود؛ و از فروپاشی و ایجادگسست و اختلاف میان آن‌ها جلوگیری می‌کند. چنین کاری هم اشکالی ندارد؛ چون علتی بر ممنوعیت آن وجود ندارد.

اما آن‌چه نهی شده، بیعت گرفتن درون این جماعت برای رسیدن به خلافت است؛ در حالی که، بیعت برای دست‌یابی به اریکه‌ی خلافت زمانی باید صورت گیرد، که قدرت تسلط بر زمین به‌دست بیاید. چنان قدرت و توانی که خلیفه‌ی اسلامی بتواند حکومت اسلامی را برپا؛ و احکام شریعت را میان پیرواناش پیاده؛ و آنان را در برابر سختی‌ها و مشکلات حمایت کند؛ و قدرت اجرای حدود شرعی و دیگر مسؤولیت‌ها و وظیفه‌های خلیفه‌ی اسلامی را داشته باشد.

اما بیعت میان این جماعت‌ها از این گونه بیعت‌ها نیست، بلکه بیعتی بر انجام بخشی از خواسته‌های اسلام است؛ مانند: بیعت گرفتن از وی برای به‌کار گرفتن همه‌ی کوشش و تلاش‌اش در راه دعوت الی الله.

همانا پیامبر خدا ﷺ برای تأکید بر مهم بودن بیعت، با یاران‌اش درباره‌ی مسایل جزئی از کارهای اسلامی بیعت می‌گرفت. برخی، این‌جا بیان شده‌اند:

۱. **بیعت رضوان در زیر درخت. جابربن عبدالله‌ﷺ و دیگران درباره‌ی این بیعت گفته‌اند:** «با رسول خداﷺ بیعت کردیم، بر آن که از جنگ فرار نکنیم.» و در روایات دیگر آمده: «تا لحظه‌ی مرگ.»[1]

در حالی که، صحابه، فرار را از میدان و بحبوحه‌ی جنگ، جزو گناهان کبیره به شمار می‌آوردند. خداوند بلندمرتبه در سوره‌ی انفال ـ که در سال دوم هجری مدتی پس از جنگ بدر نازل شد ـ بر فرار از میدان جنگ هشدار داده است؛ در حالی که، صلح حدیبیه در سال ششم هجری به وقوع پیوست. پس بیعت گرفتن، نشانه‌ی تأکید آن است.

۲. بیعت نسا؛ پیامبرﷺ با یاران‌اش بیعت کرد؛ بر پایه‌ی آن‌چه با زنان بیعت کرده بود؛ و آن، بیعتی‌ست، که عبادةبن صامت آن را روایت کرده و گفته است: با رسول خداﷺ بیعت کردیم بر این که، هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهیم؛ دزدی نکنیم؛ زنا نکنیم؛ نفسی را که خدا حرام کرده به ناحق نکشیم؛ و مال مردم را ندزدیم؛ و نربابیم.»[2]

همان‌گونه که حافظ ابن حجر در کتاب فتح الباری[3] بیان کرده، این بیعت، پس از فتح مکه صورت گرفت؛ اما بیعت عقبه برای برخی مسایل دیگر بود، که خواهیم آورد.

۳. **بیعت بر هجرت؛ امام احمد در کتاب مسندش از حرث بن زیاد ساعدی انصاری روایت کرده است:** «او روز جنگ خندق نزد پیامبرﷺ رفت؛ در حالی که، پیامبرﷺ از مردم برای هجرت کردن بیعت می‌گرفت.»[4]

۴. از بارزترین این بیعت‌ها، این‌که، از مردم چیزی نخواهند.

---

۱. حدیث در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌های حدیث روایت شده است. اصحابی که این حدیث را روایت کرده‌اند: معقل بن یسار و سلمه بن اکوع و چند نفر دیگر هستند.

۲. بخاری با الفاظ متعددی آن را روایت کرده؛ و مسلم و دیگران هم آن را روایت کرده‌اند.

۳. ۱/۶۶ ـ ۶۷ این بیعت به بیعت نسا مشهور است؛ یعنی این‌که همانند بیعت زنان برقرار شده است.

۴. مسند احمد، ۴۲۹/۳.

از عوف بن مالک اشجعی روایت شده، که گفت: ما نه یا هشت یا هفت نفر نزد پیامبر خدا ﷺ بودیم. فرمود: «چرا با پیامبر خدا ﷺ بیعت نمی‌کنید؟» در حالی که، ما تازه با بیعت آشنا شده بودیم؛ و تازه مسلمان شده بودیم؛ گفتیم: ای پیامبر خدا ﷺ با تو بیعت کرده‌ایم. سپس برای بار دوم فرمود: «چرا با پیامبر خدا ﷺ بیعت نمی‌کنید؟» گفتیم: همانا با تو بیعت کرده‌ایم. سپس برای بار سوم فرمود: «چرا با پیامبر خدا ﷺ بیعت نمی‌کنید؟» گفت: دست‌های‌مان را به سوی پیامبر دراز کردیم؛ و گفتیم: ای پیامبر خدا ﷺ همانا با تو بیعت می‌کنیم. اما بر چه چیزی با تو بیعت کنیم؟ فرمود: «بر این که تنها خدا را پرستش کنید؛ و چیزی را شریک او قرار ندهید. نمازهای پنجگانه را برپا بدارید؛ و [از حاکم اسلامی] اطاعت کنید.» اندکی صدای‌اش را پایین آورد؛ و افزود: «از مردم چیزی طلب نکنید.» [همگی با تمام وجود به بیعت پای‌بند بودند]. همانا برخی را ـ که در بیعت حضور داشتند ـ دیدم که تازیانه از دست‌اش می‌افتاد؛ اما از کسی نمی‌خواست که تازیانه را به او بدهد.(۱) [بلکه خودش از اسب، پایین می‌آمد؛ و آن را بر می‌داشت.]

۵. یکی دیگر از آن بیعت‌ها، بیعت عقبه‌ی دوم بود، که پیش از هجرت انجام گرفت. در زمان انجام آن بیعت، پیامبر ﷺ از میان اهل مکه طرد شده بود؛ و یاران او در مکه ضعیف بودند. آن حالت را خداوند سبحان در قرآن این‌گونه بیان کرده است:

﴿وَ ٱذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي ٱلْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَآوَاكُمْ وَ أَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُم مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

«به یاد آورید هنگامی را که شما در سرزمین [مکه] گروه اندک و ضعیفی بودید؛ و می‌ترسیدید، که مردم شما را بربایند؛ اما خدا شما را [در سرزمین مدینه] پناه داد؛ و با یاری خود، شما را نیرو بخشید، و غنایم پاکیزه‌یی بهره‌ی شما کرد، تا این‌که، سپاس‌گزاری کنید.»(۲)

از جابر بن عبدالله روایت شده است: گفتیم ای رسول خدا ﷺ! بر چه چیزی با تو بیعت کنیم؟ فرمود: «با من بر سمع و طاعت در خوشی و سلامتی و خستگی و ناراحتی، بر انفاق در نداری و توانمندی، بر امر به معروف و نهی از منکر، بیعت کنید. برای خدا سخن حق را

---

۱. مسلم.

۲. انفال: ۲۶.

بگویید؛ و از سرزنش سرزنشگری نترسید؛ و هرگاه به یثرب (مدینه) آمدم، مرا یاری دهید. از من دور کنید، آن‌چه از خودتان و همسران‌تان و فرزندان‌تان دور می‌کنید. در برابر این کارها بهشت جایگاه شما خواهد بود.»[۱]

گروهی از صحابه با گروهی دیگر، برای انجام برخی کارهای اسلام با یکدیگر بیعت می‌کردند. حافظ ابن حجر گفت: سیف[۲] در «فتوح» با سند خودش روایت کرده است: عکرمه صدا زد؛ و گفت: چه کسی برای مردن در راه خدا بیعت می‌کند؟ عموی‌اش، حارث و ضِرار بن ازور همراه با چهارصد نفر از مسلمانان ـ که او امیر آنان بود ـ با او بیعت کردند؛ و آن رخ‌داد در سال ۱۵ هـ ق. در زمان خلافت عمر رضی الله عنه به وقوع پیوست. همه‌ی آن بیعت‌کنندگان کشته شدند، جز ضرار.»[۳]

با بیان این سندها، روشن می‌شود، که بیعت کردن و بیعت گرفتن برای انجام برخی کارهای اسلام جایز است؛ و حکم به فاسد بودن و درست نبودن آن به هیچ علت و حجتی استناد ندارد.

---

۱. بیهقی در دلائل النبوة (۴۴۳ ـ ۲/۴۴۲) و احمد (۴۴۰ ـ ۳/۳۳۹) آن را روایت کرده‌اند.

۲. اوسیف بن عمر تمیمی (وفات ۲۰۰ هـ ق.) مورخ بود. فتوحی که حافظ به آن اشاره‌کرده، همان «الفتوح الکبیر» اوست. جنگی که این اتفاق در آن روی داد، جنگ یرموک بود.

۳. الاصابة فی غیر الصحابة، شرح حال عکرمه بن أبی‌جهل.

ضرورت انجام کار گروهی در مسیر دعوت

یاری دادن دین خدا، و انجام فرایض اسلام به‌گونه‌یی کامل و درست و بازداشتن دشمنان از آسیب رساندن به دین خدا و زنده گرداندن جهاد در راه خدا با تمامی اشکال‌اش، بر هر مسلمان واجب است. از آن جایی که هر مسلمان ـ در اوضاع کنونی حاکم بر جامعه ـ با کوشش و تلاش فردی خود برای تحقیق چنین مسایل ناتوان است؛ و می‌بیند که نیروی فردی نمی‌تواند با تلاش جمعی منظمی که دشمنان برای جنگ با دین اسلام به‌کار گرفته‌اند، برابری کند، بر او واجب است، اهل صلاح و تقوا و کسانی را که در آنان شعور دفاع از دین خدا احساس می‌شود، جست‌وجو کند؛ و برای محقق شدن این اهداف بزرگ با آنان هم‌کاری کند. از قاعده‌ی معروف اصولی ست: «هر چیزی که واجب با آن کامل می‌شود، آن هم واجب است. (مقدمه‌ی واجب، واجب است.)»

پس دشمنان امروزی اسلام در جنگ با اسلام از مهارت‌ها و تاکتیک‌های گوناگون بهره می‌گیرند؛ و در کمین اسلام نشسته‌اند؛ و برای جنگ با آن نیروهای مختلفی را، مانند: نیروی انسانی و مال‌های فراوان و برنامه‌ریزی‌های مختلف ـ که از پیش سابقه نداشت؛ و شناخته شده نبودند ـ به‌کار می‌گیرند. در چنین وضعیتی

مسلمانان نیز برای مقابله به مثل با آنان، پشتیبانی از اسلام و پیروان آن نیازمند نیروهای توانمندی در زمینه‌های مختلف هستند.

تا زمانی که در میدان اسلامی، جماعت‌های فراوانی وجود دارند، کسی مجبور نیست، به جماعت معینی بپیوندد. گاهی این‌گونه، تفسیر می‌شود، که برای انگیزه‌های مشخصی به گروه معینی تمایل دارد؛ بنابراین، بر او لازم است، که همه‌ی این جماعت‌ها را بررسی کرده؛ و راه و روش آن‌ها را به دقت بسنجد، تا یکی از جماعت‌ها را برگزیند؛ و جان و روان‌اش به آن آرام گیرد؛ و در نهایت به آن بپیوندد.

به هر حال، همانا حق - پس از گذشت بهترینِ سده‌ها - در جماعت ویژه‌یی منحصر نشده است، بلکه در هرکدام‌شان تا اندازه‌یی خیر و نیکی وجود دارد، که در دیگری نیست. گاهی دو یا چند گروه در کارهای نیک با هم مشترک هستند. درست نیست که جانب حق و خیری که نزد هر یک از گروه‌ها وجود دارد، به انگیزه‌ی حمله‌ور شدن به آن نادیده گرفته شود؛ یا به سبب انتساب به جماعتی، فضل و نیکی از منتسبان به جماعت دیگر انکار شود.

هرگاه جماعتی در برخی دیدگاه‌های حق و نیکی کوتاهی و نقص داشته باشد، باید همه‌ی کوشش و تلاش خود را به‌کار گیرد، تا آن بخش را جبران کند.

هرگاه - با وجود داشتن قدرت و توانایی - از اقدام برای جبران کاستی‌ها کوتاهی کند، گنه‌کار است.

برخی علت‌ها را یادآوری می‌کنیم، که هر جماعت باید آن را داشته باشد، تا پای‌بندی و التزام به آن واجب باشد؛ و آن جماعتی‌ست، که بر پایه‌ی حق بنیان نهاده شده باشد؛ حتا اگر یکی باشد:

۱. امام ترمذی در کتاب فتن در پایان باب آن‌چه در لزوم پای‌بندی به گروه آمده، بیان کرده است: از جارودبن معاذ شنیدم، که می‌گفت: از علی بن حسن شنیدم، که

می‌گفت: از عبدالله بن مبارک پرسیدم، که گروه به چه کسی گفته می‌شود؟[۱] گفت: ابوبکر و عمر. به او گفته شد: ابوبکر و عمر درگذشته‌اند. گفت: فلانی و فلانی. به او گفته شد: فلانی و فلانی هم مرده‌اند؛ سپس عبدالله بن مبارک گفت: ابوحمزة السّکری[۲] گروهی‌ست.[۳]

۲. علامه ابن قیم در کتاب اغاثةاللهفان گفته است:

«باور نمی‌کنم، هدف آن‌چه ابومحمد عبدالرحمان بن اسماعیل مشهور به ابوشامه در کتاب «حوادث و بدع» آورده ـ با آنکه به پای‌بندی به جماعت فرمان داده شده است ـ پای‌بندی به حق و پیروان آن باشد. گرچه چنگ‌زنندگان و پیروان آن کم و مخالفان آن بسیار باشند.» چون حق همان چیزی‌ست، که مسلمانان سده‌ی نخستین از زمان پیامبرﷺ و یاران‌اش بر آن بودند؛ و هیچ توجهی به فراوانی اهل بدعت پس از آن‌ها نمی‌شود. عمروبن میمون اودی می‌گفت: در یمن با معاذ مصاحبت کردم؛ و هرگز از او جدا نشدم، تا این‌که او فوت کرد؛ و دفن‌اش کردم؛ پس از او با فقیه‌ترین مردم ـ عبدالله‌بن مسعودرضی الله عنه ـ هم‌نشین شدم. از او شنیدم، که می‌گفت: شما را سفارش می‌کنم، که با جماعت باشید. همانا دست خدا همراه و بالای سر جماعت است. سپس روزی از روزگاران از او شنیدم، که می‌گفت: در آینده، کسانی بر شما حکومت خواهند کرد، که نماز را از وقت‌اش به تأخیر می‌اندازند؛ اما شما نماز را در وقت خود برپا بدارید، که همانا نماز فرض است؛ و همراه آنان هم نماز بخوانید، که این نماز [دوم] برای شما نافله است. گفتم: ای یار محمد! نمی‌فهمم چه می‌گویی؟ گفت:

---

۱. ترمذی حدیث ابن عمر را این جا آورده. همان حدیثی که عمررضی الله عنه برای آنان خطبه خواند؛ و گفت: «بر شما لازم است، که همراه جماعت باشید؛ و از تفرقه بپرهیزید.» حدیث ابن عباس آن را به حد مرفوع می‌رساند: «یدالله مع الجماعة» دست خدا همراه با جماعت است. نخستین را عمر به پیامبر خداﷺ رساند. ترمذی درباره‌ی آن حدیث گوید، حسن صحیح غریب. احمد هم‌چنین (۱۸/۱) آن را روایت کرده است. دومی گفت: حسن و غریب است.

۲. او محمدبن میمون مروزی متوفای سال ۱۶۷ هـ. ق. است. ابن مبارک معاصر او بود؛ و در سال ۱۸۱ هـ. ق. وفات یافت.

۳. سنن ترمذی: (۴۶۷/۴).

چه چیزی را نمی‌فهمی؟ گفتم: مرا به پای‌بندی به جماعت دستور می‌دهی، و بر آن تشویق‌ام می‌کنی؛ سپس می‌گویی: نماز را به‌تنهایی برپا بدار؛ در حالی که، آن فرض است؛ و همراه جماعت هم بخوان؛ در حالی که، آن [نماز دوم] نافله است؟ گفت: «ای عمروبن میمون، من گمان می‌کردم، که تو فقیه‌ترین مردم این روستا هستی. می‌دانی جماعت چیست؟ گفتم: نه. گفت: همانا بیش‌ترین مردم از جماعت جدا شده‌اند؛ و جماعت را ترک کرده‌اند. جماعت آن است، که با حق موافق و هماهنگ باشد؛ اگرچه تنها هم باشد.»

از سویی دیگر، این‌گونه نقل شده است: «بر روی ران‌ام زد؛ و گفت: وای بر تو! همانا بیش‌تر مردم، جماعت را ترک کرده‌اند. همانا جماعت آن است، که موافق با طاعت خدا باشد.»

۳. نعیم بن حماد گفت: «هرگاه جماعت فاسد شد، باید پای‌بند چیزی باشی، که جماعت پیش از فاسد شدن‌اش بر آن پای‌بند بود؛ اگرچه در این کار تنها هم باشی. در این صورت تو خودت به‌تنهایی جماعت هستی.» بیهقی و دیگران، آن را روایت کرده‌اند.[۱]

۴. در حدیث «الطائفة» آمده است: «لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ» (پیوسته گروهی از امت‌ام پای‌بند برحق هستند.)

این حدیث در صحیحین و کتاب‌های دیگر با لفظ‌های پرشمار روایت شده است. در برخی روایت‌ها در تعریف این حدیث چنین آمده: «ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ» و در برخی دیگر «يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ» و در برخی دیگر «ظَاهِرِينَ عَلَى النَّاسِ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُاللهِ» و در برخی دیگر: «يُقَاتِلُونَ عَلَى أَبْوَابِ دمشق وَ مَا حَوْلَهَا، وَ عَلَى أَبْوَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ مَا حَوْلَهُ» آمده است.[۲]

۵. امام نووی در شرح مسلم درباره‌ی این حدیث گفته است:

«گفتم: شاید این طایفه در میان گونه‌های مؤمنین تقسیم شده باشد: گروهی شجاع و جنگجو

---

۱. اغاثة اللهفان ابن قیم (۷۰ - ۶۹/۱).

۲. در فتح الباری به این روایت‌ها مراجعه کن (۲۹۵ - ۲۹۴/۱۳).

هستند. برخی فقها و شماری محدثان و دیگران زاهدان و امرکنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر هستند؛ و گروه دیگر، کسانی هستند، که کارهای نیک دیگری انجام می‌دهند. لازم نیست، که به‌طور حتم در یک مکان جمع بشوند، بلکه گاهی در نقاط گوناگون زمین پراکنده‌اند.» (۱)

۶. حافظ ابن حجر پس از بیان سخن گذشته نووی گفته است: «و نظیر آن‌چه بر آن آگاهی داده، آن است، که گروهی از امامان این حدیث را بر آن حمل کرده‌اند: «إِنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ لِهَٰذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِأَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا» (۲) «خداوند در هر صد سال برای این امت یکی را بر می‌گزیند، تا دین امت را تجدید کند.»

باید به‌طور حتم در هر صد سال، یک نفر باشد. سخن درباره‌ی یک نفر، می‌تواند همان سخنی باشد، که درباره‌ی طایفه گفته شد. همانا جمع بودن صفاتی که نیازمند به تجدیدش است، در یک گونه از نیکی‌ها محصور نمی‌شود؛ و این‌گونه نیست، که همه‌ی ویژگی‌های نیک در یک نفر جمع شده باشد.» (۳)

هدف از تشکیل گروه

آن‌چه در هر جماعتی ـ در رهبران و یکایک جماعت ـ باید فراوان وجود داشته باشد، سالم بودن نیت و هدف‌ها و وسایل است. هرگاه اخلاص در کار، تکیه‌گاه و رهبر و حاکم این جماعت باشد ـ به‌گونه‌یی که در فعالیت و کارش تنها خوشنودی خدا را در نظر داشته باشد؛ و هدف‌اش خدمت به اسلام و مسلمانان و دفاع از اسلام و انتشار آن و دعوت به سوی آن باشد؛ و وسایل و ابزاری را که برای محقق شدن این هدف به‌کار می‌گیرد، شرعی باشد؛ و در آن هیچ‌گونه نافرمانی از امر خدا و گناه نباشد ـ این‌گونه جماعت، جماعتی‌ست، که به موفقیت و پیروزی آن امید می‌رود؛ و خیر و هم‌بستگی و پاداش از سوی خدا برای آن هست.

---

۱. شرح نووی بر مسلم (۶۷/۱۳).
۲. ابوداوود با سند صحیح (۴۲۹۱) و حاکم در مستدرک (۵۲۲/۴) آن را روایت کرده‌اند.
۳. فتح الباری (۳۹۵/۱۳).

با این حال واجب است، این جماعت و پیروان آن بدانند، که از گناه و لغزش معصوم نیستند. به دنبال آن باید، همیشه جوانب کاستی وکوتاهی ولغزش هایی راکه شاید در لابلای حرکت آنان پدیدار می‌گردد، بررسی کنند؛ و به‌سرعت برای درمان و اصلاح و جبران آن اقدام شود؛ هم‌چنین بر آن واجب است، که هر گونه نقد و نصیحت را با تمام وجود پذیرا باشد؛ و در اندازه‌ی صدق پیداکردن آن بنگرد؛ و برای تطبیق آن اقدام کند، که مصدر و منشأ آن هرچه باشد.

این کار، کلید موفقیت و علت راستی بر توجه به موفقیت است.

اجتماع در یک گروه بهتر از متفرق شـدن در گـروه‌های گوناگون است.

دلیل توجیهی تشکیل جماعت‌های گوناگون و روش آن‌ها و سالم و صادق بودن حرکت آن‌ها ـ هر چه که باشد ـ همانا نبود جماعت‌های متفرق و گوناگون در میدان دعوت اسلامی و هماهنگ شدن همه‌ی آن‌ها در یک جماعت، بهتر و برتر از پرشمار بودن جماعت‌هاست.

فراوانی جماعت‌ها هرچند که روی‌کردهای مثبت فراوانی داشته باشد؛ با چیزی ازکارهای منفی‌یی که بر جماعت‌ها مترتب می‌شود، برابری نمی‌کند؛ همانا تفرقه از دیدگاه شرعی نکوهیده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِن بَعْدِمَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

«و مانند کسانی نشوید، که پراکنده شدند؛ و اختلاف ورزیدند. [آن هم] پس از آن‌که نشانه‌های روشن [پروردگارش] به آنان رسید؛ و ایشان را عذاب بزرگی‌ست.»[1]

---

۱. آل عمران: ۱۰۵.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى ٱللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾

«بی‌گمان کسانی که آیین [یکتاپرستی راستین] خود را پراکنده می‌دارند؛ و دسته و گروه گروه می‌شوند، تو هرگز از آنان نیستی؛ و سر و کارشان با خداست؛ و خدا ایشان را از آن‌چه می‌کنند، با خبر می‌سازد.»(۱)

﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ ٱللهِ جَمِيعاً وَ لاَتَفَرَّقُوا﴾

«و همگی به ریسمان [ناگسستنی قرآن] خدا چنگ بزنید؛ و پراکنده نشوید.»(۲)

﴿شَرَعَ لَكُم مِنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحاً وَ ٱلَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا﴾

«خداوند آیینی را برای شما بیان داشته؛ و روشن نموده است، که آن را به نوح توصیه کرده است، و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم، [سفارش کرده‌ایم، که] دین را پابرجا دارید؛ و در آن تفرقه نکنید.»(۳)

تفرقه به کش‌مکش نکوهیده می‌انجامد. همین کش‌مکش سبب می‌شود، توان مسلمانان بیهوده از بین برود؛ و در برابر دشمنان‌شان دچار شکست شوند. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَلَاتَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ ٱصْبِرُوا إِنَّ ٱللهَ مَعَ ٱلصَّابِرِينَ﴾

«و کش‌مکش مکنید [که اگر کش‌مکش کنید] درمانده و ناتوان می‌شوید؛ و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود؛ و شکیبایی کنید، که خدا با شکیبایان است.»(۴)

آثار بد دیگری هم وجود دارند، که از تفرقه سرچشمه می‌گیرند. به برخی اشاره می‌شود:

---

۱. انعام: ۱۵۹.
۲. آل عمران: ۱۰۳.
۳. شوری: ۱۳.
۴. انفال: ۴۶.

۱. **همانا مردم** به سبب وجود این تفرقه، در سردرگمی قرار می‌گیرند؛ و دچار فتنه می‌شوند. به گونه‌یی که این امر بر آن‌ها پوشیده می‌ماند، که کدام یک از این جماعت‌ها در مسیر حق حرکت می‌کنند؛ و کدام یک از آن‌ها بر باطل هستند.

در حالی‌که، تلاش برای قانع کردن مردم - بر این‌که همه‌ی جماعت‌ها برحق هستند - هیچ سودی نخواهد داشت؛ چون در آن هنگام مردم می‌گویند: اگر همه‌ی آن‌ها برحق هستند، در یک گروه گرد هم می‌آمدند، چه علت و توجیهی برای این تفرقه وجود دارد؟

۲. ترسی که از گستردگی و عمیق شدن گسست اختلافات بین پیروان جماعت‌های گوناگون، پس از گذشت مدتی از زمان، وجود دارد. گرچه نیک‌گمانی میان رهبران جماعت‌ها امروزه غالب است، نمی‌توان از این فتنه در امان بود، که انتساب به جماعت‌ها به چیزی تبدیل شود، که شبیه تعصبات قبیله‌یی یا قومی‌ست. این تغییر و تحول به طور کلی منفی و به سبب وجود اختلافاتی‌ست، که نزد خردمندان این گونه اختلافات شایسته‌ی این نیست، که به ایجاد کینه بیانجامد. اما گاهی برخی - به ویژه جوانان حماسی - از آن اختلافات، مسایلی را به وجود می‌آورند، که جدایی و تفرقه را سبب می‌شوند؛ یا به سبب وجود کینه‌توزان و آشوبگران، درون این جماعت‌هاست، که برای شعله‌ور شدن آتش فتنه و اختلاف فعالیت می‌کنند. چه اندازه این گونه انسان‌ها فراوان‌اند! چنین کاری، گاهی این جماعت‌ها را به مرحله‌یی می‌رساند، که گروهی، گروهی دیگر را تکفیر می‌کنند؛ یا هم‌دیگر را به فاسق شدن متهم می‌کنند؛ و هتک حرمت ناموس و آبروی برادر مسلمان را به ناحق حلال می‌شمارند.

این، فتنه‌یی بسیار بزرگ است، که جماعت‌ها گرفتار آن می‌شوند؛ هم‌چنین دیگر مسلمانان به آن بلا گرفتار می‌شوند؛ و بار گناه آن اختلاف و تفرقه را کسی بر دوش می‌کشد، که برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان تلاش و کمک می‌کند؛ و بذر اختلاف را میان آنان می‌پاشد؛ و با حکمت و درایت و فعالیت پیوسته برای رفع اختلاف و ایجاد

اتحاد و دوستی میان‌شان تلاش نمی‌کند. در درجه‌ی نخست، رهبران این گروه‌ها مسؤولیت اصلاح میان مسلمانان را بر دوش دارند. هر گروهی که برای این کار خیر زودتر اقدام کند، بهترینِ گروه‌هاست؛

۳. بهره‌گیری و سوءاستفاده‌ی دشمنان از این تفرقه و فروپاشی از دو روی‌کرد است:

۱ـ۳. تلاش دشمنان برای زشت جلوه دادن سیمای اسلام. دشمنان اسلام از چنین اختلافات و تفرقه و وضعیت بد حاکم بر گروه‌های اسلامی سوءاستفاده می‌کنند؛ و اسلام را به‌گونه‌یی آشکار می‌سازند؛ و تبلیغ می‌کنند، که آن، دینی تفرقه‌ساز و اختلاف‌انگیز است، و با تمام وجود تلاش می‌کنند، تا مردم را از دین خدا متنفر و دور بسازند.

به دیگر سخن، مسلمانان با متفرق شدن و ایجاد اختلاف میان خودشان، فتنه‌یی برای همه‌ی مسلمانان، نیز نامسلمانان می‌شوند؛ و بازتاب بدی در اذهان می‌گذارند. چون هنگامی که مبلغان واقعی اسلام را به نامسلمانانی عرضه کنند، اختلاف و تفرقه در میان گروه‌های اسلامی، مانع مسلمان شدن آنان می‌گردد؛

۲ـ۳. گاهی دشمنان اسلام می‌خواهند توجه برخی گروه‌های اسلامی را به خود جلب کنند؛ بنابراین در کنار آنان می‌ایستند؛ و از آن‌ها دفاع می‌کنند. نه برای این که اسلام را دوست دارند؛ و نه برای یاری رساندن به این گروه یا آن گروه، بلکه برای بهره‌گیری ازگروهی اسلامی بر ضدگروه اسلامی دیگر است. گاهی برخی گروه‌های اسلامی فریب گروهی از حاکمان غیر اسلامی را می‌پذیرند؛ به گمان این‌که آن دشمنان، اسلام را ـ برای کمک و طرفداری مسلمانان از آن‌ها ـ یاری خواهند داد. این از بدترین و زشت‌ترین دست‌آوردهایی ست، که دشمنان اسلام به دنبال فروپاشی و اختلاف مسلمانان به‌دست می‌آورند.

روی‌کردهای نیک کار گروهی

در مطالب گذشته برخی روی‌کردهای نیک کار گروهی، مطرح شد. به‌ویژه کار گروهی‌یی که همه‌ی جماعت‌هایی راکه امروزه برای اسلام کار می‌کنند ـ اگر چنین

کاری انجام پذیرد؛ و تفرقه و اختلاف به پایان برسد ـ زیر پوشش داشته باشد. درکل، کارگروهی خوبی‌های انکارناپذیری دارد؛ زیرا تلاش و فعالیت فردی نمی‌تواند با تلاش و فعالیت گروهی یک‌سان باشد.

در بحث‌های گذشته اهمیت جماعت و سخنان برخی از صحابه رضی الله عنهم و دیگران، درباره‌ی مشخص نمودن این که جماعت به چه کسی گفته می‌شود، بیان شد.

در این جا برخی سندها که در احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم است؛ و بر لزوم جماعت و پای‌بندی به آن دستور و از تفرقه هشدار می‌دهد، یادآوری می‌شود:

۱. حدیثی که حذیفه روایت کرده است. در آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به بازگشت و فراوان شدن شر، که برای در امان ماندن از فتنه در آن زمان: «**تَلْزَمْ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامَهُمْ**»(۱) (پای‌بند جماعت مسلمانان و امام ایشان باش.)

۲. ابن عباس روایت کرده، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«**مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْراً فَمَاتَ، إِلَّا مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً**» (۲)

(هر کس از امیرش چیزی را ببیند، که از آن بدش می‌آید، پس باید بر آن صبر کند؛ چون هر کس یک وجب از جماعت جدا شود؛ و در آن حالت بمیرد، مردن وی، مردن بر عادت جاهلیت است.)

۳. عمربن خطاب رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت می‌کند، که در آن روایت آمده:

«**... فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَنَالَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ، فَلْيَلْزَمِ الْجَمَاعَةَ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَ هُوَ مِنَ الْإِثْنَيْنِ أَبْعَدُ...**» (۳)

(هر کدام از شما که می‌خواهد به وسط بهشت دست یابد؛ و [آن‌جا آرامش گزینند] پس باید همراه جماعت باشد؛ همانا شیطان همراه یک نفر؛ و از دو نفر دورتر است.)

۴. انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

---

۱. متفق علیه، این جزوی از حدیث طولانی‌ست.

۲. متفق علیه.

۳. مسند احمد (۱/۲۶).

«إِنَّ بَنی اِسْرَائیلَ افْتَرَقَتْ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً، وَ إِنَّ أُمَّتِی سَتَفْتَرِقُ عَلَی ثِنْتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً، کُلُّها فِی النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةٌ وَ هِیَ الْجَمَاعَةُ» (۱)

(همانا بنی اسراییل به ۷۱ فرقه تقسیم شدند؛ و امت من به ۷۲ فرقه تقسیم خواهند شد. همه‌ی آن‌ها در آتش هستند؛ به‌جز یک گروه، که آن هم، همراه جماعت است.)

۵. ابوسعید خدری روایت کرده، که پیامبر ﷺ ـ در حجةالوداع ـ فرمود: «نَضَّرَاللهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا، فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَیْسَ بِفَقِیهٍ، ثَلَاثٌ لَا یَغِل (۲) عَلَیْهِنَّ قَلْبُ امْرِیءٍ مُؤْمِنٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّهِ، وَالْمُنَاصَحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِینَ وَ لُزُوم جَمَاعَتِهِمْ، فَإِنَّ دُعَاءَهُمْ مُحِیطٌ (۳) مِنْ وَرَائِهِمْ» (۴)

(خداوند سیمای هرکس را که سخنان مرا می‌شنود؛ و آن را از بر می‌کند، نورانی؛ و او را سعادتمند بگرداند! چه بسا حاملان فقه هستند، که فقیه نیستند. با سه چیز قلب مؤمن به کینه و حسد دچار نمی‌گردد: ۱. اخلاص عمل برای خدا؛ ۲. نصیحت کردن حاکمان مسلمان؛ ۳. پیوسته همراه جماعت مسلمانان بودن و پای‌بندی به آنان، که همانا دعای‌شان به دنبال آنان است.)

باید این‌جا اشاره شود به این‌که برای هیچ یک از جماعت‌های اسلامی‌یی که امروزه پابرجاست؛ و فعالیت می‌کنند، جایز نیست حکم کند، که تنها خودش

---

۱. احمد (۱۴۵/۳) و ابن ماجه (۳۹۹۳) آن را روایت کرده‌اند. لفظ از آنِ ابن ماجه است. بوصیری در زوائد گفته: اسناد آن صحیح است؛ و رجال آن ثقه. ابوداوود امثال آن را از معاویه به شماره (۴۵۹۷) روایت کرده است.

۲. این کلمه با فتح یا و کسر غین (یَغِلّ) از الغلّ به معنای حقد و کینه روایت شده است. می‌گوید: چیزی از حقد و کینه به دل‌اش راه نمی‌یابد، که او را از حق منحرف گرداند. با ضم یاء و کسر غین (یُغِلُّ) از اغلال به معنای خیانت در همه‌ی چیز، روایت شده. معنای آن این است، که این اختلالی که در حدیث ذکر شده، دل‌ها با آن اصلاح می‌گردد. کسی که به آن‌ها چنگ بزند، دل‌اش از فریب و کینه و فساد پاک می‌گردد. جامع الاصول (۲۶۸-۲۶۷/۱) و غریب الحدیث از ابوعبید (۲۰۰-۱۹۹/۱).

۳. در برخی از روایت‌ها «یُحیط» است؛ و در برخی دیگر: «فانّ دعوتهم محیط من ورائهم» هم‌چنان که در مسند احمد و ابن ماجه آمده است.

۴. منذری در الترغیب و الترهیب (۳۴/۱) این‌گونه گفته است. جزار با سند حسن آن را روایت کرده، ابن حبان درکتاب صحیحش از حدیث زید بن ثابت، هم‌چنین احمد (۱۸۳/۵) و ابن ماجه (۲۳۰ و ۳۰۵۶) روایت کرده‌اند.

جماعت اسلامی ست؛ و بس، بلکه واجب است، که معتقد باشد که خود، گروهی از گروه‌های پرشمار اسلامی ست. چون در صورت نخست (این که معتقد باشد، تنها خود، جماعت اسلامی ست) به گرفتار شدن در دام تکفیر کردن دیگران و نسبت دادن فسق به آنان می انجامد. چنین اندیشه و اعتقادی -به تنهایی -برای نابودی آن جماعت کافی ست. کم‌ترین حق واجبی که هر جماعت نسبت به جماعت‌های اسلامی دیگر دارد، این است، که معتقد باشد پیروان جماعت‌های دیگر از مسلمانان هستند؛ و جایز نیست درباره‌ی هیچ‌کدام از آن‌ها حکم فاسق یا کافر بودن را صادر کرد؛ مگر با وجود سند محکم شرعی؛ هم‌چنان واجب است، هر مسلمانی بداند، که برادر مسلمان‌اش چه حق و وظیفه‌ی شرعی بر گردن او دارد. همانا اسلام تجاوز به خون مسلمان و هتک حرمت ناموس و دست‌برد به مال او را حرام گردانده است. رسول خدا ﷺ در حدیثی طولانی -که بخشی از آن به شرح ذیل است -فرمود: «**كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَ عِرْضُهُ وَ مَالُهُ.**»(۱)

(تجاوز به خون و ناموس و مال مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است.)

در حدیثی ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند:

«**الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ**»(۲)

(مسلمان کسی‌ست، که مسلمانان دیگر از زبان و دست او در امان باشند.)

هم‌چنین در حدیثی دیگر -که عبدالله بن عمر روایت کرده - آمده است:

«**مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا اَحَدُهُمَا**»

(هرگاه مسلمانی به برادر مسلمان‌اش بگوید: ای کافر! همانا این واژه بر یکی از آن دو نفر باز می‌گردد.)

سخن پیامبر چه زیبا و نیکوست، که فرمود:

«**اِذَا قَالَ الرَّجُلُ هَلَكَ النَّاسُ فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ**»

مسلم و احمد و ابوداوود از ابوهریره روایت کرده‌اند.

---

۱. متفق علیه. ۲. متفق علیه.

(هرگاه کسی [نفرین کند؛ و] بگوید مردم نابود شوند؛ پس او آن‌ها را نابود کرده است.)

بهتر و شایسته است، که هر مسلمان نسبت به برداران مسلمان‌اش نیک‌گمانی داشته باشد؛ و خودش را تزکیه نکند؛ و از انجام گناهان و خطاها، پاک به حساب نیاورد، بلکه لازم است، که خودش را به کوتاهی در ادای حقوق و انجام واجبات مقصر بداند؛ و متهم کند. هرگاه در برادر مسلمان‌اش عیبی را دید، واجب است، که از راه و روش شرعی با آوردن برهان روشن و قاطع او را نصیحت کند ـ هم‌چنان که نصیحت کردن میان مسلمانان واجب است ـ و تلاش کند، که مردم را به سوی حق هدایت کند.

۱. محقق ساختن اصل تعاون و هم‌کاری:

از فواید تشکیل جماعت تعاون و هم‌کاری میان مسلمانان است. از آن‌جایی که مسلمانان به تنهایی در محقق ساختن کارهای همگانی اسلام، توانا نیستند، در کارهایی که انجام آن‌ها، جز در سایه‌ی کار گروهی و تشکیل اجتماع و یاری دادن یکدیگر شدنی نیست، خداوند بلندمرتبه در قرآن، آنان را به این امر مهم دستور داده است؛ و می‌فرماید:

﴿وَ تَعَاوَنُوا عَلَى ٱلْبِرِّ وَ ٱلتَّقْوَىٰ وَلاَ تَعَاوَنُوا عَلَى ٱلإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَانِ وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ﴾

«و در راه نیکی و پرهیزگاری هم‌دیگر را یاری و پشتیبانی نمایید؛ و هم‌دیگر را در راه تجاوز و ستم‌کاری یاری و پشتیبانی مکنید.»(۱)

در صورت تفرق و اختلاف مسلمانان چه‌گونه تعاون و هم‌کاری میان آنان به شکل کامل انجام می‌گیرد؟! بلکه آنان در حالت تفرقه و اختلاف، از عمل به این آیه سرباز می‌زنند. تفرقه و اختلاف به گناه و دشمنی می‌انجامد؛ و شیطان هم از راه اختلاف و تفرقه به دل‌ها راه می‌یابد؛ و مسلمانان را به نابودی می‌کشاند. راه رسیدن شیطان به دل‌ها در زمان وجود تفرقه و اختلاف میان مسلمانان آسان‌تر از زمانی‌ست، که در میان‌شان اجتماع و یک‌پارچگی و اتحاد و اتفاق باشد.

---

۱. مائده: ۲.

۲. شورا:

انسان به‌تنهایی در خیلی از موارد نمی‌تواند راه درست و حق را تشخیص دهد؛ و آن را انتخاب کند. چه بسا در خیلی از موارد اجتهاد فردی‌اش، او را در لغزش‌های فراوانی می‌اندازد؛ اما با جمع بودن و مشورت کردن وی را از افتادن در چنین خطاها و لغزش‌هایی حفظ می‌کند؛ زیرا با وجود کسانی که استعدادها و دانسته‌های فراوان و دانش‌ها و تجربه‌های گوناگونی دارند، هرگاه همه‌ی این توانمندی‌ها و تجربه‌ها با هم یکی و هماهنگ شوند ـ به فضل و مرحمت خدا ـ جلوگیری از لغزش و خطا را ضمانت خواهند کرد؛ و وسیله‌یی برای رسیدن به واقعیت و حق خواهند بود. این، زمانی‌ست، که مشورت کردن در مسایلی انجام بگیرد، که نص صریح درباره‌ی آن وجود نداشته باشد؛ و نفس و روان‌ها برای رسیدن به حق، از هر گونه خواهش‌های نفسانی و تعصب قومی به‌دور؛ و احترام متقابل حکم‌فرما؛ و پیروان از برتری نظرات خود بر نظرات دیگران به‌دور؛ و پیرو نزدیک‌ترین رأی و نظر از دیدگاه شرعی و برترین و سزاوارترین آن‌ها بر صواب باشند. چنین عمل‌کرد و روشی، نفس‌ها را نزد خدا معذور می‌دارد؛ و آن‌ها را از افتادن در گناه حفظ می‌کند؛ چون آن‌ها با این کار و تلاش‌شان همه‌ی توان‌شان را برای رسیدن به حق به‌کار گرفته‌اند؛ و این، چیزی‌ست، که شرع مقدس از آن‌ها درخواست می‌کند:

﴿لاَيُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا﴾

«خداوند به هیچ‌کس جز به اندازه‌ی توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.»(۱)

۳. سلاح زمانه:

زمانه‌یی که در آن به سر می‌بریم، بیش‌تر از هر زمان گذشته‌یی بر مسلمانان واجب می‌گرداند، که برای رویارویی با خطراتی که از هر سو آنان را دربرگرفته؛ و برای رویارویی با نیروهای دشمنان و گروه‌های غیر اسلامی، در سطحی از توان و

---

۱. بقره: ۲۸۶.

آمادگی گوناگون قرار بگیرند، که بتوانند از کیان خود دفاع کنند؛ و اصالت خود را حفظ نمایند. اگر مسلمانان با هم جمع شده؛ و متحد شوند، همانا به نیرو و توانی دست می‌یابند، که هرگز با وجود آن پست و ذلیل و خوار و زبون نمی‌گردند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أَعِدُّوا لَهُم مَا ٱسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ وَ مِن رِبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَـدُوَّ ٱللهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَاتَعْلَمُونَهُمُ ٱللهُ يَعْلَمُهُمْ﴾

«برای [مبارزه با] آنان تا آن‌جا که می‌توانید نیروی [مادی و معنوی] و [از جمله] اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا بدان [آمادگی و توان جنگی] دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید؛ و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید، که ایشان را نمی‌شناسید؛ و خدا آنان را می‌شناسد.»(۱)

داشتن قوت و توان در هر زمانی، باید هماهنگ با پیشرفت‌های آن زمان باشد. سلاحی که مسلمانان در صدر اسلام به‌کار می‌گرفتند، امروزه برای رویارویی با سلاح‌های پیشرفته‌ی دشمنان کارآمد نیست؛ و سودی ندارد. هرگاه مسلمانان در آماده ساختن خود و دست یافتن به سلاح‌های پیشرفته‌ی روز ـ که فراهم کردن آن‌ها برای رویارویی با سلاح‌ها و نیروهای دشمنان واجب است ـ کوتاهی و قصور کنند، همگی گنه‌کار می‌شوند؛ هم‌چنین حرکت مسلمانان امروزی بر پایه‌ی یک رأی و راه و روش و صدور یک برنامه و نظام هماهنگ از وسایل و سبب‌های اتحاد و به‌هم‌پیوستگی و توانمندی مسلمانان است، که این‌گونه اعمال و رفتارها به مسلمانان قدرت و توانی می‌بخشد، که با آن دشمنان را می‌ترسانند؛ و دشمنان جرأت پیدا نمی‌کنند، که به مسلمانان تعرض کنند:

﴿تُرهِبُونَ بِهِ عَدُوَّاللهِ﴾

بر مسلمانان پوشیده نیست، که همانا دشمنان امروزی، آنان را از یک تیرکمان هدف قرار می‌دهند؛ و برای دشمنی و رویارویی با اسلام و مسلمانان وحدت کلمه

---

۱. انفال: ۶۰.

دارند؛ و هر روز روش‌ها و شیوه‌های گوناگونی را برای رویارویی با اسلام و مسلمانان به‌کار می‌گیرند. با تمام وجود برای آسیب رساندن به مسلمانان تلاش می‌کنند؛ و کارهای گوناگونی را انجام می‌دهند؛ همانند:

تضعیف توان و نیروی‌شان و از بین بردن کیان و وجودشان و کم کردن خیر و نیکی‌های‌شان و ایجاد شک و گمان در عقیده‌های‌شان و دور گرداندن‌شان از راه راست و به فتنه انداختن جوانان‌شان.

از خطرناک‌ترین شیوه‌هایی که دشمنان اسلام به‌کار می‌گیرند؛ و امروز نمایان است، پیدا شدن کسانی‌ست، که از اسلام بسیار سخن می‌رانند؛ و خود را همانند کسانی که از اسلام آگاهی کامل دارند؛ و مدافع آن هستند؛ و مفهومات آن را تصحیح می‌کنند؛ نشان می‌دهند؛ در حالی که آن‌ها اصول و قواعد اسلام را تحریف می‌کنند. سر رشته‌ی سندهای شرعی را تغییر می‌دهند؛ و با روش‌های حیله‌گرانه‌ی پست، حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنند. میان مسلمانان بذر شک و فتنه می‌افکنند؛ و درباره‌ی مسایل واقعی و حقیقی ـ که میان مسلمانان است ـ آنان را به شک می‌اندازند؛ و مسلمانان را بر آن می‌دارند، تا نسبت به دانشمندان و دعوتگران بدگمان باشند.

آیا مقاومت با همه‌ی این باطل‌ها جز از راه اجتماع و وحدت کلمه‌ی مسلمانان ـ که در قالب جماعت‌های اسلامی امروزی نمایان است ـ و پایان دادن به تفرقه و پراکندگی‌های موجود، از راه دیگری وجود دارد؟!

اگرچه وحدت کلمه‌ی مسلمانان و دوری از هر گونه تفرقه و اختلاف در طول همه‌ی دوران‌ها واجب و ضروری‌ست، در جامعه‌ی کنونی وجوب و ضرورت آن دو چندان شده است.

۴. تربیت:

از خوبی‌های جماعت، توانمندی آن بر تربیت پیرواناش از راه رعایت حال آن‌ها و محفوظ نگه‌داشتن‌شان از فتنه‌ها و محافظت بر سالم ماندن برداشت و

تصورات آنهاست. به‌ویژه جوانانی که شمار فراوانـی از آنـان در فـتنه‌ها گـرفتار می‌شوند؛ و احزاب گوناگون آن‌ها را می‌ربایند؛ و در حالت بیهوده‌کاری در لهو و لعب زندگی می‌کنند؛ و در شهوات غرق می‌شوند؛ و شادابی و طراوت و فعالیت جوانی را بیهوده تلف می‌کنند. در واقع توانمندی جماعت برای تربیت جوانان از مهم‌ترین روی‌کردهای مثبت جماعت است. اگر جماعت جز این کار خوب، کار دیگری نداشت، برای تمجید از آن همین کافی بود. همانا جوانان مسلمان بسیاری در جامعه هستند. جوانانی که زیر سایه و چتر یکی از جماعت‌های اسلامی زندگی می‌کنند؛ در حالی که جماعت اسلامی با دیوارهایی محکم و استوار از وسـایل گوناگون تربیتی و عقیدتی سالم و رفتاری نیکو، آنان را احاطه کرده؛ و از آنـان پاسداری می‌کند؛ و در وجودشان قاعده‌ی «ولاء»، دوست داشتن دوستان و «براء»، بیزاری از دشمنان را غرس نموده است؛ و آنان را بر مردانگی تربیت کرده؛ و در وجود آنان عشق و محبت به اسلام و دفاع از آن را غرس نموده؛ و از آنان یک دژ مستحکم و استوار بنا نموده است. آنان را از محیط‌هایی که نیروی جوانی را بیهوده تلف می‌کنند؛ و هیچ سودی برای جوانان و امت اسلامی ندارد، دور کرده است.

توانمندی‌ها و استعدادهای آنان را در راه‌ها و روی‌کردهای گوناگونِ ساختن و نیکی کردن بر پایه‌ی زمینه‌هایی که فراهم می‌شود، پرورش داده است.

۵. توانایی در ادامه‌ی راه دعوت:

هرگاه انسان خارج از جماعت و به تنهایی زندگی کند ـ به‌ویژه در جامعه و محیطی که ما در آن زندگی می‌کنیم ـ گاهی یأس و ناامیدیِ از اصلاح شدن، بر او چیره می‌شود. مدت زمانی را در مسیر دعوت حرکت می‌کند؛ و گاهی با سختی‌ها و مشکلات و ناراحتی‌ها و اذیت و آزارها روبه‌رو می‌شود، که او را وادار می‌کند، در خودش فرو برود؛ و از مردم دوری گزیند؛ چون کسی را نمی‌یابد، که او را به ادامه‌ی راه وادار و تشویق کند؛ و در برابر سختی‌ها و مشکلات یار و یاور او باشد؛ و او را بر شکیبایی سفارش کند. این‌جاست، که اهمیت توصیف خداوند درباره‌ی مؤمنان،

دریافت می‌شود، که می‌فرماید:

﴿وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾

([مؤمنان] هم‌دیگر را به تمسک به حق [در عقیده و گفتار و کردار] سفارش می‌کنند و یکدیگر را به شکیبایی [در تحمل سختی‌ها و مشکلات] سفارش می‌کنند؟)

گاهی بر انسان ضعف و سستی چیره می‌شود؛ و درپی آن در انجام واجبات و وظایفی که خدا بر او فرض کرده، کوتاهی می‌کند.

کنش‌گرهای ضعفی که انسان را دربرگرفته‌اند، فراوان هستند؛ پس در چنین حالتی وی، به‌کسانی نیازمند است، که به او یادآوری کنند؛ و خدا را به یاد او بیاورند؛ و همت و عزیمت او را تجدید؛ و ابر غفلت را از او دور کنند.

بی‌گمان، زمانی که وی میان جماعت زندگی کند، آن جماعت برای انجام‌کارهای مثبت و ایجاد انگیزه در او نسبت به دیگر کنش‌گرها توانمندتر است. گاهی برخی کنش‌گرها، او را از ادامه‌ی راه دعوت به سوی خدا باز می‌دارند. از مهم‌ترین آن‌ها، اذیت و آزار مردم است، که هیچ گریزی از آن نیست.

چون‌کسی که می‌خواهد ادامه دهنده‌ی راه پیامبران باشد، به ناچار در برابر اذیت و آزار مردم قرار می‌گیرد. تا زمانی که انسان به زیور شکیبایی آراسته نشود، در چنین هنگامه‌یی برای تحمل سختی‌ها ناتوان می‌گردد؛ و نیازمند کسی می‌شود، که برای ادامه‌ی راه دعوت، او را به شکیبایی سفارش کند. انسان هرگز فضایی بهتر از فضای باجماعت‌بودن را برای رسیدن به این هدف نمی‌یابد. این موضوع، در عمل ثابت شده است. منظور این است، که همانا در این مسیر کسانی هستند، که از اقدام برای انجام وظایف‌شان در معرض غفلت قرار می‌گیرند؛ یا در میانه‌ی راه از تحمل سختی‌ها و مشکلات ناتوان می‌شوند؛ اما وجود مشوق‌ها و انگیزه‌های یادآوری‌کننده‌ی همیشگی و تشویق بر انجام‌کار نیک و داشتن یاوری برای حمل این دعوت و وجود کسی که با سخنان خوب با او هم‌دردی کند، همگی انسان را بر آن

می دارد، تا خودش را پیوسته با انجام عبادت‌های فراوان ثابت‌قدم و استوار و مسلح بسازد؛ نیز در دعوت به سوی خدا در هر فضا و محیطی استمرار داشته باشد؛ هم‌چنین وی، میان جماعت برای خود پشتیبان و حامی می‌یابد، که در زمان مشکلات از او دفاع می‌کند؛ و هرگاه در معرض اذیت و آزار قرار بگیرد، در کنار او ایستاده و کمک‌اش می‌کند، در حالی که کسی که بیرون از جماعت است، این‌گونه حمایت‌ها و کمک‌ها را ندارد.

حمایت جماعت از پیروان، تا این‌که بتواند دعوت به سوی خدا را ادامه دهند، گونه‌یی از تعاون بر نیکی و تقواست، که خداوند مؤمنان را به آن دستور داده است. چون حمایت مشروعی ضد باطل است؛ و ضد تلاش و فعالیتی به‌شمار می آید، که برای خاموش کردن ندای حق ـ که گونه‌یی بازداشتن از راه خداوند بلندمرتبه است ـ صورت می‌گیرد.

از ویژگی های اهل باطل کمک کردن به یک دیگر برای آسیب رساندن به اصحاب حق است، تا فساد و منکرات را در جامعه‌ی اسلامی منتشر کنند؛ و حق و فضیلت پوشیده شود؛ و مؤمنان ضعیف گردند. این هدفی ست، که تسلیم شدن و شکست خوردن در برابر آن جایز نیست، بلکه برای ادامه‌ی دعوت به سوی خدا و زنده نگه‌داشتن فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با باطل با همه‌ی امکانات بایسته و ضروری‌ست.

کارهای منفی (سلبیات)

آن‌چه در برگه‌های پیشین گفته شد، شماری از نیکی‌های کار جمعی بود، که کوچک و نادیده گرفته نمی‌شوند؛ و از ارزش آن‌ها کاسته نمی‌شود. بر شمردن همه‌ی خوبی‌های کار جمعی، شدنی نیست؛ اما با این حال برخی روی‌کردهای آن نمایان شد، تا دانسته شود که روی‌کردهای دیگر - یعنی گاهی برخی بدی‌هایی که پدیدار می‌گردند - ارزش و منزلت خوبی‌های تابان و درخشان را از بین نمی‌برند؛ هم‌چنین دانسته شود، که تنها بیان و نمایان کردن بدی‌ها، تا این که از کار جمعی کنار زده شوند، فرض نیست، بلکه کار جمعی، همان اصلی‌ست، که سرپیچی از آن جایز نیست. همانا واجب است هر گونه کارهای منفی -که در کار جمعی نمایان می‌شوند - و سبب به وجود آمدن آن‌ها و راه‌های درمان آن‌ها با دقت بسیار بررسی شوند، تا ساختار و ساختمان جماعت کامل و از هر گونه شکافی که بر آن پدیدار می‌شود، سالم بماند. گاهی سکوت در بیان روی‌کردهای منفی خیانت به‌شمار می‌آید.

پس واجب است، که برای اصلاح و جبران کاستی‌ها، کارهای منفی بیان شوند.

راه ورودی به سلبیات

این‌جا پیش از هر چیز لازم است، به سبب‌های مهم پدید آورنده‌ی این بدی‌ها اشاره‌یی بشود. امکان ندارد، که کار جمعی پدید آورنده‌ی هر یک از این سلبیات

باشد، بلکه کنش‌گرهای دیگری هستند، که نمونه‌هایی از این سلبیات را پدید می‌آورند. برخی از مهم‌ترین آن‌ها این‌گونه‌اند:

۱. ضعف ایمان و تقوا نزد شماری از پیروان، چون تکامل صفات دعوتگری در هر کدام از دعوت‌کنندگان، این برتری را دارد، که در بیش‌تر موارد، دعوت‌کننده را حفظ می‌کند، تا چیزی از این گونه تصرفات بد از او سر نزند.

اشاره‌ی مختصری به صفاتی که باید به وفور در دعوتگر وجود داشته باشند، مفید خواهد بود. صفاتی که کاستی در آن‌ها گسستی به وجود می‌آورد، که شیطان از آن به وجود انسان راه می‌یابد.

در هنگام سخن گفتن در زمینه‌ی کار جمعی، از این بدی‌ها سخن گفته شد. همانا کسی که این کارهای بد را انجام می‌دهد، چون‌که او سنگ (بنای) تشکیل دهنده‌ی این جماعت شده است، هر کاری که انجام دهد به حساب جماعت گذاشته می‌شود. آثار کارهای مثبت و منفی او بر جماعت تأثیر می‌گذارد. یعنی بر کسی که جزو جماعتی شده، واجب است، در حق جماعت از خدا بترسد؛ و خود را در برابر انجام همه‌ی کارهای کوچک و بزرگ محاسبه کند؛ و این‌که الگو و اسوه‌ی نیکی برای کسانی که در جماعت هستند، نیز کسانی که خارج از جماعت هستند، باشد؛ و خودسازی داشته باشد؛ و هرگاه برخی کاستی‌ها را میان جماعت ببیند، نخست خود را متهم کند. در مرحله‌ی دوم راه نصیحت مشروع را برای پند و اندرز دیگران در پیش بگیرد؛ سپس به‌جای این‌که یکی از کنش‌گرهای ویران‌کننده‌ی جماعت باشد، باید در برابر کارهای بد شکیبایی پیشه کند؛ چون هر اندازه هم کاستی‌های جماعت را ببیند؛ و از آن انتقاد کند، نیکی‌های جماعت بیش‌تر از کاستی‌هاست. این ویژگی جماعت، وی را ملزم می‌کند، که در برابر برخی کاستی‌ها و لغزش‌هایی که به سبب‌هایی گاهی از خارج، هدایت؛ و وارد جماعت می‌شوند، چشم‌پوشی کند.

صفات دعوتگر

مهم‌ترین صفاتی که باید در دعوتگر، فراوان وجود داشته باشند، به شرح زیر هستند:

۱. اخلاص برای خداوند بلندمرتبه؛
۲. صادق بودن با خدا و خلق خدا؛
۳. داشتن آگاهی؛
۴. پای‌بندی به عبادت و ذکر خدا؛
۵. چنگ زدن به کتاب و سنت پیامبر؛
۶. دوری از هر گونه خواهش نفسانی و تعصب قومی و خالص گرداندن خود تنها برای خدا؛
۷. پرهیزگاری و ترس از خدا و داشتن عفت؛
۸. بردباری و گذشت از کوتاهی و لغزش دیگران و سینه‌ی گشاده داشتن؛
۹. شکیبایی و پایداری؛
۱۰. الگو و اسوه‌ی نیک بودن؛
۱۱. مهربانی و مهرورزی؛
۱۲. اطمینان و اعتماد کامل داشتن به خدا؛
۱۳. فریفته نشدن در برابر خواسته‌های نفس؛
۱۴. پاک گرداندن نفس از کبر و حسد و پیروی کورکورانه و برتر دانستن رأی و نظر خود؛
۱۵. شجاعت در بیان حق؛
۱۶. حریص نبودن در به‌دست گرفتن فرمان‌روایی؛
۱۷. پرهیز از خودنمایی.

این‌ها برخی از صفت‌هایی ست، که باید در دعوتگر، فراوان وجود داشته باشند. دعوتگر پیوسته باید با نفس‌اش جهاد کند؛ و برتری این صفات را در آن غرس کند، تا

نفس با برتری این صفت‌ها آراسته شود؛ هم‌چنین با نفس‌اش جهاد کند، تا از صفت‌های رذیله پاک گردد.

همانا تکامل یافتن نفس انسان از راه مجاهده‌ی با آن به‌دست می‌آید. هرگاه انسان در جهاد با نفس‌اش صادق باشد، و برای به‌دست آوردن هدایت پروردگارش تمایل داشته باشد، به‌راستی به توفیق و خواست و یاری خداوند بلندمرتبه، نتیجه‌ی این جهاد و تلاش را به‌دست خواهد آورد.

﴿وَ ٱلَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ ٱللهَ لَمَعَ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾

«کسانی که برای [خشنودی] ما تلاش کنند؛ [و در راه پیروزی دین ما جهاد کنند] آنان را در راه‌های منتهی به خودمان راهنمایی می‌کنیم؛ و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است.»(۱)

﴿وَ ٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدىً وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾

«کسانی که راه‌یاب شده‌اند، خداوند بر راه‌یابی ایشان می‌افزاید؛ و تقوای لازم را به ایشان می‌دهد.»(۲)

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدىً * وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ لَن نَدْعُوَا مِن دُونِهِ إِلٰهاً لَقَدْ قُلْنَا إِذاً شَطَطاً﴾

«ایشان جوانانی بودند، که به پروردگارشان ایمان آوردند؛ و ما بر هدایت‌شان افزودیم؛ و ما بر دل‌های‌شان قدرت و شهامت دادیم.»(۳)

﴿إِنَّ ٱللهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا وَ ٱلَّذِينَ هُم مُحْسِنُونَ﴾

«بی‌گمان خدا همراه کسانی‌ست، که تقوا پیشه کنند؛ و با کسانی‌ست، که نیکوکار هستند.»(۴)

خلاصه‌ی مطلب این است، که هرگاه همه‌ی این صفت‌ها در پیروان جماعت به طور کامل وجود داشته باشند، از آن بزرگ‌ترین دژی پدید می‌آید که از جماعت

---

۱. عنکبوت: ۶۹.
۲. محمد: ۱۷.
۳. کهف: ۱۴ـ۱۳.
۴. نحل: ۱۲۸.

پاسداری می‌کند؛ و آن را از بیماری‌هایی که سبب فروپاشی یا ضعیف شدن می‌شوند، حفظ می‌کند. هرگاه نقص و ضعفی در این صفات پدیدار شود، سبب ایجاد شکاف در داخل جماعت می‌شوند. همانا ضعف ایمان، پایه‌ی همه‌ی سلبیات دیگر است.

اما برخی سلبیاتی که گاهی نزد گروهی، هنگام انجام کار جمعی نمایان می‌شوند، به شرح زیر هستند:

۱. دوست داشتن ریاست:

گاهی کسی به مقام یا جایگاهی میان جماعت چشم دوخته؛ و طمع دارد؛ زیرا علاقه و طمع برای رسیدن به پست و مقام و شرافت، از ویژگی‌ها و خلق و خوی انسان است. این ویژگی برای رسیدن به جایگاه دنیایی شر و ضررش کم‌تر است ـ گرچه همه گونه‌ی آن زشت است ـ اما هرگاه انسان، میان جماعت اسلامی ـ که بر پایه‌ی تقوا بنیان نهاده شده؛ و هدف آن عبادت خدا و به‌دست آوردن رضای خدا با انجام کارهایی که وظایف پیامبران بوده؛ و آن هم دعوت به سوی خداست ـ بی‌گمان خواسته‌ی او برای رسیدن به مقام و جایگاه دنیایی، مصیبتی بزرگ است؛ زیرا وی با این کار، گذشته‌ی درخشان‌اش را با جماعت، نابود می‌کند؛ و از نیت بدش در پیوستن به جماعت، پرده بر می‌دارد.

در حدیث صحیح از کعب ابن مالک انصاری روایت شده، که پیامبر ﷺ فرمود:

«مَا ذِئْبَانِ جَائِعَانِ اُرْسِلَا فِي غَنَمٍ بِأَفْسَدَ لَهَا، مِنْ حِرْصِ الْمَرْءِ عَلَى الْمَالِ وَ الشَّرَفِ لِدِينِهِ»[۱]

(هرگاه دو گرگ گرسنه در گله‌ی گوسفندی رها شوند، آن اندازه آن را تلف نمی‌کنند، که حرص انسان بر مال و شرف، به دین‌اش آسیب می‌رساند؛ و آن را از بین می‌برد.)

در این‌جا حریص بودن انسان برای رسیدن به فرمانروایی، یا تمایل برای رسیدن به مرتبه و جایگاه معینی در داخل جماعت هدف وی است. این کار او

---

۱. احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته. آن حدیث حسن صحیح است.

(پیوستن به جماعت) عبادت و دعوت به شمار نمی آید بلکه برای رسیدن به غنیمت و مقام است. این کار نزد کسی که ایمان‌اش سست باشد، پنهان می ماند؛ یا این‌که وی حریص باشد، تاکار معینی راادامه دهد؛ یا این‌که تمایل دارد کسی دیگر فرمان‌روایی کار را به دست بگیرد، نه برای این‌که قدرت و توانایی آن را دارد، بلکه برای این‌که خویشاوندی‌یی با او دارد؛ یا انگیزه‌های دیگری دارد، که می خواهد او به جایگاه و مقامی برسد. گویا این کار، ارثی ست؛ یا جماعت از تربیت و بیان نشانه‌های شایستگی دیگران ناتوان است. این گونه خواسته‌ها از سستی ایمان و فراموش کردن قواعد و ضوابط شرعی در چنین کارهایی، سرچشمه می‌گیرد.

۲. معامله‌ی پایاپای:

گاهی انسان فراموش می‌کند، که زیرمجموعه‌ی جماعتی‌ست، که امکانات محدودی دارد؛ و دارای حکومت نیست، که امکانات مادی بسیاری داشته باشد. جماعت اسلامی امکانات محدودی دارد؛ و از راه امکانات مادی بر پایه‌ی چیزی که پیروان‌اش به آن تقدیم می‌کنند؛ اداره می‌شود؛ همانند: بخشش‌ها و کمک‌ها و سهم عضویتی که هر کس تقدیم می‌کند. در حقیقت همه‌ی این‌ها محدود هستند؛ و نمی‌توانند همه‌ی نیازمندی‌های جماعت و تحرکات و ضروریات گروه را تأمین کنند؛ اما گاهی همه‌ی این‌ها از ذهن کسی که میان جماعت است، پنهان می‌ماند؛ و از یادش می‌رود؛ بنابراین وی در برابر کار و فعالیتی که برای جماعت انجام می‌دهد، دست‌مزد می‌خواهد. در واقع به‌گونه‌یی معامله‌ی پایاپای انجام می‌دهد. هرگاه از او انجام کار معینی خواسته شود، نمی‌خواهد آن را انجام دهد، خواه توان انجام آن را داشته باشد، خواه نداشته باشد. مگر پس از آن که جماعت دست‌مزد آن کار را بپردازد، هرچند که وی در اداره‌ی زندگی خودش توانا باشد؛ در حالی که، فراموش می‌کند، که از وی خواسته شده، تا با جان و مال در راه خدا جهاد کند. جهاد با جان بی‌جهاد با مال کامل نمی‌شود.

اگر حس ایمانی نزد چنین کسی قوی و بیدار باشد، انفاق در راه خدا بر او آسان می‌شود. چون در آن هنگام، بزرگی اجر و پاداش را در برابر چیزی که در راه خدا و برای خدا تقدیم می‌کند، درک می‌کند؛ و با آن، فریضه‌ی جهاد را زنده می‌گرداند؛ و به پرستش خدا و رساندن دین او به مردم کمک می‌کند. هرگاه در هدایت دیگران، تنها راهنمایی بر انجام کار نیک باشد، راهنما بر انجام کار نیک در اجر و پاداش با انجام‌دهنده‌ی آن یک‌سان و شریک است. همان‌گونه که در حدیث صحیح از ابومسعود انصاری روایت شده:

«مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ» (۱)

(هر کسی که بر انجام کار نیکی راهنمایی کند، پاداشی همانند پاداش انجام دهنده‌ی آن دارد)؛

۳. تناقض:

از بزرگ‌ترین چیزهایی که در زندگی هرکس به او خیانت می‌کند، وابستگی‌اش به عادت‌هایی‌ست، که به آن‌ها انس و الفت گرفته، تا جایی که آن‌ها در زندگی او ریشه دوانیده‌اند؛ در نتیجه اسیر آن‌ها می‌شود. به‌گونه‌یی که نمی‌تواند از آن جدا شود؛ و رهایی یابد.

این‌گونه عادت‌ها و انس‌گرفتن‌ها، گونه‌یی «تحسینات» (چیزهای غیر ضروری) به شمار می‌آیند؛ و از نیازمندی‌های مهم نیستند، بلکه چیزهایی هستند، که امروزه به کمالیات (رفاه بیش‌تر) مشهوراند. انسان از کنار گذاشتن آن‌ها هیچ‌گونه ضرری نمی‌بیند، بلکه مسأله، تنها وابستگی و تعلق خاطر به آن‌ها و علاقه‌ی به‌دست آوردن تن‌آسانی بیش‌تر در زندگی‌ست؛ یا انسان به حکم عادت یا عرف محکمی ـ که بر جامعه حاکم است ـ بر چیزی عادت کرده، که جدایی از آن بر او دشوار است.

چنین مسایل و خواسته‌هایی، انسان را به انجام کارهایی وادار می‌کند، که عاقبت خوبی در پی ندارد. چه بسیار کسانی از این گروه دیده‌ایم، که اسیر عادت‌ها شده؛ در

---

۱. مسلم آن را روایت کرده است.

نتیجه پول‌های فراوانی خرج می‌کنند؛ و زمان بسیاری را به کار می‌گیرند؛ و خود را به زحمت می‌اندازند، تا این‌گونه خواهش‌های نفسانی را برآورده کنند؛ و به عادتی که بر آن‌ها فرمان می‌راند، پاسخ مثبت دهند.

هرگاه کسی از این گروه [که گرفتار عادت‌ها شده است.] درآمد اندک و کمی داشته باشد، برای دست‌یابی به تحسینات، بسیار خرج می‌کند؛ در نتیجه، در ذهن کسانی که میان درآمد مادی و خرج او مقایسه می‌کند، پرسش‌هایی را بر می‌انگیزد. چون که درآمد مادی او به وی اجازه‌ی چنین خرج‌های گزاف و بیش از اندازه را نمی‌دهد. چون آنان الگوی دیگران قرار گرفته‌اند، سبب فتنه‌ی شاگردان خود می‌شوند؛ یا این‌که اعتماد به آنها و به دعوت‌شان از میان می‌رود ـ چون آن‌چه بر دعوتگر لازم است، پرهیز از شبهات است، چه برسد به آن‌جایی که، نه از شبهات پرهیز نمی‌کند، بلکه از آن پا فراتر گذاشته، و از اندازه می‌گذرانند ـ یا این‌که شاگردان‌شان متأثر آنان شده؛ و راه و روش آنان را می‌پیمایند؛ و شاگرد از روی پیروی کورکورانه یا تقلیدی که همراه با خواهش‌های نفسانی‌ست، آن کار اسراف‌گرانه را برای خود مباح می‌داند.

این همان، نتیجه‌ی الگوی بد است، که سبب افتادن شاگرد در فتنه می‌شود. به جای این‌که سبب خیر و صلاح و درست شدن او بشود.

کم‌ترین حالت بد در کسانی که گرفتار چنین عادت‌های زشتی شده‌اند، تحمل بدهی‌های فراوان یا فروختن کالاها و مال‌های منقول و غیر منقولی‌ست، که به آن نیازمند هستند، تا با آن خواسته‌های نفس‌شان را برآورند؛ و از شعله‌ی شهوتی که در اندرون‌شان زبانه می‌کشد، بکاهند؛ در حالی که، اگر عاقل و دوراندیش می‌بودند، از شر این خوی بد در امان می‌ماندند.

آثار بد آن‌چه گذشت، تنها به این‌جا پایان نمی‌پذیرد، بلکه مسایل دیگری هم هست، که تأثیر فراوانی بر فعالیت انسان در میان جماعت دارد. این عادت‌ها و

شهوت‌ها، چه بسا انسان‌ها را وادار می‌کنند، که در انجام وظایف و پای‌بندی به انجام کارهایی که به ایشان سپرده شده‌اند، کوتاهی کنند؛ آن هم زمانی که انجام وظایف با بهره‌ی نفس، از استراحت کردن و راحت‌طلبی و سیراب گرداندن خواسته‌یی که بر تصرفات‌شان چیره هستند؛ مخالفت داشته؛ و در تضاد باشد؛ هم‌چنین در چنین حالتی انسان‌ها ناچار می‌شوند، که به برخی عذرهایی که سرزنش کم‌کاری‌های‌شان را از بین می‌برد، پناه ببرند. گاهی این کار آنان را وادار می‌کند، که انجام کارهایی را برای خود جایز بدانند؛ در حالی که آنان دعوتگران راه حق هستند؛ مانند، به‌کارگرفتن رخصت‌ها میان دو نماز؛ و تخلف کردن از حضور در نماز جماعت، تا این‌که خواسته‌های نفس‌شان را به‌دست بیاورند. آنان در چنین حالتی زندگی‌شان را بر پایه‌ی وظایف شرعی تنظیم نمی‌کنند؛ و خواب و بیداری و استراحت و بهره گرفتن از زندگی و دیگر خواسته‌های‌شان را بر پای‌بندی‌های واجب، بنیان ننهاده‌اند. گرچه وظایف‌شان را خدا یا رسول خدا بر آنان واجب کرده باشد؛ یا این وظایف بر پایه‌ی عهد و پیمانی که با جماعت بسته‌اند، بر آنان واجب شده باشد، بلکه گاهی کار آنان وارونه است؛ و وظایف و پای‌بندی به خواسته‌های جماعت را، برای خواسته‌های زندگی خود ـ که دارای روش معینی‌ست ـ فدا می‌کنند؛ در حالی که سزاوار و شایسته است، که همه‌ی حرکات و سکنات خود را حتا در مسیر دعوت با در نظر گرفتن بهره‌ی نفس بشری حساب کنند. همان‌گونه که معاذبن جبل به ابوموسی رضی‌الله‌عنه گفت:

«أَمَّا أَنَا فَأَقُومُ وَ أَنَامُ، وَ أَرْجُو فِي نَوْمَتِي مَا أَرْجُو فِي قَوْمَتِي» (۱) (اما من بیدار می‌مانم؛ و می‌خوابم؛ در خواب‌ام آن‌چه می‌خواهم، که در بیداری‌ام می‌خواهم.)

از سخنان گذشته روشن می‌شود، که این گروه از دو سو دچار تناقض شده‌اند:

نخست این‌که اظهار دوستی و پیروی و پای‌بندی به جماعت می‌کنند؛ در حالی که در عمل وارونه‌ی این ادعا عمل می‌کنند؛ زیرا عشق و علاقه‌ی آنان به مسایل

---

۱. بخاری و مسلم و احمد و ابوداوود آن را روایت کرده‌اند.

زندگی، آنان را وادار به کاری کرده، که با عهد و پیمان و وظایف‌شان هم‌خوانی ندارد. به‌ویژه این‌که جماعت برای هیچ یک از پیرواناش، پیمودن چنین راه و روشی را نمی‌خواهد، بلکه از او می‌خواهد، که خود را از کارهای پست و حقیر برتری دهد؛ و به اوج عزت برساند. جهاد با نفس داشته باشد؛ و آن را از گناهان پاک بگرداند؛ و الگوی نیکی برای دیگران بشود؛ و شخصیت مسلمان کاملی را داشته باشد.

دوم این‌که از یکایک آنان خواسته می‌شود، که نسبت به برادراناش در جماعت، محبت و دوستی ویژه‌یی داشته باشد؛ و این اظهار محبت و اثبات دوستی به علت نیاز دارد. علت اثبات محبت نزد کسانی که مال‌های فراوانی را در کارهای غیر ضروری خرج می‌کنند؛ در حالی که، میان همان جماعت کسانی از برادران‌شان هستند، که برای ضروریات زندگی‌شان نیازمند هستند، کجاست؟!

پس چرا اینان شهوت‌های نفس‌شان راکنترل نمی‌کنند، تا به اوج عزت دست یابند؛ و مال‌های‌شان را ـ که در کارهای غیر ضروری به‌کار می‌گیرند ـ به کسانی بدهند، که برای فراهم کردن ضروریات زندگی به شدت به آن نیازمند هستند، تا این کارشان سندی بر اثبات دوستی صادقانه‌شان نسبت به برادران‌شان میان جماعت باشد؛ هم‌چنین خود را بر بذل و بخشش برای جلب رضای خدا تربیت کنند؛ و به جای این‌که مال‌شان را در کارهای غیر ضروری مصرف کنند، آن را در جایی به‌کار گیرند، که سودش در اکنون و آینده به خود و برادران‌شان بر می‌گردد. آنان با این کار، سرکشی نفس راکنترل می‌کنند؛ و نفس‌شان را از این گونه بیماری‌ها پاک می‌گردانند؛ و الگوی نیکی برای شاگردان‌شان می‌شوند؛ هم‌چنین برای همه‌ی مردم که به آنان به دیده‌ی دعوتگر درستکار می‌نگرند، الگوی خوبی می‌شوند. و مردم، آنان را می‌بینند؛ در حالی که خود را بر انجام کار نیکی مکلف می‌سازند، که مردم را بر آن مکلف نمی‌سازند.

برای این که کاستی این بخش کامل گردد، باید جماعت در برابر این گونه راه و روش، دوراندیش؛ و توجیهات و راهنمایی‌های‌اش قاطعانه باشد. به گونه‌یی که

رویارویی و ستیز با این عادت‌های بد، جزوی از برنامه‌های‌اش باشد، که عقب‌گرد و سازش در آن نباشد، تا این‌که نهال قناعت در داخل نفس بشری برای دل کندن از این گونه عادت‌های بد، غرس شود. به‌ویژه در حق کسانی که در جایگاه دعوتگران الی الله قرار گرفته‌اند.

ادامه‌ی فعالیت و به‌کارگیری جهد و کوشش در تربیت نفس، لازم است، تا به اذن خدا، نتیجه‌ی پسندیده و خوبی داشته باشد.

بر جماعت واجب است، که سرچشمه‌ی درآمد کسی را که درآمد اندکی دارد؛ اما در کارهای غیر ضروری، پول‌های، فراوانی خرج می‌کند، بشناسد؛ تا به پرسش‌هایی که درباره‌ی وی مطرح می‌شوند، پاسخ بدهد. این کارکرد جماعت، گونه‌یی مراقبت و تربیت است، که ریشه‌ی ایجاد فتنه‌ها را قطع؛ و از ایجاد فتنه جلوگیری می‌کند؛ و راه نفوذ شیطان را به دل‌ها می‌بندد.

۴. ترس از سرزنش:

فعالیت میان جماعت، به معنی انجام کارها و پای‌بندی‌های معینی‌ست، که ساختار جماعت و ضرورت همکاری، آن‌ها را فرض می‌کند.

همان‌گونه که موقعیت و پیشرفت هر جماعتی از خلال ارتباط محکم و هماهنگی کامل میان پیروان آن و نمایان شدن پدیده‌ی اطاعت از خواسته‌های جماعت به‌دست می‌آید؛ و خللی هم که گاهی دامنگیر ساختار جماعت می‌شود، بیش‌تر از عدم اطاعت و عدم پای‌بندی به برنامه‌های جماعت سرچشمه می‌گیرد. این وضعیت گاهی بدین‌گونه صورت می‌گیرد، که انسان متعهد به جماعت، کارهای‌اش را از روی ترس از سرزنش مسؤول یا تشویه چهره و بدنام شدن در داخل جماعت، انجام می‌دهد؛ بنابراین، تعهدات مالی‌اش را پرداخت می‌کند؛ نه از روی اطاعت و دوست داشتن جماعت و به‌دست آوردن خشنودی خداوند بلندمرتبه، بلکه انجام این کارها کلیدی برای انتساب او به جماعت شده؛ یا این‌که او از سرزنش می‌ترسد، که از انجام ندادن تعهدات‌اش متوجه او می‌شود. این کار او نشانه‌یی بر بی‌مهری او

نسبت به جماعت است. گاهی برخی از فعالیت‌های دیگر را با همین دیدگاه و روح انجام می‌دهد؛ لذا نمونه‌ی چنین کسانی در مدت دور و درازی، تأثیر تربیت را بر نفوس‌شان درک نمی‌کنند؛ و در خلال فعالیت جمعی، تزکیه نفس را لمس نمی‌کنند.

علت، این است، که برکت فعالیت‌شان به سبب نفس کاری که انجام می‌دهند، سلب شده؛ چون فعالیت‌شان را از روی اکراه و اجبار انجام می‌دهند؛ نه از روی اطاعت و ایثار. کار و فعالیت در چنین وضعیتی روح فعالیت را ـ که اخلاص برای خداست ـ از بین می‌برد؛ و ارتباط وی با جماعت تنها ارتباطی صوری و ظاهری می‌شود؛ به‌گونه‌یی بهتر می‌توان گفت، حضوری در صف گروه ندارد؛ و هیچ جایگاه واقعی ندارد، بلکه چه بسا سربار جماعت می‌شود؛ هم‌چنین او در چنین حالتی درک نمی‌کند، که این‌گونه کارهای‌اش مخالفت با عهد و پیمانی‌ست، که برای وفاداری به جماعت بسته است؛ اما به آن وفادار نیست. پس او مرتکب گناه شده است؛ و بار گناه را حمل می‌کند. در چنین حالتی اگر از بیعت‌اش کنار زده شود؛ و آن را فسخ کند، برای او از ادامه دادن بهتر است.

۵. تسرّی بیماری اطاعت نکردن؛ از جماعت به دیگران:

زمانی که‌کسی به سبب مشکلات شخصی یا مادی یا سستی ایمان یا به سبب‌های دیگر، از ادامه‌ی راه در داخل جماعت ناتوان می‌شود؛ و نمی‌خواهد، که برچسب تهمت ضعف و بازنشستگی و در جازدن از فعالیت به او زده شود؛ بنابراین به دنبال راه چاره می‌گردد، تا روزنه‌یی پیدا کرده؛ و از این تهمت‌ها نجات یابد. ایجاد برخی منفی‌بافی‌ها را در جماعت آغاز می‌کند؛ و آن‌ها را نزد کسانی می‌پراکند، که می‌بینند، در انجام برخی مسایل و تصرفات گروه، ضعف و سستی و عدم رضایت دارند؛ و از این سلبیات برای ضعف و سستی خودش توجیهاتی می‌تراشد؛ سپس به این بسنده نمی‌کند، که تسلیم سستی و ناتوانی شده است، بلکه این بیماری را میان کسانی هم‌چون خودش، با روش نجوی و زیرگوشی حرف زدن، منتشر می‌کند، تا این‌که

همراه آنان موفق می‌شود در میان جمعیت گروهی تشکیل دهد، که با گذشت زمان بنیاد جماعت را سست می‌کند؛ و به دنبال لغزش‌ها و خطاها می‌گردد؛ در نتیجه لغزش‌ها پی‌درپی می‌شوند؛ و جماعت مجبور می‌شود، پیامد خطاهایی را که آن گروه کوچک مرتکب شده، تحمل کند؛ نیز آن گروه کوچک ادعا می‌کند، که می‌تواند با مشکلات رویارویی کرده؛ و آن‌ها را درمان نماید؛ و رأی محکمی دارد، که می‌تواند جماعت را از آشفتگی و کاهلی نجات دهد، که جماعت، توانا به انجام آن نیست. همه‌ی این مسایل، زمانی رخ می‌دهد، که ضعف و سستی به نمونه‌های این گروه لغزنده از راه راست و درجازننده روی بیاورد؛ و این ضعف، دامنگیر آنان شود.

•

اسباب سقوط

سقوط کنندگان راه دعوت، کسانی هستند، که تربیت اسلامی، ریشه‌ی بیماری‌های قلبی و رسوبات تربیت گذشته را برای پیوستن‌شان به جماعت، از وجود آنان ریشه‌کن نکرده است.

خطرناک‌ترین این بیماری‌هابه شرح زیرند:

۱. چشم دوختن به مال دنیا:

یعنی این‌که وی چشم‌داشتی برای رسیدن به مال دنیا دارد؛ وگمان می‌کند، نزد جماعتی که به آن می‌پیوندد، خواسته‌ی مادی‌اش را به‌دست خواهد آورد.

پس از پیوستن به جماعت وگذشت مدت زمانی، می‌بیند که این جماعت، نه تنها چیزی به او نمی‌دهد، بلکه چیزی هم از او با نام حق عضویت می‌گیرد؛ زیرا جماعت از پیروان خود می‌خواهد، که با مال و جان و وقت‌شان جهاد کنند؛ و راحتی خود را فدای موفقیت جماعت بکنند. پس وقتی که وی می‌بیند از پیوستن به جماعت به خواسته‌ی خود نرسیده، از محبت کردن و پیروی از دستورات جماعت سرباز می‌زند؛ و راهی را جست‌وجو می‌کند، که از آن به عقب بازگردد؛ و از جماعت جدا شود.

۲. رسوبات محیط:

یعنی برخی عادت‌ها و پدیده‌های محیط بر وی چیره می‌شوند. از خطرناک‌ترین این عادت‌ها ـ که به جاهلیت نزدیک‌تر است، تا به اسلام ـ داشتن تعصب نژادی یا تعصب مذهب معینی، یا دیگر تعصب‌های خشک است؛ در حالی که، دامن جماعت از همه‌ی این مقیاس‌های بشری پاک و منزه است؛ و کارها را با ترازوی شرع می‌سنجد، که آن را از فرمایش خداوند گرفته است:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللهِ أَتْقَاكُمْ﴾

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما، نزد خدا با تقواترین شماست.»[۱]

﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللهِ وَ ٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»[۲]

زمانی‌که می‌بیند جماعت، آن‌چه وی تقدیس و پاکی‌اش را می‌خواهد، پاک و مقدس نمی‌داند، از راه و روش جماعت دل‌تنگ می‌شود؛ و به ستوه می‌آید، و نمی‌تواند در جمع و گستره‌ی آن زندگی کند به همین سبب به دنبال راهی می‌گردد، تا از دست جماعت رها شود؛ و به لانه‌ی گذشته و منجلاب نخستین خود بازگردد؛ زیرا کسی که به زندگی کردن در لجن‌زار خو کرده باشد، جز در میان آن راحت نیست. کسی که در جایی بزرگ شده؛ و به آن عادت کرده باشد، در آن هم پیر می‌شود.

۳. اعجاب به رأی:

اعجاب به رأی از خطرناک‌ترین بیماری‌هایی ست، که در مسیر دعوت دامنگیر انسان می‌شود. هرگاه انسان نظر خود را تابع نظر جماعت نکند ـ به‌ویژه زمانی‌که کارها بر پایه‌ی مشورت انجام می‌گیرد ـ جماعت را به ناپختگی و خام بودن رأی و کوتاهی در درک مصلحت، متهم خواهد کرد.

---

۱. حجرات: ۱۳.
۲. نساء: ۵۹.

هرگاه این پدیده‌ی بد (اعجاب به رأی) بر پیروان جماعتی چیره شود، کار جمعی پیروز نخواهد بود. چون درست دانستن رأی، جزو دوست داشتن ذات است؛ و حب ذات، گونه‌یی غرور به شمار می‌آید، که با وجود آن، انسان تسلیم رأی و نظر دیگری (نفر یا جماعت) نمی‌شود، بلکه غرور، وی را بر تحقیر و کاستن از ارزش دیگران وادار می‌کند. انجام کارها، برخلاف نظرها و خواهش‌های نفسانی چنین کسانی، آن‌ها را وادار می‌کند، که ضربه‌یی مهلک بر حرکت جماعت و مشورتی که انجام داده، وارد کنند، و به دنبال آن توجیه و عذری برای خودشان برای جدایی از جماعت می‌یابند. با این ادعا، که جماعت در سطحی نیست، که مستحق ولا و اطاعت، برای ماندن و پیوستن به صف آن باشد.

همانا رسول خدا ﷺ خبر داده است: پدیدار شدن این صفت بد و نکوهیده در میان مردم، زمانی پیش می‌آید، که روزگار پر از فساد و هرج و مرج شود.

در حدیثی که ابوثعلبه خشنی آن را روایت کرده، پیامبر خدا ﷺ فرموده است:

«... بَلِ ائْتَمِرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَ تَنَاهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ شُحّاً مُطَاعاً، وَ هَوًى مُتَّبَعاً، وَ دُنْيَا مُؤْثَرَة، وَ إِعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ رَأْيَهُ، فَعَلَيْكَ بِخَاصَّةِ نَفْسِكَ...»[۱]

(بلکه به امر به معروف و نهی از منکر پایبند باشید [و برای انجام آن با هم پیمان ببندید] تا آن زمان‌که دیدی، بخلی را که از آن پیروی می‌شود؛ و دنیا [مادیات] را که بر چیزهای دیگر برتری داده می‌شود؛ و همه خودرأی و خودپسند گردند، پس بر تو لازم است، که تنها خود را دریابی و به فکر خودت باشی.)

۴. درک و فهم نادرست از اهداف جماعت:

اهداف جماعت هدف‌های والایی هستند، که در کارهای زیر خلاصه شده‌اند:

---

۱. ترمذی آن را روایت کرده (۳۰۵۸)؛ و گفته حدیث حسن و غریب است؛ ابوداوود و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند.

اصلاح مردم و جامعه و دعوت به سوی خدا و جلوگیری از حملاتی که متوجه اسلام می‌شوند و اهمیت دادن به تربیت پیروان جماعت و تلاش برای تصحیح مفاهیم اسلامی میان مردم وکارهای ارزشمند و مفید دیگری که جماعت برای محقق شدن آن‌ها برنامه‌ریزی می‌کند.

روشن نبودن این اهداف نزد کسانی که به سبب نداشتن شناخت از آن‌چه جماعت در این تلاش‌ها محقق ساخته، آنان را وادار می‌کند، که جماعت را به عجز و ناتوانی از محقق ساختن اهداف‌اش متهم کنند. به‌ویژه اگر وقتی که مدت زمان بسیاری از عمر جماعت بگذرد، که برای اسلام فعالیت می‌کند. دیده می‌شود، از وضعیت جماعت، به ستوه می‌آیند؛ و از آن انتقاد می‌کنند.

گاهی این گروه، اهداف جماعت را ـ که برای آن تلاش می‌کند ـ می‌شناسند؛ اما جایگاه و منزلت آن اهداف را نمی‌دانند؛ و به آن قانع نمی‌شوند. به همین سبب دیده می‌شود، رسیدن به پیروزی را کند می‌دانند؛ و برای چیدن میوه و برداشت محصول، پیش از رسیدن شتاب می‌کنند. در چنین حالتی بر آنان پوشیده می‌ماند، که همانا رسیدن به هر مرحله‌یی مستلزم تکمیل شدن مرحله‌ی پیش از آن است. داشتن آگاهی و بینش کافی، حرکت در مسیر دعوت را به سلامت به مرحله‌ی بعدی می‌رساند. تجاوز از این مرحله، مخالفت با سنتی‌ست، که خداوند در نظام هستی و میان مردم قرار داده است. همانا ساختن و تربیت انسان متعادل ـ که با او جماعتِ کامل شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود ـ پایه‌ی اهداف ارزشمندی‌ست، که برای به‌دست آوردن آن، هر جماعتی ـ که در زندگی دارای اهداف بزرگی‌ست ـ تلاش می‌کند.

کسانی که برای رسیدن به نتیجه، پیش از فرا رسیدن زمان آن شتاب دارند، چه‌گونه می‌توانند با این ویژگی‌ها هماهنگی داشته باشند؟

اگر حالات‌شان به دقت بررسی شود، در آن‌ها جز انتقاد و وارد کردن اتهام و اظهار به ستوه آمدن و معذور ندانستن‌شان در برابر بدی‌های‌شان و نداشتن

نیک‌گمانی، چیز بهتری دیده نخواهد شد؛ در حالی که بذل و بخشش آنان برای تحقق این خواسته‌ها هیچ چیزی نیست.

۵. نجوا:

هرگاه کسی در برادرش عیبی ببیند، واجب است، که برای نصیحت کردن و توجیه او اقدام کند. چنین کاری نشانه‌ی دوستی برای خداست.

اما گاهی این مفهوم و این گونه نصیحت کردن از اندیشه‌ی گروهی پنهان می‌ماند. به همین سبب گاهی می‌بینی، که راه و روش نصیحت کردن به زیرگوشی حرف زدن وگناه‌کردن تبدیل می‌شود؛ یعنی روشی که به غیبت شباهت دارد؛ و در آن‌کاری انجام می‌گیرد؛ که جماعت یا گروهی از پیروان، از آن بدشان می‌آید.

این راه و روش، بدگمانی را دامن می‌زند؛ و دل‌ها را از کینه پر می‌کند؛ و بی اعتمادی را پراکنده می‌سازد؛ و نفس و روان را تضعیف؛ و کاهلی در فعالیت‌ها را شایع می‌کند. افزوده بر آن، بیش‌تر آن‌چه نجواکنندگان می‌گویند، ناحق است. گاهی درباره‌ی کاری که نجوا می‌کنند؛ و به سبب آن، خود را در پرتگاه گناه می‌اندازند، انجام آن‌کار دارای توجیه شرعی ست؛ یا انجام دهنده، وجه مخالفتی در آن نمی‌بیند. اگر همه‌ی این توجیهات، در اندیشه‌ی نجواکنندگان پابرجا و روشن باشد، برای خود توجیه نجواکردن و خوردن گوشت دیگران را نخواهند داشت، مگر این‌که سستی ایمان همه‌ی این گناهان را سبب شود؛ و جرأت وارد شدن به حریم دیگران و بازی کردن با آبروی دیگران را پیدا کنند.

گرچه سقوط چنین کسانی از مسیر دعوت پدیده‌ی بدی‌ست، که برای جماعت برخی مشکلات را به دنبال می‌آورد؛ و گونه‌یی گسست در صف جماعت پدید می‌آورد؛ اما خالی از خوبی و نیکی نیست. مهم‌ترین آن، تشخیص و جدا کردن آن عنصر سست، از جماعت است؛ زیرا ادامه‌ی حضورشان در جماعت مشکلاتی را به بار می‌آورد؛ و سختی هایی را بر جماعت تحمیل می‌کند، که مسؤولیت و وظایف آن بیش‌تر و بارش سنگین‌تر می‌گردد.

سلبیاتی دیگر که سستی جماعت را سبب می‌گردند:

مسایل دیگری از سلبیات جز آن چه آورده شد، وجود دارند، که گاهی جماعت به وجود آمدن آن‌ها را سبب می‌شود؛ یا به علت‌هایی ست، که به راه و روش جماعت یا چگونگی حرکت آن یا به قدرت محدود آن بر می‌گردد؛ یا سبب‌های دیگری دارد، که گاهی بی‌اراده‌ی جماعت به وجود می‌آیند.

برخی به شرح زیرند:

۱. سقوط در برابر اغرا:

گاهی جماعت، کاری را به گروهی از پیرواناش می‌سپارد، که مشهور شدن آن گروه و تقویت روابط‌شان را با دولت سبب می‌شود. ناتوانی انسانی بر شماری از آنان چیره می‌شود، که نمی‌توانند در برابر اغرا و فریب‌های مادی و دوست داشتن جایگاه و مقام، پایداری کنند.

چه بسا حکومت، آنها را با گونه‌یی از اغرا ـ که در مال یا جایگاه و مقام نمایان می‌شود ـ به سوی خود بکشد. در این جا آنان کالای زودگذر دنیا را بر ادامه دادن به ولای‌شان در برابر جماعت و حرکت بر پایه‌ی برنامه‌ی آن برتری می‌دهند؛ در نتیجه سقوط می‌کنند. با کمال تأسف این گروه ـ پیوسته به ظاهر ـ جزو پیروان جماعت به شمار می‌آیند، چه جماعت از آن خشنود باشد، چه بدش بیاید، به دنبال آن، مردم کارهای خوب و بدشان را به جماعت نسبت می‌دهند؛ و فعالیت آنان را به حساب جماعت می‌گذارند. با این‌که آنان از جماعت دوری گرفته؛ و از آن جدا شده‌اند.

شایسته نیست، که جماعت نمونه‌های این گروه را مانند شکاری برای چنین لغزشگاه‌هایی رها کند؛ بلکه باید ارتباط‌اش را با آنان ادامه دهد؛ و با آنان به خوبی رفتار کند؛ و آنان را به یاد خدا و روز رستاخیز بیندازد. عهد و پیمانی که با جماعت بسته‌اند، برای آنان یادآوری کند؛ و تلاش کند، که ایمان آنان را تقویت نماید؛ و پیوسته همراه با بندگان صالحی باشند، که همتای آنان هستند. شاید این کار پشتیبانی

از آنان را سبب شود؛ و از سقوط و هلاکت نجات‌شان دهد. جماعت با انجام این کارها معذور شناخته می‌شود؛ و بهانه‌یی برای آنان بر جای نمی‌گذارد؛ و بر وظیفه خود در حق آنان اقدام کرده؛ و ذمه‌اش از کوتاهی در برابر آنان نزد خداوند آزاد است.

۲. زیاده‌روی در دوست داشتن:

پدیده‌ی دیگری هست، که گروهی آن را جزو نیکی‌ها به شمار می‌آورند؛ در حالی که در حقیقت، جزو بدی‌هاست؛ و علت خوب دانستن آن، از داوری اشتباه آنان سرچشمه می‌گیرد، که بر شرع پایه‌گذاری نشده است. این پدیده، زیاده‌روی در دوست داشتن جماعت و پای‌بندی به ولای آن است، تا اندازه‌یی که به نبود ولای همگانی نسبت به دیگر مسلمانان می‌انجامد این کار، بسیار خطرناک‌تر است؛ زیرا اسلام دوستی همه‌ی مسلمانان و دشمنی با کافران حربی را بر مسلمانان واجب کرده است.

پس هرگاه ولای انسان در جماعتی معین، منحصر شود، یعنی ولای ویژه، از بین رفتن ولای همگانی را سبب بشود، همانا چنین کاری به تعصب جاهلیت ـ که خدا از آن خشمگین است؛ و اسلام به آن هشدار می‌دهد ـ شباهت دارد. گویا انسان در چنین حالتی، کسی را که در زیر مجموعه‌ی آن جماعت ویژه نیست، بی ایمان یا کم‌ایمان به شمار می‌آورد؛ و زبان حال‌اش می‌گوید: «کسی که با ما نیست، علیه ماست.» در چنین حالتی وظیفه‌ی جماعت این است، که آن‌چه بر مسلمان در برابر مسلمان دیگر ـ از دیدگاه دوستی برای خدا و کینه برای خدا ـ واجب است، بیان کند؛ و این قاعده را به طور کامل برای پیروان‌اش روشن سازد، تا این‌که چنین کسانی قربانی زیاده‌روی در دوستی نگردند؛ و نابود نشوند.

۳. کاستی‌ها:

از آن‌جایی که عاطفه و احساس دوست داشتن اسلام در میان همه‌ی مردم غالب است ـ به‌ویژه نزد جوانانی که حماسی هستند؛ و دین‌شان را دوست دارند ـ همانا بسیاری، برای پیوستن به جماعتی که شعار دعوت را به سوی خدا و پشتیبانی از

دین‌اش سر می‌دهند، شتابان حرکت می‌کنند؛ و آن را پذیرا می‌شوند. آن هم زمانی که می‌بینند میدان فعالیت برای دین خدا، از وجود پشتیبانان در دین خالی‌ست. همانا فکر و اندیشه‌ی مردم امروزی به طور کلی مادی شده؛ و جهل و نادانی بر همه‌ی مردم چیره گردیده است؛ و دانشمندان در خودشان فرو رفته؛ و سر در گریبان خویشتن فرو برده‌اند؛ و توجهی به دیگران نمی‌کنند. این جوانان حماسی و شورانگیز از همان آغاز پیوستن‌شان به آن جماعت ـ که شعار پشتیبانی از دین را سر می‌دهد ـ می‌پندارند، که این جماعت از دیدگاه ایمانی آن‌ها را قانع خواهد کرد؛ و خواسته‌های درونی‌شان را از هر روی سیراب و پر خواهد کرد؛ و مسایل و نیازهای را که برای ساختار شخصیت کامل اسلامی‌شان نیاز دارند، برآورده خواهد ساخت.

چون توجهات و خواسته‌های مردم گوناگون است. گاهی گروهی در پیوستن به هر کدام از جماعت‌ها می‌پندارند، که به خواسته‌ی خودشان ـ که به آن وابسته‌اند؛ و تمایل فراوانی به آن دارند ـ می‌رسند؛ و می‌پندارند که گم شده‌شان را در آن می‌یابند.

از آن جایی که برای هر گونه تشکل جمعی و گروهی دشوار است، که در همه‌ی این زمینه‌ها؛ مانند: روی‌کرد تربیتی یا جهادی یا علمی یا سیاسی راه تکامل را بپیماید، بر آن جماعت لازم است، که این مشکلات را به گونه‌یی پشت سر بگذارد، تا درِ کاستی را ببندد؛ زیرا میان جماعت، گاهی زمینه‌یی بر زمینه‌ی دیگر بر حسب رعایت اولویت‌هایی که جماعت آن‌ها را برمی‌گزینند، طغیان می‌کند. چنین کارهایی میان صف جماعت بی‌گمان به برآورده نشدن همه‌ی خواسته‌های پیروانش می‌انجامد؛ و به دنبال آن گروهی به سبب قانع نشدن‌شان، در آن جماعت احساس کاستی می‌کنند؛ و از آن، رنج می‌برند. کاستی‌یی که جماعت در خلال تربیت آنان در برطرف کردن‌اش ناتوان بوده؛ و نتوانسته جای آن را با راه حل‌های مفید پر کند؛ در نتیجه گروهی چشم بسته دهان‌شان را باز می‌کنند؛ و علیه جماعت هر چه می‌خواهند، می‌گویند؛ و حرکت جماعت را در این زمینه به کم‌کاری و کوتاهی متهم می‌کنند. به‌ویژه زمانی که احساس

می‌کنند؛ و می‌فهمند پیروان جماعت‌های دیگر در این زمینه به مراتب بر این جماعت برتری یافته؛ و پیشرفت کرده‌اند.

این گونه کارها و برداشت‌ها و کاستی‌های کنش‌گر شکست و سردرگمی را در آن‌ها تشکیل می‌دهند؛ در این صورت برای حرکت و فعالیت در میدان دعوت احساس سنگینی و سستی می‌کنند؛ زیرا در بخشی معین احساس کاستی می‌کنند؛ و می‌پندارند، در تعطیل کردن حرکت آن‌ها و عقب‌گرد و درجا زدن از کار و فعالیت، کنش‌گری پایه‌یی و بنیادی‌ست.

در نتیجه کوتاهی و کم‌کاری را در انجام وظایف‌شان، بر جماعت تحمیل می‌کنند؛ و فشار دوچندان بر شانه‌ی جماعت وارد می‌کنند.

جماعت برای برطرف کردن این پدیده‌ی بد، نیازمند این است، که برای چاره‌سازی و درمان آن و برای بستن گسستی که شیطان از آن راه نفوذ می‌کند، با جدیت تمام بیندیشد. گاهی حق با چنین کسانی است؛ و درست می‌گویند؛ و انتظارات‌شان به‌جاست؛ زیرا به دنبال انجام کارهایی هستند، که شخصیت‌شان کامل شود. این، خواسته‌یی‌ست، که باید جماعت‌ها به آن توجه کنند؛ و برای آن اقدامات لازم را به عمل بیاورند، تا پیروان و طرفداران‌شان به خواسته‌های ارزشی خود دست یابند.

از دیدگاه نگارنده، داشتن چنین روح و احساسی بهتر از روح و احساس سست و تنبلی‌ست، که به پایین‌ترین سطحی از حرکت و فعالیت قانع است؛ و می‌خواهد با آن در میان جماعت زندگی کند؛ و در صف جماعت ماندگار بماند. آن خواسته و روح حماسی و نشاط برانگیز در برخی از کارها ستودنی‌ست؛ زیرا بازتاب این تکاملی که آن را می‌خواهند، تنها برای خودشان نیست، بلکه در درجه‌ی نخست به سود جماعت است.

هرگاه جماعت به این خواسته لبیک نگوید؛ و به آن اهتمام نورزد، شکیبایی چنین کسانی بر ادامه‌ی این حالت دوام نمی‌آورد؛ و کاسه‌ی صبرشان لبریز می‌شود؛ چون آن‌ها احساس خواهند کرد، که جماعت توجهی به آنان ندارد؛ و به خواسته‌ی

آنان اهتمام نمی‌ورزد؛ یا همان جماعتی نیست، که چشم امید آنان باشد؛ و آرزوها و خواسته‌های‌شان را برآورده سازد؛ و به موفقیت برسند.

وجود جماعت‌های پرشمار در میدان حرکت، گاهی انسان را وادار می‌کند، تا به دنبال جماعتی بگردند، که خواسته‌های آنان را فراهم؛ و جای خالی نفوس‌شان را پر کند؛ و به نیازهای‌شان لبیک بگوید؛ به همین سبب، میان جماعت‌های گوناگون جابه‌جا می‌شوند. از این‌جاست، که اهمیت تعاون و همکاری میان جماعت‌های اسلامی با روح برادری ایمانی و صفای دل نسبت به یکدیگر و علاقه به بهره‌گیری از حضور یکدیگر برای تکامل، آشکار می‌شود؛ و ضروری به حساب می‌آید؛ زیرا نزد هر جماعتی چیزی هست، که در نزد دیگری نیست. اگر این همکاری و دوستی میان جماعت‌ها فراهم شود؛ و وجود داشته باشد، به پیروان جماعت این امکان را می‌دهد، که نزد برادران دینی‌شان در جماعت‌های اسلامی دیگر رفت و آمد داشته باشند؛ و از دانش‌ها یا تجربه‌هایی که آن‌ها دارند، بهره بگیرند؛ بی‌این‌که اختلال و خیانت و ناراحتی در دوستی پیروان نسبت به جماعت‌شان یا منحرف شدن از راه و روش آن به شمار بیاید.

با انجام این کارها و ایجاد همکاری میان جماعت‌های مختلف اسلامی توانمندی‌ها و استعدادهای گوناگون آنان رشد می‌کند؛ و هر کس در برابر خواسته‌ی خود ـ که به آن علاقه‌مند است ـ اشباع می‌شود؛ در نتیجه همگی در چنین حالتی برای خدمت به اسلام حرکت می‌کنند؛ زیرا خدمت به اسلام نیازمند این است، که مسلمانان در زمینه‌های گوناگون، چیرگی لازم را داشته باشند؛ و دارای توانمندی‌های پرشمار باشند. زیرا روی‌کردهای اسلام بسیار است؛ و اقدام برای انجام صحیح و کامل همه‌ی آن‌ها به هماهنگی و به کارگیری تمامی تلاش‌ها و اتحاد و همکاری میان پیروان و گروه‌ها نیازمند است؛ تا زمانی که خواسته و هدف پیروان، جلب خشنودی خدا باشد. پس همگی در یک صف یگانه برای محقق ساختن این هدف بزرگ، حرکت می‌کنند؛ بنابراین درست و شایسته نیست، که هر مسلمان راه

گسترده‌ی رسیدن به خشنودی خدا را تنگ کند؛ و خود را در گروه ویژه‌یی محدود سازد؛ و چنین پندارد، که راه رسیدن به خشنودی خدا تنها از راهی شدنی‌ست، که او برگزیده؛ و آن را می‌پیماید؛ و راه دیگران خطاست؛ تا زمانی که اختلاف در پیمودن مسیر تنها در راه و روش و جزئیات باشد؛ و به اصول اشکالی وارد نکند؛ و ارزش‌های اصولی و بنیادی را پایمال نسازد.

اندازه‌ی ارج و رستگاری هرکس نزد خدا، تنها تقواست:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللهِ أَتْقَاكُمْ﴾

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.»(۱)

کسی نمی‌تواند در مفهوم تقوا حکم کند؛ در حالی که قرآن ارجمند درباره‌ی آن به طور کامل توضیح داده؛ و سخن فصل را بیان نموده؛ و در جاهای گوناگونی روشن کرده است، که باتقوا چه کسی‌ست؛ و چه ویژگی‌هایی دارد.

برخی از آن‌ها را نام می‌بریم:

﴿الٓمٓ* ذٰلِكَ الْكِتَابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينْ* الَّـذين يُـؤمِنُونَ بِٱلْـغَيْبِ وَ يُقيمُونَ ٱلصَّلٰوةَ وَمِمّا رَزَقْنٰاهُمْ يُنفِقُون* وَالَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ اِلَيْكَ و ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُون* أولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ و أولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون﴾

«الف. لام. میم. این کتاب هیچ شکی در آن نیست؛ و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که به غیب ایمان می‌آورند؛ و نماز برپای می‌دارند؛ و از آن‌چه بهره‌ی آنان ساخته‌ایم، انفاق می‌کنند؛ و آن کسانی که به آن‌چه به سوی تو فرو فرستاده شده: (قرآن)؛ و به آن‌چه پیش از تو فروفرستاده شده (دیگر کتاب‌های آسمانی) ایمان می‌آورند؛ و به روز رستاخیز اطمینان دارند. این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده؛ و بی‌گمان رستگارند.»(۲)

﴿لَيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّوْا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَ ٱلْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِٱللهِ وَ ٱلْيَومِ ٱلآخِرِ وَ ٱلْمَلاٰئِكَةِ وَ ٱلْكِتَابِ وَ ٱلنَّبِيِّينَ وَ آتَىٰ ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِى ٱلْقُرْبَىٰ وَ

---

۱. حجرات: ۱۳.
۲. بقره: ۵-۱.

ٱلْيَتَامَىٰ وَ ٱلْمَسَاكِينَ وَ ٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَ ٱلسَّائِلِينَ وَ فِي ٱلرِّقَابِ وَ أَقَامَ ٱلصَّلَاةَ وَ آتَى ٱلزَّكَاةَ وَ ٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوْا وَ ٱلصَّابِرِينَ فِيْ ٱلْبَأْسَاءِ وَ ٱلضَّرَّاءِ وَ حِينَ ٱلْبَأْسِ أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوْا وَ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ﴾

«این که (به هنگام نماز) روی‌های‌تان را به سوی مشرق و مغرب کنید، نیکی (تنها همین) نیست، بلکه نیکوکار کسی‌ست، که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد؛ و مال را با وجود دوست داشتن‌اش بر خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه خدا و گدایان دهد؛ و در راه آزادسازی بردگان بدهد؛ و نماز را برپا دارد؛ و زکات را بپردازد؛ و وفاکنندگان به پیمان خود چون پیمان بندند؛ و [به‌ویژه کسانی که] در سختی و محنت و هنگام کارزار بردبارند. اینان کسانی هستند، که [در ادعای ایمان و انجام کارهای نیک] راست می‌گویند؛ و به‌راستی پرهیزگاران اینانند.»(۱)

﴿وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا ٱلسَّمَاوَاتُ وَ ٱلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ* ٱلَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِيْ ٱلسَّرَّاءِ وَ ٱلضَّرَّاءِ وَ ٱلْكَاظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَ ٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ وَ ٱللهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾

«و به سوی آمرزشی از (سوی) پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن (هم‌چون) آسمان‌ها و زمین است؛ (و) برای پرهیزگاران فراهم شده، بشتابید.

آن‌کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و تنگدستی به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند؛ و خشم خود را فرو می‌خورند؛ و از مردم گذشت می‌کنند؛ و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»(۲)

این صفات و صفات دیگری که در قرآن آمده است؛ و خداوند با آن صفات بندگان با تقوای خود را توصیف و تعریف می‌کند، هر کسی بخش فراوانی را از آن صفات داشته باشد، درجه تقوای‌اش بسیار خواهد بود. حقیقت را جز خدا کس دیگری نمی‌داند؛ زیرا خداوند بر رازها و نهان‌ها آگاه است؛ و بر کرده‌های بندگان و

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. آل عمران: ۱۳۴-۱۳۳.

راستی و اخلاص شان گواه است. به همین سبب خداوند هشدار داده است، که انسان نباید خودش را پاک بداند.

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾

«پس خودتان را به پاکی نستایید. او به پرهیزگاران داناتر است.»(۱)

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾

«مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند؛ (و خود را متقی می‌پندارند) بلکه خداست، که کسانی را که خود بخواهد پاک می‌دارد؛ و به (اندازه‌ی نخ هسته خرما و) کم‌ترین اندازه‌یی ستم نمی‌شوند.»(۲)

۴. مشکل راه و روش:

هیچ گمانی در این نیست، هر جماعتی که درهای‌اش را به روی همه بگشاید، تا هر کسی از مسلمانان که خواستار پیوستن به آن جماعت است، به‌گونه‌یی که عضوی از آن باشد، و به همه‌ی برنامه‌ها و خواسته‌های آن پای‌بند باشد، پیامدش این خواهد بود، که انسان‌ها و گروه‌های بی‌شماری بر پایه‌ی تفاوت گروه‌هایی که در جامعه هستند، به آن جماعت بپیوندند.

از آن جایی که نمونه‌های این جماعت به راه و روش معینی پای‌بند است؛ و بر آن حرکت می‌کند؛ و پیروانش را هم به پای‌بندی به آن روش ملزم می‌کند؛ بنابراین آن جماعت در برخی از روی‌کردها به مشکلی سخت و دشوار دچار خواهد شد؛ برای نمونه: در زمینه‌ی روش علمی‌یی که بر همه‌ی پیروان‌اش تعمیم می‌دهد، مشکل و گسستی را ایجاد خواهد کرد، که جبران آن آسان نخواهد بود، چون کسان و گروه‌های مختلف در سطوح گوناگون به جماعت می‌پیوندند: دانشمند و فرهنگی و دانشجو و کارگر و پزشک و مهندس؛ در حالی‌که فرهنگ و سطح دانش آنان آشکارا با هم متفاوت است. آیا معقول است، که راه و روش علمی دانشمند و کارگر بی‌سواد با هم

---

۱. نجم: ۳۲. ۲. نساء: ۴۹.

یکی باشد؟ هرگاه جماعت، چنین روشی را در پیش بگیرد، در حقیقت، حق هر صاحب حقی را به او نداده است؛ و حقوق پیروان پای‌مال می‌گردد. آن‌چه در این حالت پیش می‌آید، این است، که با یک روش نمی‌تواند خواسته‌ی همه‌ی آنان را برآورده کند؛ و همه را خشنود سازد. گرچه روش در چنین حالتی شاید توانایی برآورده ساختن خواسته‌ی گروهی را داشته باشد، اما نمی‌تواند خواسته‌ی دیگران را برطرف کند؛ و نیازمندی‌های آنان را اشباع سازد. این حرکت، گسست بزرگی در میان جماعت ایجاد می‌کند، که نمونه‌های این روش نمی‌تواند آن را پر کند؛ در نتیجه به خستگی و سستی و دل‌زدگی گروهی از پیروان می‌انجامد؛ و به دنبال آن به اهمیت ندادن و توجه نکردن به آن برنامه‌های روش می‌رسد، چون در این صورت انسان احساس می‌کند، وقت‌اش را بیهوده تلف می‌کند؛ و بودن با آن جماعت برای او هیچ سودی را به همراه ندارد.

گرچه گاهی امر به اطاعت از جماعت و پای‌بندی به خواسته‌ی جماعت، او را وادار می‌کند، که مدتی این روش را انجام دهد؛ و بر پایه‌ی آن حرکت کند، اما ادامه پیدا نمی‌کند؛ زیرا احساس می‌کند در ادامه این کار هیچ‌سودی برای‌اش نیست؛ و مشغول شدن به کارهای دیگر برای‌اش سودمندتر خواهد بود؛ و پای‌بند نبودن به ادامه‌ی کارهای خسته‌کننده و بی‌بهره را سبب می‌شود. برای خود، در اطاعت نکردن از این روش - در این بخش - بهانه‌هایی می‌تراشد؛ و به دنبال انجام کارهای دیگری حرکت می‌کند. با این حال، پیوسته از راه و روش‌های دیگری، مانند، پرداختن کمک‌های مالی از روی عاطفه و پایبندی‌یی که به این جماعت دارد، ارتباط‌اش را با جماعت ادامه می‌دهد؛ و قطع نمی‌کند.

از این رو، بر هر جماعتی لازم است، که برای بستن این گسست، راه چاره‌یی بیابد تا از لابه‌لای آن، خواسته همه‌ی پیروان و گروه‌ها در میان جماعت اشباع شود؛ زیرا هر کس و گروهی بر جماعت حقی دارد. باید جماعت آن‌ها را رعایت کند. اهتمام و توجه جماعت به این خواسته به این معناست، که جماعت، حریص است،

دوستی هرکس یاگروهی، به طور کامل با جماعت ادامه داشته باشد؛ و ارتباط شان با جماعت و اطاعت‌شان از آن مستحکم بشود.

پس در این صورت جماعت حریص است، بر این‌که هیچ‌گونه گسست و فرقه‌گری و بدی میان جماعت پیدا نشود، هم‌چنان حریص می‌شود، بر این‌که وضعیت هر کس میان جماعت هم‌چون چیدن آجر در دیوار ساختمان منظم و هماهنگ و محکم باشد، که وی هیچ‌گونه نافرمانی و مشکلی پدید نیاورد؛ و هم‌گام با فرمایش خداوند باشد، که می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾

(باید که از هر قوم و قبیله‌یی، گروهی بروند [و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند]، تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند؛ و هنگامی که نزد قبیله و قوم خود برگشتند، آنان را [از مخالفت با فرمان پروردگار] بترسانند، تا [از بیهوده کاری] خودداری کنند.)(۱)

این آیه، دانش جستن را فرض کفایه قرار داده است؛ بنابراین، جماعت باید در میان خود، صف معینی را جدا کند؛ و آن را بر فراگیری دانش ملزم سازد، تا در میان آنان در زمینه‌های گوناگون متخصصانی پرورش یابد، که پاسخگوی نیازمندی‌ها و خواسته‌های نیازمندان باشند؛ برای نمونه، گروهی از آنان بتوانند در میان جماعت پاسخگویی به مسایل شرعی را بر عهده بگیرند؛ مانند: یاد دادن دانش شرعی و فتوا و داوری و دعوت به سوی خدا از روی آگاهی و بینش کامل و پاسخگویی به مسایل دیگری، که انجام آن‌ها از عهده‌ی هرکسی بر نمی‌آید، مگر کسی که در دانش شرعی تبحر داشته باشد. با رعایت این روش، جماعت می‌تواند با حضور آموزش داده‌شدگان و متخصصان در زمینه‌های گوناگون، گسستی را که از کاستی روش دانشی پدید می‌آید، پر کند.

---

۱. توبه: ۱۲۲.

به باور نگارنده اجرای این برنامه و این روش بر جماعت دشوار نیست، بلکه کم‌ترین کاری‌ست، که جماعت باید برای اجرای آن اقدام کند، تا کاستی‌هایی راکه بیان کردیم، برطرف سازد؛

۵. میانه‌روی

پدیده‌ی دیگری هست، که گاهی انسان، آن را درک می‌کند؛ و آن، متفاوت بودن پیروان در دوست داشتن جماعت است. گروهی از آنان پیروی و اطاعت لازم از جماعت را به طور کامل انجام می‌دهند؛ و همه‌ی زمان و انرژی‌شان را در خدمت جماعت می‌گذارند؛ و نزد آنان توان و نیرویی برای خدمت به جماعت دیده می‌شود، که یک‌سان با توان و نیروی گروه انبوهی از مردم است. اینان به دنبال چیزی نمی‌روند، جز کار و فعالیت همیشگی و شبانه‌روزی برای جماعت. هیچ فرقی نمی‌کند، در خانه باشند؛ یا در حال سفر. گاهی گروهی از پیروان از درس خواندن و انجام کارشان دست بر می‌دارند، تا به طور کامل برای انجام کار معینی که جماعت آنان را بر انجام آن مکلف می‌سازد، فراغت داشته باشند. گاهی این حالت آنان به اندازه‌یی می‌رسد، که در انجام وظایف‌شان در برابر خانواده و فرزندان‌شان سستی می‌کنند؛ و اجرای حقوق آنان را نادیده می‌گیرند، بلکه گاهی در رعایت حقوق خود نیز کوتاهی می‌کنند.

از آن‌جایی که جماعت برای جایگاه‌های گوناگون، جاهای خالی فراوانی دارد، که کسی نیست، آن را پر کند؛ و کارهای مربوط به آن‌ها را انجام دهد، جماعت برای پر کردن جاهای خالی بر کسانی که با جدیت کامل و همیشگی فعالیت می‌کنند، مسؤولیت و وظایفی افزون بر وظایف خودشان می‌افزاید؛ و بر آنان تحمیل می‌کند؛ بنابراین آنان هم ناچارند، که از جماعت اطاعت و فرمان‌برداری کنند و آن مسؤولیت را نیز بپذیرند؛ اما از این کار، دو پدیده‌ی بد به وجود می‌آید:

۱ـ۵. نبود محکم‌کاری در کار و فعالیت؛ زیرا وجود وظایف و کارهای بسیار، که بر اندیشه و زمان و تلاش انسان متراکم شوند، محکم‌کاری را از او می‌گیرند؛ و

نمی‌تواند در کارش استقامت داشته باشد؛ زیرا انسان توان و نیروی محدودی دارد؛ و مکلف ساختن او برای انجام کارهایی که بیش‌تر از اندازه‌ی نیرو و توان اوست، به معنای خارج شدن از قانون و سنت خداوند بلندمرتبه است. این فشارها سبب می‌شود، که کارها سست و ضعیف انجام گیرند؛ و به‌زودی از هم فرو پاشند؛ و گاهی کاستی‌ها و عیب‌های فراوانی در آن پدید می‌آید، که با وجود آنها، موفقیت ادامه نمی‌یابد. گاهی بدی‌هایی در آن پدید می‌آید، که پس از گذشت زمان، آشکار می‌شوند؛ در حالی که جبران آن کاستی‌ها شدنی نیست.

۲ـ۵. با چنین روشی ـ یعنی زیاده‌روی در کار و فعالیت ـ امکان ندارد، کسی بتواند فعالیت‌اش را ادامه دهد، مگر این‌که به سستی و تنبلی دچار شود. رسول خدا ﷺ به چنین روشی هشدار داده؛ و آن را مخالف با سنت خدا دانسته است؛ زیرا زیاده‌روی، ادامه دهنده‌ی این روش را به ضعف و سستی و خستگی دچار می‌کند؛ در نتیجه او را از ادامه‌ی کار باز می‌دارد.

بهترین روش انسان، میانه‌روی است، که هیچ زیاده‌روی و کم‌خواهی در آن نباشد. از آن‌جایی که زیاده‌روی از دیدگاه شرعی مذموم است، سزاوار و شایسته نیست، کسی که این راه را می‌پیماید، بر ادامه‌ی آن تشویق شود، بلکه باید کنترل شود، تا به اندازه‌ی توان‌اش کار کند. افزون بر آن اگر تکالیف او چندین برابر؛ و ضعف و ناتوانی او را سبب گردند، چگونه او در انجام وظایف‌اش موفق خواهد بود؟!

دل‌ها هر اندازه هم که به انجام کاری تمایل داشته باشند، همانا به‌ناچار در ادامه‌ی راه، ضعف و سستی به آن‌ها روی می‌آورد؛ و آن‌ها را وادار می‌کند، تا از ادامه‌ی آن‌کار دست بکشند.

این جا لازم است برخی احادیثی را که به زیاده‌روی هشدار می‌دهند؛ و آن را منع می‌کنند، بیان کرد، تا چراغ راه شوند؛ و با آن‌ها از ره یافتگان بود؛ و از راهی که بهترین آفریدگان (محمد ﷺ) برای بندگان ترسیم کرده کنار نرفت.

برخی از آن‌ها به شرح زیرند:

الف. ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند، که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:
«لِكُلِّ عَمَلٍ شِرَّةٌ وَ لِكُلِّ شِرَّةٍ فَتْرَةٌ، فَإِنْ كَانَ صَاحِبُهَا سَادًّا مُقَارِباً فَارْجُوهُ، وَ إِنْ أُشِيْرَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ فَلَا تَعُدُّوهُ» (۱)

(برای هر کاری نشاط و فعالیتی‌ست؛ و برای هر نشاطی سستی؛ پس اگر انجام دهنده‌ی آن کار، کار را محکم و نزدیک به واقعیت انجام دهد، او را بستایید؛ و به موفقیت او امید داشته باشید؛ و اگر [در آغاز کار بسیار با شور و نشاط باشد؛ و مشهور شود؛ و] با انگشت به او اشاره شود، آن را چیزی به‌شمار نیاورید [و به آن توجهی نکنید؛ چون ادامه‌ی راه بسیار مهم است.])

مفهوم حدیث این است: کسی که در انجام کارها راه و روش میانه و معتدلی داشته باشد؛ و از دو سوی زیاده‌روی در حالت نشاط و در حالت سستی دوری کند، امیدوارم، که پیروز و رستگار شود؛ اما به آوازه‌ی او در میان مردم منگرید؛ و توجهی نکنید؛ چون سرنوشت و فرجام کارها و راز آفریدگان در دست خداوند بلندمرتبه است؛ و اگر دیده شد، که راه زیاده‌روی را می‌پیماید، تا این‌که زبان‌زد مردم شود، پس او را جزو صالحین و رستگاران به شمار نیاورید؛ چون که او ریاکار است؛ و ارزش کارهای‌اش را از بین برده؛ و امکان جبران گذشته را ندارد.

ب. ابوهریره رضی الله عنه هم‌چنین روایت می‌کند، که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:
«إِنَّ هَذَا الدِّينَ يُسْرٌ وَ لَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا وَ قَارِبُوا وَ أَبْشِرُوا، وَ اسْتَعِينُوا بِالْغُدْوَةِ وَ الرَّوْحَةِ وَ شَيْءٌ مِنَ الدُّلْجَةِ» (۲)

(همانا در این دین آسانی‌ست؛ و کسی که در دین سخت‌گیری کند، ناکام و مغلوب می‌گردد؛ پس حق را بجویید [و به آن پای‌بند باشید]؛ و خود را به آن نزدیک کنید؛ و مژده دهید؛ و با حرکت صبحگاهی و شامگاهی و بخشی از آخر شب برای عبادت؛ یاری و کمک بجویید.)

ج. عبدالله بن عمروبن عاص رضی الله عنه گوید، که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به من فرمود: «آیا این چنین است، که به من خبر داده شده، که تو روزها روزه می‌گیری؛ و شب‌ها قیام اللیل انجام

---

۱. این لفظ از آنِ ابن حبان است، ترمذی آن را روایت کرده؛ و گفته است، حدیث حسن صحیح و غریب است.
۲. متفق علیه.

می‌دهی؟ گفتم: آری. ای پیامبر خدا ﷺ! فرمود: «چنین مکن! روزه بگیر؛ و افطار هم بکن! پاسی از شب بخواب؛ و پاسی دیگر قیام اللیل انجام بده. همانا جسمات بر تو حقی دارد؛ و چشمان‌ات بر تو حقی دارند. همسرت بر گردن تو حقی دارد. زیارت کنندگان‌ات بر تو حقی دارند؛ پس کافی‌ست برای تو، که از هر ماه، سه روز روزه بگیری. همانا با انجام یک نیکی برای تو ده نیکی نوشته می‌شود؛ بنابراین سه روز روزه گرفتن در هر ماه برابر با روزه بودن همه‌ی سال است.»

عبدالله‌بن عمرو گفت: من بر خودم سخت گرفتم، که بر من سخت گرفته شد.

در روایتی دیگر آمده: وقتی پا به پیری گذاشتم، دوست داشتم، که ای کاش رخصت پیامبر خدا ﷺ را می‌پذیرفتم! (۱)

د. عایشه رضی الله عنهما **گوید:** زنی از بنی اسد نزد من بود، که رسول خدا ﷺ نزدم آمد. فرمود: «این زن، کی‌ست؟» گفتم: فلانی، که شب‌ها نمی‌خوابد؛ و نماز شب می‌خواند. فرمود: «آرام آرام، بر شما لازم است، عبادت‌هایی را انجام دهید، که توانایی آن را داشته باشید، همانا خداوند خسته نمی‌شود، تا این‌که شما خسته شوید. محبوب‌ترین کار نزد خدا عملی‌ست، که انجام دهنده‌ی آن بر آن پیوستگی داشته باشد.» (۲)

زمانی که بار زندگی بر دوش این گروه، بسیار و سنگین؛ و خواسته‌ها و مشکلات زندگی بر آن‌ها متراکم؛ و بر شمار خانوار و فرزندان افزوده می‌شود، در این صورت خودشان را برای رفع نیازها و بستن این گسست‌ها، ناتوان می‌بینند؛ زیرا آن‌ها در گذشته‌ی زندگی‌شان کسب و کاری نداشته‌اند؛ و پشتوانه‌ی مالی ذخیره نکرده‌اند، که در زمان پیری و افزایش عمر آن‌ها را بی‌نیاز و مشکلات مادی‌شان را برطرف کند. به کسانی که از فعالیت در میدان دعوت دست برداشته؛ و منصرف شده‌اند؛ و به دنبال کارهای زندگی خودشان رفته‌اند؛ و به کارهای شخصی و تجارت پرداخته‌اند؛ و از این راه خانه‌های فراوان و زمین و دیگر اموال به‌دست آورده‌اند، نگاه می‌کنند؛ و از

---

۱. حدیث متفق علیه است؛ و با واژگان گوناگونی روایت شده است.

۲ـ متفق علیه.

سوی دیگر جماعت توان و امکان آن را ندارد، کسانی را که از مشغول شدن به کار و زندگی دست بر می‌دارند؛ و در خدمت جماعت هستند، کمک کند؛ و نیازهای مادی آن‌ها را فراهم کند، می نگرند؛ در این حالت، شیطان وارد پوست آن‌ها می‌شود؛ و غم و اندوه را به‌سبب کوتاهی در اهتمام به حقوق خودشان و همسر و فرزندان‌شان بر می‌انگیزد. همین کار سبب می‌شود، که همه‌ی کارهای نیکی را که در گذشته زندگی‌شان به‌دست آورده‌اند، از بین برود، و بر خودشان جنایت می‌کنند؛ و زحمات ارزشمند گذشته را نابود می‌سازند؛ و جایگاه‌شان را در میدان دعوت ترک می‌کنند. با این کار گسست بزرگی در صف جماعت به وجود می‌آورند، که گاهی یک یا چند نفر نمی‌توانند آن را پر کنند. گاهی موضع‌گیری چنین کسانی نزد پیروان بسیاری از جماعت، پرسش‌هایی را بر می‌انگیزد.

در صورت شناخته شدن سبب‌های این سقوط، اعتماد بسیاری از پیروان جماعت سست و ضعیف می‌شود. هنگامی که می‌بینند سرنوشت و فرجام کار این فعالان، تا این اندازه از سستی و از هم پاشیدگی و سقوطی می‌رسد، که جماعت از آغاز کار برای جبران آن، هیچ تلاش و فعالیتی نکرده؛ و پیش‌بینی ننموده است، بلکه چه بسا جماعت برای پیشگیری از آن کار، کم کمک می‌کند؛ به‌ویژه که سنگینی بار فعالیت را بر دوش آن‌ها می‌اندازد؛ و توان و نیروی آن‌ها و ظروف‌های حاکم را رعایت نمی‌کند. از سوی دیگر، کسانی را می‌یابی، که در حق جماعت کم‌خواهی و سستی بر آن‌ها چیره‌شده؛ و پای‌بندی به واجبات و وظایف جماعت نزد آنان کم شده؛ یا به‌طور کلی از بین رفته است. هیچ تأثیری برای آن‌ها در داخل جامعه از دید دعوت به سوی خداوند بلندمرتبه و حرکت در میان مردم نمی‌یابی.

۶. جماعت وسیله است؛ نه هدف:

اغلب پیش می‌آید، که کسی، حماسه‌ی دعوت به سوی خدا و شوق و اشتیاق راستین را برای جهاد در راه خدا و وابستگی بسیاری به امر به معروف و نهی از منکر

دارد. همه‌ی این کارها و ویژگی ها نزد وی، پیش از این‌که به جماعتی بپیوندد، یافته می‌شود. او در این حالت، زمانی که خود را در میدان دعوت به سوی خداوند بلندمرتبه و انجام امر به معروف و نهی از منکر تنها می‌بیند، بسیار غمگین می‌شود؛ بنابراین هنگامی‌که احساس می‌کند، کسانی هستند، که در این راه با او هم‌دردی و هم‌کاری می‌کنند، به جماعتی معین انس می‌یابد؛ و دست دوستی و هم‌کاری به سوی آن دراز می‌کند، تا این که همگی برای تحقق یافتن هدفی یگانه در راهی معین حرکت کنند.

اما گروهی از آنان، پس از وارد شدن به صف جماعت، به‌گونه‌یی با آن هم‌کاری می‌کنند، گویا این‌که هدف است؛ نه وسیله.

هماناکسانی با وارد شدن به میان هر جماعتی و پیوستن به آن می‌خواهند، که جماعت را وسیله‌یی قرار بدهند، برای حرکت کردن و آستین جدیت بالا زدن وکار و فعالیت جدی انجام دادن، تا این‌که بر حماسه و فعالیت‌شان بیفزاید؛ و بسیار، عبادت را دوست داشتن در آنان بر انگیزد، تا در خلال آن، افزایش نیروی ایمان را بیابند؛ هم‌چنین پایداری و استقامت در راه و روش و پاک و تزکیه شدن نفس ازگناه را در آن بیابند. این‌ها همان آثار ارزشمند و مثبتی هستند، که انسان با پیوستن به صف جماعت، آن‌ها را به‌دست می‌آورد؛ و احساس می‌کند، که در میان جماعت هر روز بر پله‌های ایمان و تقوا و دانش بالاتر می‌رود؛ و رشد می‌کند.

این، همان برداشت و درک درست و هدف از پیوستن به جماعت است؛ اما کسانی دیگر هستند که به جماعت می‌پیوندند، سپس از حرکت با آن باز می‌مانند؛ و درجا می‌زنند؛ و می‌پندارند، که نهایت حرکت‌شان، همان پیوستن به جماعت است؛ و پس از آن از انجام دعوت به سوی خدا احساس سنگینی می‌کنند؛ و در انجام عبادت سستی و در تلاش برای تزکیه نفس کوتاهی می‌کنند؛ تا جایی که‌گویا آن‌ها همه‌ی گنج‌ها را پشت سر گذاشته‌اند این گروه، به خود و به جماعت بدی می‌کنند؛ و هر روز بر ضعف و سستی آن‌ها در منجلاب گناه افزوده می‌شود؛ و گرفتار سقوط می‌شوند؛

هم‌چنین بر سقوط نفس بشری از سطحی که به آن رسیده؛ و اوج گرفته بودند؛ و آن را تربیت و تزکیه کرده بودند، افزوده می‌شود.

چنین گروهی باید در وضعیت‌شان بازنگری داشته باشند؛ و درباره‌ی آسیب رساندن به جان‌های‌شان از خدا بترسند. در رعایت حقوق و کار جماعتی، که عضوی از آن شده‌اند، از خدا بترسند؛ و تسلیم هیچ یک از کنش‌گرهایی نشوند، که آن‌ها را از رسیدن به خشنودی خدا و وفای به عهد و پیمانی که در این راه بسته‌اند، باز می‌دارد.

۷. مشکلات امکانات:

گاهی مشکلات بیش‌تر کسانی که به جماعت پیوسته‌اند، گسترش پیدا می‌کند؛ و بیشتر آن مشکلات از ظروف زندگی موجود و وضعیت حاکم بر جامعه سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی این که، جماعت این مشکلات را به‌وجود نیاورده است؛ با این حال کسی که در جماعت است؛ و به این مشکل دچار شده، می‌خواهد که جماعت، مشکل او را برطرف کند، بی‌این‌که توجه داشته باشد، ارتباط‌اش با جماعت ارتباطی دعوی‌ست؛ نه حکومتی؛ هم‌چنین او می‌داند، که جماعت امکانات محدودی دارد؛ و توان آن را ندارد، که همه‌ی خواسته‌های پیرواناش را مهیا سازد. گاهی جماعت، خود را در برابر این‌گونه خواسته‌ها در تنگنا می‌بیند؛ چون جماعت نه توانایی پاسخ‌گویی و برآورده کردن این خواسته‌ها را دارد؛ نه توانایی قانع کردن پیروان را بر این‌که نمی‌تواند مشکلات آن‌ها را برطرف کند. همانا ایشان ناتوانی جماعت را برای برطرف کردن مشکلات‌شان سبب و توجیهی برای اطاعت نکردن از جماعت و ادامه ندادن راهی که آن را آغاز کرده‌اند، قرار می‌دهند.

هم‌چنان که جماعت در امکانات مادی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود؛ و با آن دست و پنجه نرم می‌کند، گاهی با کم‌بود نیروی انسانی روبه‌رو می‌شود؛ یعنی انسان‌های کارآمد و توانا را پیدا نمی‌کند، که در میدان دعوت به طور کامل و همه‌جانبه جاهای خالی را پر کنند؛ و پیشرفت جماعت را سبب شوند؛ یعنی

این‌که، جماعت از سوی افقی گسترش می‌یابد؛ و آن گستردگی، بار دعوت را گران و دو چندان و وظایف آن را سنگین‌تر می‌کند؛ چون جماعت ملزم می‌شود، در تربیت کردن و اجرای راه و روش‌اش، همه‌ی پیروان را در بر گیرد ـ زیرا انجام چنین کاری از مسؤولیت‌هایی است، که جماعت بر خودش واجب کرده است ـ؛ در این صورت خود را در برابر شمار فراوانی می‌بیند، که توانایی‌های خود را که بتواند با آن‌ها جاهای خالی را پر کند؛ و پیروان را تربیت کند، ناکافی می‌بیند؛ در حالی‌که، استعدادهای‌اش، همانند: دانش و توانایی بر پرورش، گستردگی افق را در جوانب دیگر محدود کرده است.

مفهوم این سخنان، این است، که گاهی جماعت از اداره و تربیت همه‌ی کسانی که زیر سلطه و محدوده‌اش هستند، به گونه‌ای که خشنودشان سازد، ناتوان می‌شود. گاهی ناچار می‌شود، کارها را برای پر کردن جای خالی به دست کسی بسپارد، بی‌این‌که به توانایی و کفایت او برای اداره‌ی آن کار توجه داشته باشد. در این صورت مربی و مسؤول انجام آن کار، از دیدگاه دانش در برابر پاسخ‌گویی به خواسته‌های شاگردان و اداره و تربیت آن‌ها ناتوان می‌شود؛ در نتیجه بازتاب بدی را در شاگردان به جای می‌گذارد. چون به‌طور معمول، انسان از کسانی پیروی می‌کند؛ و حرف‌شنوی دارد، که ببیند از دیدگاه دانش و کارکرد و توانایی بر اداره‌ی امور و حل مشکلات بر او برتری دارند. وجود نیروهای کاردان، می‌تواند جاهای خالی را در میدان دعوت پر کند؛ و به خواسته‌های دیگران پاسخ بدهد؛ و آن‌ها را قانع کنند؛ و زیردستان خود را به تراز دلخواه برسانند؛ اما با نبود نیروهای کاردان و لایق، مسأله وارونه می‌شود؛ و تراز ایمان افراد افت می‌کند. چه بسا زمانی که ببینند مسؤول در حد مطلوب نیست، او را تحقیر کنند، در این‌صورت احساس می‌کنند، که جماعت با این کار می‌خواهد تنها زمان آن‌ها را به هر شکلی که هست بگذراند، آن‌هم برای این که بر ادامه‌ی ارتباط آن‌ها با جماعت حریص است.

گاهی از این روش و عمل کرد، امر دیگری به دست می آید؛ و آن این که توانمندان در برخی از کارهای داخل جماعت، مکلف به انجام کارهای خارج از تخصص شان می‌شوند؛ تنها برای این‌که جای خالی پر شود؛ در این‌صورت نیروی مناسب و متخصص در کاری، در جای نامناسب و بی هماهنگ با تخصص‌اش قرار داده می‌شود؛ در حالی که او برای این جایگاه مناسب نیست؛ و کارایی ندارد؛ درنتیجه توانمندی‌های او بیهوده از بین می‌رود. آن توانمندی‌یی که اگر در جایگاه مناسب با تخصص‌اش قرار داده شود، البته که کارایی و سودآوری بسیاری خواهد داشت. استعدادها و توانمندی‌های‌اش گسترش پیدا می‌کند؛ و چیزهای فراوانی را تولید می‌کند، که برای جماعت مفید باشند؛ حتاکارهای او نه تنها برای جماعت، بلکه برای همه‌ی مسلمانان سودمند خواهند بود.

۸. زیاده‌روی در پنهان‌کاری:

اسلام، دین الهی‌ست، که خداوند آن را برای بندگان‌اش برگزیده است؛ و از هیچ‌کس نمی‌پذیرد، که دین دیگری را برگزینند.

﴿وَ مَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَامِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي ٱلآخِرَةِ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ﴾

«هر کس جز اسلام دین دیگری، بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود؛ و او در [روز] رستاخیز از زیان‌کاران است.»(۱)

اسلام، دینی ست، که ملت اسلامی به آن گرویده؛ و به آن ایمان آورده است؛ و از آن دفاع می‌کند؛ و هیچ جای‌گزینی را برای آن نمی‌پذیرد. هرچند که امت اسلامی در بخش تطبیق احکام اسلامی در زندگی‌شان کوتاهی می‌کنند؛ اما عاطفه و دوستی و عشق و ولای خود را نسبت به اسلام آشکار می‌کنند. اگر رهبران و فرماندهان راستینی پیدا شوند؛ و سکان اسلام را به دست بگیرند؛ و مردم را برای جهاد در راه دفاع از اسلام فرماندهی و دعوت کنند، بی‌گمان مردم به سرعت با ناچیز دانستن خون‌ها و مال‌های‌شان برای دفاع از اسلام به آنان لبیک می‌گویند.

---

۱. آل عمران: ۸۵.

دین اسلام به‌طور کلی فضیلت است، چیز ناپسندی در آن نیست، که از آشکار کردن و دعوت به سوی آن شرمنده بود. هیچ فرقی نمی‌کند، که آن دعوت برای انجام کاری باشد؛ یا ترک آن‌چه از آن نهی کرده؛ و هشدار داده است.

بنابراین هیچ چیزی از امور اسلام وجود ندارد، که به پنهان‌کاری و عدم آشکار ساختن آن در میان مردم نیازمند باشد. بر دعوتگر لازم است، راه‌هایی راکه قرآن و سنتِ پیامبر ﷺ بر آن‌ها راهنمایی کرده است، بپیماید. گرچه برخی کارها هستند، که جو حاکم می‌طلبد که پوشیده بماند؛ و آشکار نشود. در حقیقت آن‌ها بسیار کم هستند.

از این‌رو، اصل در دعوت به سوی خداوند بلندمرتبه، آشکارا بیان کردن آن و ارتباط برقرار کردن با همه‌ی مسلمانان و تلاش برای حل مشکلات‌شان است؛ هم‌چنین ادامه‌ی معاشرت با آنان و آشکار شدن الگوی صالح در میان آنان از دانش‌مندان و اهل فضل و کسان دیگری که احکام دین اسلام با راه و روش عملی آنان هم‌خوانی دارد، تا با آن، ارتباط مردم با آنان تقویت و محکم شود؛ و در میان همگان الگوی نیک شناخته شوند؛ و بهتر است، که این افراد در مسجدها در میان مردم بنشینند؛ و علوم شرعی را ـ که اسلام بی انجام آن‌ها وجود خارجی نخواهد داشت ـ به آنان یاد دهند. این‌گونه معاشرت‌ها سبب می‌شود، که مردم برای از بین بردن جهلی که از دین دارند نزد آنان بیایند؛ و بار دیگر دانش با تشکیل حلقه‌های علمی که در مسجدها برپا می‌شود، رشد کند؛ و گسترش یابد.

خداوند عمربن عبدالعزیز را رحمت کند، که برای ابوبکر بن حزم نوشت: «بنگر آن‌چه از حدیث پیامبر خدا ﷺ موجود است؛ و آن را بنویس، همانا از بین رفتن حلقه‌های دانش‌آموزی و درگذشت دانشمندان، مرا بیمناک می‌سازد. چیزی جز حدیث پیامبر خدا ﷺ پذیرفته نمی‌شود. باید دانشمندان، دانش را گسترش دهند؛ و در کنار هم حلقه‌وار برای آموزش دانش بنشینند، تا کسی که نمی‌داند، آن را یاد بگیرد. همانا دانش از بین نمی‌رود، مگر آن زمانی که به روش سری و پنهان‌کاری باشد.» (۱)

---

۱. بخاری آن را معلق روایت کرده است.

مسأله‌ی سرّی انجام دادن برخی ازکارهای اسلامی در جایگاه دوم قرارگرفته؛ و امر ثانوی‌ست؛ و برای مسایل ویژه‌یی است، که جو و ظروف معینی آن‌ها را بر پیروان و جماعت‌ها تحمیل می‌کنند؛ اما بزرگ‌نمایی این کار، باگذشت زمان آن را به‌جایی می‌رساند، که سری بودن و پنهان‌کاری در مسیر جماعت و دعوت چیره می‌شود. کارهای اسلامی در اندیشه‌ی جوانان تبدیل به این می‌شوند، که گمان می‌کنند مسایل اسلامی کارهایی هستند، که برای انجام آن‌ها به پنهان‌کاری و عدم آشکارکردن آن نیاز است؛ در حالی که انجام این گونه کارها و برداشت‌ها مخالفت آشکار است، با روش پیامبران و کسانی که رهرو آنان بودند.

بر کسی که خودش را پای‌بند به اسلام می‌داند؛ و به احکام آن چنگ می‌زند؛ و آن را برای خود دین، برگزیده ـ هم‌چنان که خدا آن را برای او برگزیده است ـ فرض است، که با تمام وجود با پای‌بندی به آن و اجرای دستورات آن عزت یابد؛ و بسیار خود را در آن راه ارجمند بداند؛ چون جامعه‌ی بشریت بی اسلام خوشبخت و سعادتمند نمی‌شود. هیچ بدبختی و سرگردانی به او روی نمی‌آورد، مگر هنگامی که از اسلام روی برتابد؛ و متوجه ادیان دیگری شود؛ بنابراین هر نظریه و قانون و برنامه و راه و روشی که از اسلام کمک نطلبد؛ و در سایه‌ی راهنمایی های آن حرکت نکند؛ در نتیجه رو به سقوط و متلاشی شدن است. هراندازه هم که زندگی کند؛ و پیشرفت داشته باشد؛ و مدت زمانی هم مردم را از راه راست گمراه کند، در پایان محکوم به شکست است.

در آشکارکردن اسلام و بیان راه و روش و هم‌خوانی عملی آن، چه عیبی نهفته است، در حالی که آن دین هماهنگ با فطرت انسان است؟ همانا مصیبت بزرگ در روی‌برگرداندن از اعلام و آشکارکردن دین و پوشاندن احکام و راهنمایی های آن است.

برخی دیگر از بدی‌هایی که در پی زیاده‌روی در پنهان‌کاری به وجود می‌آیند، به شرح زیرند:

۱ـ۸. همانا گستره‌ی کار و اندازه‌ی فعالیت جماعت در نزد همگان پیوسته پوشیده است. در چنین حالتی هرگاه کسی پیدا شود، که درباره‌ی جماعت شبهه‌پراکنی و شایعه‌سازی کند؛ یا برخی از تهمت‌ها و دروغ‌ها را درباره‌ی راه و روش یا برنامه یا رهبری یا اهداف جماعت، به دروغ ببافد؛ و به آن نسبت دهد؛ این شایعه‌پراکنی‌ها به سبب ناآگاهی و نداشتن شناخت حقیقی و شفاف مردم از جماعت، نزد مردم قبول واقع خواهند شد. هاله‌یی از پنهان‌کاری، پیوسته جماعت را در بر گرفته است. این امری‌ست، که به مردم، برهان واضح و روشنی نمی‌دهد، تا با آن از جماعت دفاع کنند؛ هم‌چنان که جماعت هم نمی‌تواند از خودش دفاع کند؛ جز با شفاف‌سازی و آشکار ساختن آن‌چه نزد خود دارد؛ و شناخت واقعی مردم از وضعیت و عملکرد آن. این کار با پوشیده ماندن حقیقت از مردم و پنهان‌کاری و ادامه‌ی زیاده‌روی در پنهان‌کاری، شدنی نیست.

۲ـ۸. زیاده‌روی در پنهان‌کاری برخی از بدگمانی‌ها را میان مردم نسبت به جماعت بر می‌انگیزد. گاهی مردم این پرسش را مطرح می‌کنند: زمانی که جماعت هدفی جز دعوت به سوی اسلام و پشتیبانی و دفاع از آن و تلاش برای اصلاح وضعیت مردم ندارد، پس این همه پنهان‌کاری و پوشیده کارکردن برای چی‌ست؟

۳ـ۸. ناشناخته ماندن رهبران جماعت در میان مردم؛ در حالی که آنان الگوی نیکی برای پیروان جماعت و همگان هستند. مردم اگر رهبران جماعت را بشناسند؛ و راستی و اخلاص را در آنان بیابند، اندازه‌ی اعتماد و اقتدا و تأسی و پذیرش دعوت و لبیک گفتن به خواسته‌های‌شان بیش‌تر می‌شود. زمانی که مردم از رهبران جماعت، شناخت پیدا کنند، حیله و نیرنگ دشمنان اسلام نابود می‌شود؛ و بدگمانی‌ها و چهره‌ی زشت دروغ‌ها از میان می‌روند؛ و حقیقت آشکار می‌گردد.

۴ـ۸. اصل در دعوت به سوی خداوند متعال این است، که مردم در حمل و تبلیغ آن و تحمل پیامدهایی که دارد مشارکت داشته باشند؛ و هر کس آن‌چه دارد؛ و خداوند به او

عطاکرده، با بذل و بخشش مال یا جان برای انتشار آن، کمک و یاری کند. این کار، شدنی نیست، جز زمانی که این دعوت در میان مردم آشکار و روشن شود؛ ورهبران آن در میان مردم شناخته شوند و همه‌ی کارها واضح و آشکار شود؛ و به مردم شناسانده شود، که اسلام، دین خداوند بلندپایه است؛ و ملک شخصی کسی یاگروهی نیست؛ و دعوت‌کردن به سوی آن به شخص معینی اختصاص ندارد؛ وکس خاصی برای دعوت به آن سفارش نشده است. همانا پشتیبانی و دفاع از اسلام وظیفه‌ی هر مسلمانی ست.

هرگاه این مفهوم‌ها و دیدگاه‌ها در میان مردم جا افتادند و روشن شدند، بی‌گمان مردم برای مشارکت در حمل بار مسؤولیتِ دعوت به سوی خدا، حرکت خواهند کرد. این مشارکت از بار سنگین دعوت که بر دوش جماعت سنگینی می‌کند، خواهد کاست؛ زیرا در صورت مشارکت مردم در حمل بار دعوت، جماعت به تنهایی بار این مسؤولیت سنگین را با امکانات محدود مادی و نیروی انسانی‌اش حمل نخواهد کرد؛ و خود را با زیاده‌روی در پنهان‌کاری محاصره و احاطه نخواهدکرد، تا این‌که شک و گمان‌ها درکاری که هیچ ضرری در آشکار ساختن و روشن شدن آن نیست، به آن ملحق شود؛ و پیوسته کسانی که در داخل صف جماعت فعالیت می‌کنند، در زمینه‌های گوناگون دچار تکلیف و ناچار نمی‌شوند، که برای آن فعالیت وکارکنند همانند فعالیت وکارکردن کارگران، یاکارمندان برای حکومت. باید جماعتی که برای دعوت به سوی خدا، بنیان نهاده شده این‌گونه تکلیف‌ها را بر دعوتگران راه حق تحمیل نکند.

۸ـ۵. همانا نمایان شدن جماعت با حقیقتی که بر آن استوار است در جلو دیدگان مردم، از مهم‌ترین کنش‌گرهایی است، که اعتماد مردم را به‌دست می‌آورد؛ و به پیوند محبت و الفت و هم‌کاری میان خود و مردم شدت و استحکام می‌بخشد؛ و اعتماد مردم را بیش‌تر می‌کند؛ و همه‌ی ادعاهای باطل و بیهوده‌یی که علیه جماعت می‌شود، از بین می‌روند. این شک وگمان‌ها ازکارهایی هستند، که زیاده‌روی در پنهان‌کاری آن‌ها را به وجود می‌آورد.

۸ـ۶. حالت‌هایی وجود دارد که جماعت به موضع‌گیری عملی مردم برای پشتیبانی و دفاع از اسلام و جلوگیری از هر گونه توطئه‌یی ـکه علیه اسلام می‌شود ـ نیازمند است؛ اما باید دانست، که مردم در چنین وضعیتی از خود هیچ واکنشی نشان و حرکت عملی انجام نمی‌دهند، مگر این‌که، کسی را بیابند، که آنان را رهبری کند؛ و از دیدگاه دینی و امانت و صداقت و اخلاص به او اعتماد داشته باشند.

امکان ندارد، که مردم، نمونه‌ی این رهبران را در زمان محدودی ـکه در آن مشکلات و سختی‌ها بر جماعت یا بر اسلام یورش می‌آورند ـ بشناسند، بلکه مدت زمانی لازم است، که جماعت با همگان زندگی کند؛ به گونه‌یی که برای شناختن و اعتماد پیداکردن و اطمینان داشتن و آرام گرفتن درکنار آن، کافی باشد، تا جایی که هرگاه جماعت از مردم موضع‌گیری ویژه‌یی را خواست، آنان به سرعت به خواست آن تن دهند؛ و آن را با تمام وجود بپذیرند؛ و برای دفاع درکنار آن بایستند. رسیدن به این مرحله در فضای پنهان‌کاری و سری بودن تشکیلات ـکه به آن اشاره شد ـ شدنی نیست.

افزون بر آن چه گفته شد، همانا شایسته و سزاوار نیست، که مردم و خواسته‌های‌شان، نادیده گرفته شود؛ و هیچ توجهی به آن‌ها نشود، جز در صورت نیازمندی به آن‌ها؛ در حالی که در صورت بی توجهی، از تربیت و آگاهی یافتن، محروم می‌مانند؛ و اندیشه‌های وارداتی بیگانگان آنان را می‌ربایند؛ و در معرض ظلمی که وجودشان را از بین می‌برد؛ و جهل و نادانی‌یی که خردهای‌شان را از بین می‌برد؛ و سست می‌کند؛ و وسایل اطلاع‌رسانی که حقیقت را در ذهن آن‌ها مشوه و زشت جلوه می‌دهد، قرار می‌گیرند.

۸ـ۷. زیاده‌روی در پنهان‌کاری، گاهی انسان را وادار می‌کند، تا برای ناشناخته ماندن در سیما و لباس اسلامی مبالغه کند تا جایی که مردم او را عضوی از جماعت معین اسلامی به‌شمار نمی‌آورند. آن‌اندازه در پنهان‌کاری اغراق می‌کند که حتا می‌ترسد گفته شود، او به جماعت اسلامی منتسب است. این، بخشی از شکست روحی و روانی انسان است، که او را بر مخالفت با بسیاری از مسایل شرعی وادار کرده است.

به باور نگارنده، این، گونه‌یی از پیروزی برای دشمنان اسلام است؛ زیرا آن‌ها در لابه‌لای تبلیغات مغرضانه‌شان -که برای مشوه ساختن چهره‌ی دعوتگران به‌کار می‌گیرند- همان وضعیت و شکست روحی و روانی پیروان جماعت را می‌خواهند؛ و در لابه‌لای حملات تبلیغاتی خود -که علیه پیروان پای‌بند به اسلام و کسانی که به مظاهر دینداری چنگ زده‌اند- به‌کار می‌گیرند، تا به اهداف ناجوانمردانه‌ی خود برسند؛ و پیروان دین اسلام، خودشان را در مظهر اسلامی آشکار نسازند؛ یعنی می‌خواهند در جامعه‌ی اسلامی مظاهر اسلام پوشیده بماند؛ و مسلمان با زیور و آرایش و هیأت اسلامی و زن مسلمان با حجاب اسلامی نمایان نشود. به‌گونه‌یی که مردم در راه و روش زندگی‌شان از زندگی اسلامی به‌دور باشند؛ و به مظاهر غربی، که مسخ شدن شخصیت اسلامی و ذوب شدن آن را در شخصیت غربی می‌خواهد، نمایان شوند. بی‌گمان، میل در ظاهر، میل در باطن را سبب می‌شود.

مقتضای عزت یافتن و افتخار کردن به اسلام و دروغ‌شمردن تبلیغات مغرضانه‌ی دشمنان اسلام این است، که پای‌بندان به اسلام در همه‌ی زمینه‌های زندگی‌شان، مظاهر اسلامی را نمایان سازند؛ در سیما و ظاهرشان، در پوشاک‌شان و گذاشتن ریش، پوشش حجاب اسلامی زنان و از بین بردن مظاهر جاهلی از خانه‌های‌شان و انجام دیگر کارها، تا رد عملی علیه دشمنان اسلام باشد؛ و حرکت مثبت و دندان‌شکنی انجام‌گیرد. در این صورت همه‌ی گفتارهای باطلی که علیه اسلام قد برافراشته‌اند، از بین می‌روند، تا جایی‌که بیش‌تر جامعه‌ی اسلامی، خود را به شکل سیمای اسلامی نمایان می‌سازد؛ و شعائر اسلامی و نشانه‌ی آن نمایان می‌شوند.

بسیاری ازکسانی که به جماعت‌های اسلامی منتسب هستند؛ یا برخی از آنان به حالتی از پنهان‌کاری روی آورده‌اند. به گونه‌یی که گروه پرشماری از مسلمانان در ظاهر به دشمنان اسلام شباهت دارند. این، همان‌کاری‌ست، که سبب می‌شود کسانی که به احکام و مظاهر اسلامی پای‌بند هستند، در جامعه، کمیاب گردند؛ و به دنبال آن،

هدف تمسخر و انکار دیگران قرار گیرند. واجب است، مسلمانان به این مسأله و نتیجه‌ی بد آن توجه و آگاهی داشته باشند، تا این‌که از کار بدشان باز گردند؛ و بدانند، که چگونه باید با باطل مبارزه کنند. همانا مبارزه با باطل، با کوتاهی در حق آن و بازگشت ـ اگرچه به اندازه‌ی یک تار مو ـ از کارهای اسلامی شدنی نیست، بلکه از راه افتخار و ارجمند شدن به روش اسلام امکان‌پذیر است. شایسته و سزاوار نیست، که مسلمان گناه را وسیله‌یی برای رسیدن به اطاعت قرار دهد.

۹. هدف‌ها و توانمندی‌ها:

هرگاه توفیق الهی، انسان را برای تحقق بخشیدن به اهدافی که برای خود برنامه‌ریزی کرده، یاری و همراهی کند، همانا او برای انجام کارهای زیر راهنمایی و موفق خواهد شد: تنظیم و مشخص کردن هدفی که با توان و نیروی او متناسب است؛ مشخص کردن مدت زمانی که به طور تقریبی برای رسیدن به این هدف لازم است، برنامه‌ریزی‌یی که او را بر خوب و نیک انجام دادن آن‌کار موفق می‌گرداند؛ فراهم کردن وسایل و ابزاری که برای تحقق بخشیدن به این هدف لازم است؛ به دنبال آن، تمامی نیرو و توان خود را آماده و فراهم می‌کند، تا به هدف‌اش دست یابد؛ و هر چیزی را در جایگاه خود قرار دهد؛ و بالاتر از همه‌ی این‌ها او از خداوند متعال کمک می‌طلبد؛ و بر او توکل می‌کند.

انسان با داشتن چنین وضعیتی، با اهداف و ابزار به شیوه‌ی خیالی برخورد نمی‌کند. چون اگر چنین باشد همه‌ی توان و تلاش‌اش را فراموش می‌کند؛ و برای خودش اهداف و برنامه‌هایی ترسیم می‌کند، که همه‌ی تلاش و زمان‌اش را بی فایده و بدون دستآورد مثبتی از بین می‌برد. این، همان چیزی‌ست، که‌گاهی جماعت دچار آن می‌شود؛ و تمامی تلاش و برنامه‌های‌اش بی‌نتیجه می‌ماند. گاهی جماعت به هدف‌های بزرگ و بلند، چشم می‌دوزد. بی‌این‌که به ابزار و وسایل محدود خودش بنگرد. به انجام کارهایی چشم می‌دوزد؛ و می‌نگرد، که به امکانات بسیار و بزرگی

نیازمند هستند؛ سپس برای تحقق بخشیدن و رسیدن به آن اهداف، با امکانات محدودش حرکت می‌کند.

برای جماعت بهتر و لازم است، که برای رسیدن به چنین اهدافی، مراحل پرشماری را قرار دهد، تا به آن‌چه می‌خواهد با موفقیت برسد؛ اما جماعت با ادامه و پیمودن این روش پیش از این‌که امکانات لازم را فراهم کند، همه‌ی توان و نیرواش را بیهوده از بین می‌برد؛ و بی‌این‌که به خواسته‌اش برسد، در میانه‌ی راه درجا می‌زند؛ و متوقف می‌شود؛ در این صورت نه برابر آن امکانات مادی و تلاش‌ها و زمانی را که به‌کار برده جای‌گزین و سودی به‌دست می‌آورد؛ و نه آن‌چه می‌خواست، تحقق می‌بخشد. این نیازمند استفاده کردن از تجربیاتی ست، که در طول عمرش به‌دست آورده؛ و این‌که بار دیگر این خطا تکرار نشود؛ و طمع‌ورزی به محقق شدن خیر و اهدافی که انتظارش را دارد، آن را به شتاب و بی‌گدار به آب زدن وادار نکند، که به‌دنبال آن سودی به‌دست نیاورد؛ و همه‌ی کوشش و تواناش بیهوده و بی‌نتیجه از میان برود.

۱۰. کار سیاسی:

سیاست در اصل به معنای رعایت مصالح مردم و اقدام برای انجام کارهای آنان به گونه‌یی که به سود آنان باشد. شرع‌گذار حکیم اطلاق واژه‌ی سیاست را به این معنا به‌کار برده است. در حدیث صحیح از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده، که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:

«كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ سَتَكُونُ خُلَفَاءُ وَ تَكْثُرُ» قَالُوا فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ» (۱)

(کار بنی‌اسرائیل را پیامبران‌شان می‌چرخاندند. هرگاه پیامبری درمی‌گذشت، پیامبری دیگر جای او را می‌گرفت. همانا پیامبری پس از من نیست؛ و پس از من، خلیفه‌های بسیاری برای اداره‌ی کارهای مردم خواهند آمد. گفتند: به ما چه دستور می‌دهی؟ فرمود: «با بیعت اولی بچرخید.»

---

۱. متفق علیه.

آن‌چه از حدیث فهمیده می‌شود، این است، که کار مردم را پس از پیامبر، خلفا در دست دارند.

در حدیثی اسما دختر ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنها گوید: «زبیر با من ازدواج کرد؛ در حالی که در روی زمین هیچ مال و ملکی نداشت؛ جز یک اسب. من به اسب او علف می‌دادم. توشه و خرجی او را کفاف می‌کردم؛ و زندگی او را می‌چرخاندم.» (۱)

جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند، که: مردی به نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رفت؛ و گفت: همانا کنیزی دارم، که خدمتگزار ماست؛ و کارهای ما را انجام می‌دهد؛ و کارهای زندگی ما را می‌چرخاند. من با او نزدیکی می‌کنم؛ در حالی که بدم می‌آید، او آبستن شود. پیامبر فرمود: «اگر خواستی از او عزلت گزین [آب نطفه را در رحم او نریز] اما آن‌چه از فرزندان بر او مقدر شده به دنیا خواهد آورد...» (۲)

این معنا، که شارع واژه‌ی سیاست را بر آن اطلاق کرده است، در فقه اسلامی به «سیاست شرعی» معروف است. مقید ساختن سیاست به شرعی اشاره بر این دارد، که سیاست‌های گوناگونی وجود دارند، که بر پایه‌ی شرع استوار نیستند، بلکه بر خواهش‌های نفسانی و حیله و فریب استوار هستند. سیاست به این معنا در شرع وجود ندارد. این مفهوم همان چیزی‌ست، که امروزه آن‌چه مردم با زبان‌های‌شان آن را می‌گردانند؛ و می‌پراکنند، بر آن صدق می‌کند: «دین از سیاست جداست؛ و دین هیچ ربطی به سیاست و سیاست هیچ ربطی به دین ندارد.» یعنی سیاستی که امروزه حکام آن را اجرا می‌کنند، به‌دور از دین است؛ زیرا هیچ عدالت و صداقت و مراعات مصلحت امت در آن نیست؛ هم‌چنین در دین سیاستی از این گونه وجود ندارد؛ زیرا دین به مکر و فریب و ضرر رساندن به دیگران و ظلم کردن و پیروی از خواهش‌های نفسانی دعوت نمی‌کند، بلکه به سوی سیاستی که به‌دور از همه‌ی آن بدی‌هاست، دعوت می‌کند؛ بنابراین، سیاست در معنای نخست: اقدام برای انجام کارهایی به سود

---

۱. احمد آن را روایت کرده است.

۲. احمد آن را روایت کرده است.

مردم، جزو دین است؛ چون پیامبران چنین کار نیکویی را انجام می‌دادند؛ همان‌گونه که در حدیث گذشته بیان شد، پیامبران، تبلیغ کنندگان دین و شریعت خدا بودند.

درباره‌ی کاربرد واژه‌ی «ساس» در لغت آمده است:

صاحب قاموس گوید:

«سُسْتُ الرَّعِيَّةَ: أَمَرْتُهَا وَ نَهَيْتُهَا وَ فَلَانٌ مُجَرَّبٌ: قَدْ سَاسَ وَ سِيسَ عَلَيْهِ: أَدَّبَ و أُدِّبَ»

(کار مردم را چرخاندم؛ و اجرا کردم. یعنی، آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر کردم. فلانی تجربه دیده است، همانا سیاست به‌کار برده؛ و در حق آن سیاست به‌کار برده شده است. ادب کرده؛ و ادب شده است.)

کاربرد واژه‌ی «ساس» در لغت عربی در معنای مذکور روشن است، جز این‌که شارع آن را بر آن‌چه به نفع و مصلحت مردم است اطلاق کرده است؛ اما غیر شارع آن را به‌طور مطلق، اقدام برای کاری به‌کار برده، که در حق مردم انجام می‌گیرد، چه آن کار را اصلاح کند، چه فاسد کند.

از آن‌چه بیان شد برای ما روشن می‌شود که مشغول شدن به سیاست به معنایی که شارع خواسته و قصد کرده است، گونه‌یی از عبادت به شمار می‌آید، که بنده با انجام آن خودش را به خدا نزدیک می‌کند.

کسانی که می‌خواهند سیاست را ویژه و منحصر به خودشان گردانند و دیگران را ـ از کسانی که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند ـ از مشغول شدن به آن منع می‌کنند. این گروه همان کسانی هستند، که شعار «جدایی دین از حکومت» را سر می‌دهند؛ و هدف‌شان از آن شعار، این است که بر مردم حکومت کنند؛ و کار و امورات آنان را بر پایه‌ی خواهش‌های نفسانی خودشان بچرخانند؛ و دین را از داشتن حق حکمرانی و تسلط بر همه چیز دور کنند، تا جایی که آن‌ها در برابر اشتباهات و لغزش‌های‌شان مورد محاسبه قرار نگیرند؛ و چیزی میان آن‌ها و شهوت‌های‌شان مانع نشود.

با این توضیح روشن خواهد شد، که مشغول شدن هر جماعتی بر امر سیاست، بر پایه‌ی مقاصد شریعت و توجه به منافع مردم و رفع مشکلات آن‌ها، کاری‌ست، که دین اسلام به سوی آن دعوت می‌کند؛ و مردم را با آن بنده‌ی خدا و عابد می‌گرداند. کسانی که این‌گونه به کارگیری را بر جماعت خرده می‌گیرند؛ و آن را ناپسند می‌دانند. به‌راستی در چنگال دعوت‌هایی که علیه اسلام به‌پا خاسته‌اند، گرفتار شده‌اند؛ و تحت تأثیر آنان قرار گرفته‌اند. دعوت‌هایی که شعار و شریعت اسلامی را تحریف می‌کنند، در واقع جهل و نادانی‌یی که نسبت به دین خدا دارند، آن‌ها را در این دام گرفتار کرده است؛ و در جریمه‌ی دور کردن و به‌گوشه پرت کردن دین از مجال سیاست دچار شده‌اند، تا جایی که پیوسته اسلام را در چهاردیواری مسجد محصور می‌کنند.

در صورتی که مکاتب دیگری غیر از اسلام حکومت می‌کنند؛ و بر امور جامعه و مردم تسلط دارند؛ و کارها را در بیرون از مساجد می‌چرخانند. این سررشته همه‌ی مصیبت‌ها و بلاهایی‌ست، که مردم مسلمان گرفتار آن شده‌اند. همانا ربا و ظلم و رشوه و انتشار بی بندوباری و اختلاط، و دیگر مفاسد متأسفانه به سبب نداشتن برداشت صحیح از سیاست در جامعه‌ی مسلمانان، شیوع پیدا کرده است. به سبب دورکردن دین از حقِ سیطره و سلطه یافتن بر همه‌ی شؤونات زندگی؛ جامعه اسلامی دچار مشکلات فراوانی شده است.

هرگاه شایسته و لازم باشد، که مسلمان ـ به طور انفرادی یا جمعی ـ با مفهوم شرعی به کار سیاسی بپردازد؛ و با رعایت ضوابط شرعی وارد میدان سیاست شود. جماعتی که با این ضوابط کار سیاسی انجام می‌دهد، شایسته است، که آن را به اندازه‌یی به‌کار ببرد؛ و به اندازه‌یی مشغول آن شود، که بر واجبات و وظایف دیگرش تجاوز نکند. مشارکت جماعت در کار سیاسی، یعنی این، که از راه سیاست و هم‌کاری با دستگاه‌های دولتی برای اصلاح جامعه تلاش کند. این کار امکان‌پذیر نیست، مگر زمانی که برخی از جایگاه‌های قدرت و سلطه را داشته

باشد، که بتواند با آن‌ها تغییرات اصلاحی انجام دهد. در چنین صورتی تلاشی که در این زمینه به‌کار می‌گیرد وقت کمی را می‌برد؛ و در اندازه‌ی توان آن خواهد بود؛ و آن را از انجام وظایف دیگرش باز نمی‌دارد؛ اما هرگاه خودش را دور از اماکن تأثیرگذار بیابد، در حالی که دستگاه حاکم نیز آن را در گوشه کنار مقام‌های مهم دولتی قرار داده باشد. در اینجا بر جماعت واجب است، که اگر می‌خواهد تغییری ایجاد کند، اندازه‌ی توان و نیروی خودش را درک کند؛ و مواظب خودش باشد؛ چون دارای توان و نیروی محدود است؛ اگر برنامه‌ریزی و دوراندیشی نکند، همه‌ی توان و نیروی آن بیهوده و بی‌سودآوری از بین خواهد رفت. این کارش به حساب دیگر وظایف‌اش که مهم‌تر هستند، گذاشته خواهد شد. دیگر وظایفی که در شکل دادن جماعت بسیار مهم و حیاتی هستند، مانند:

تربیت و ساختار شخصیت پیروان داخل صف. در صورت در حاشیه قرار گرفتن جماعت در میدان سیاسی، دارای امکانات محدود می‌شود، نه می‌تواند از راه سیاسی آن‌چه می‌خواهد تحقق بخشد؛ و نه این‌که -برای مشغولیت به‌کار سیاسی- به داخل صف جماعت توجهی کند، تا برای ساختار و تربیت و توجه به کسانی که زیر دست‌اش هستند، حرکت کند. در این صورت بر جماعت لازم است از لحاظ سیاسی به اندازه‌یی مشارکت داشته باشد، که به دنبال آن حمایت پیروان و مؤسسات اسلامی را به‌دست بیاورد؛ و به اندازه‌ی توان‌اش بر قراردادهای سیاسی با توجیهات سالمی که جانب مصلحت و دفع مفسده غالب هستند، تأثیر بگذارد؛ و این کار با ادامه‌ی نصیحت دلسوزانه برای حاکمان -که در آن مصلحت حکام و مصلحت تمام مسلمانان هست- همراه باشد؛ اما زیاده‌روی در متمایل شدن و توجه کردن به کار سیاسی، پیش از فرا رسیدن زمان مناسب‌اش و پیش از داشتن نیروهای کارآمد و کافی که همه‌ی شکاف‌های داخل و خارج صف را پر کنند، جزو عمل عجولانه و شتاب‌زدگی به‌شمار می‌آید؛ و چیدن میوه، پیش از فرا رسیدن زمان برداشت آن است.

نتیجه‌ی این کار این خواهد شد، که جماعت در بیابان برهوت می‌افتد؛ و تمامی تلاش‌ها و فعالیت‌های‌اش در آن پراکنده می‌شود. درهای فعالیت بسیاری بر روی آن گشوده می‌شود، که توان انجام همه‌ی آن‌ها را نخواهد داشت؛ و نخواهد توانست بار مسؤولیت را آن گونه که شایسته است، حمل کند.

گاهی حکومت در برابر فراهم کردن فرصت و در اختیار قرار دادن اجازه فعالیت سیاسی به چنین جماعتی، هدفی دارد، این‌که جماعت مشغول انجام کارهای سیاسی شود، تا فرماندهان و پیروان جماعت هم در کارهایی مشغول شوند؛ و از حکومت غافل بمانند. حکومت می‌داند جماعت با امکانات محدودش نمی‌تواند در لابه‌لای کارهای سیاسی‌اش در برابر امکانات حکومت چیزی را محقق سازد؛ و در برابر آن قیام کند، بلکه این حکومت است، که در سرگرم و غافل کردن جماعت از وظیفه خودش در داخل صف جماعت و ساختار صحیح آن ـ که سود و نیکی را برای جماعت؛ و به دنبال آن سود و نیکی را برای همه‌ی امت مسلمان، هرگاه آن ساختار کامل شود، به‌دنبال داشته باشد ـ موفق می‌شود.

۱۱. کیفیّت، پیش از کمیّت:

همانا ساختار جماعت با پیوستن پیروان بسیاری از ملحق شوندگان به آن یا دوست‌داران آن کامل نمی‌شود؛ زیرا بیش‌تر آنان عدد صحیحی در داخل صف و ساختار جماعت تشکیل نمی‌دهند؛ چون اهمیت هرکس ـ به نسبت جماعت ـ وابسته به آن اندازه علمی ست، که دارد؛ و در استعدادها و توانمندی‌هایی که جماعت آن‌ها را به‌کار می‌گیرد؛ و از آن‌ها بهره می‌برد؛ و علم و آگاهی و اندیشه و تربیت و تجربه‌ها و استعدادهایی را که تقدیم جماعت می‌کند، تا نقص آن را جبران کند؛ و کاستی‌ها و جاخالی‌های‌اش را پر کند؛ و پایه‌های آن را بنا نهد؛ و به آن‌ها استحکام بخشد؛ و برای انجام وظیفه دعوت عام در صفوف مردم برخیزد؛ و آن دعوت را در کنفرانس‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی و مباحثات علمی نمایان سازد؛ و از مسایل اسلامی دفاع

کند، و نیکی های آن را آشکار سازد؛ و شبهه هایی را که بر مسایل اسلامی تسلط یافته، از آن دور کند، امکان ندارد، که همه‌ی این وظایف و کارهای دشوار را شمار محدود و معینی انجام دهند؛ زیرا توانمندی‌ها و نیروی انسان محدود است؛ در حالی که دانش‌ها و شناخت‌های امروز گسترده شده؛ و شاخه‌شاخه گشته‌اند. پس اسلام دین خداوند است، که همه‌ی روی‌کردهای زندگی را در بر گرفته است. اگر در حول و حوش آن کوتاهی و کاستی صورت گیرد، از جانب انسان‌هایی ست، که احکام و شریعت اسلام را به‌طور کامل یاد نگرفته‌اند؛ و به آن احاطه کامل ندارند، و همت‌ها و توان‌شان از استنباط احکام در کارها به گونه‌یی که با چیزهای جدید و حوادثی که گه‌گاهی عارض می‌شوند؛ و پیش می‌آیند، ناتوان است.

جان کلام این‌که بر جماعت لازم است، که در هر زمینه‌یی از علوم به تربیت پیروان مورد نیاز اهتمام بورزد؛ و به این مسأله توجه خاصی داشته باشد، تا توانمندی‌های لازم را برای رویارویی با مسایل تازه و حوادث داشته باشد؛ و این توان را داشته باشد، که اسلام را به گونه‌یی به دیگران معرفی کند و بشناساند؛ و به آنان بفهماند، که اسلام دین کاملی ست، که از حل هیچ‌گونه مشکلی که برای انسان و جامعه انسانی پیش می آید، ناتوان نیست. همانا، دینی ست، که با هر زمان و مکانی سازگار است؛ و صلاحیت ادامه‌ی وجود را دارد؛ و می‌تواند به تمامی نیازمندی‌های جامعه‌ی بشری پاسخ‌گو باشد. تا با این کارشان راه و روش کمونیست، و لائیک هایی که اسلام و دعوتگران اسلام را از حل مشکلات بشری در عصر صنعت و تکنولوژی به ناتوانی متهم می‌کنند، گنگ و بی نتیجه بسازند.

باید یادآور شد، همانا کمی توانمندی‌ها و نیروهای مورد نیاز علمی در داخل جماعت، به تولید بدی‌های بی سابقه‌یی می‌انجامد؛ زیرا انجام امور جماعت، به برنامه‌ریزی درست و رأی و نظر بارآور و ثمربخش نیازمند است. این گونه کارها امکان‌پذیر نیست، مگر با حضور کافی از اهل علم و خیر خواه و باتجربه. هرگاه شمار

دانشمندان توانمندی که بتوانند این مسئولیت‌ها را به عهده بگیرند، کم باشند، سبب می‌شود که جماعت در حرکت‌اش دچار لنگی شود؛ و در خطاهای گوناگونی گرفتار گردد؛ و به خاطر وجود رأی و نظر سست و برنامه‌ریزی ضعیف و ناکافی نتواند سالم به سر منزل مقصود برسد. آن‌چه واجب است، دانسته شود این است، که همانا مسایل جماعت باید بر پایه‌ی شریعت اسلامی در حال انجام و حرکت باشد؛ یعنی واجب است، که همه‌ی نظراتی که از لابه‌لای آن جماعت حرکت می‌کند بر اساس و پایه و قوانین شرعی اسلامی باشند؛ و این نیازمند این است، که مراد خداوند و مراد پیامبر خدا ﷺ در تمامی قضایا و مسایل شناخته بشوند. شناخت این مسایل تنها از راه دانش امکان‌پذیر است. هیچ تفاوتی ندارد، که دانش، دانش شرعی باشد؛ یا دانش در مسایل معاصر و جست و جو و طلب کردن مصلحت در آن و شناخت مفاسد و مصالح و این‌که کدام‌یک از آن‌ها برتر هستند؛ و دیگر قواعد و ارکانی که احکام بر آن‌ها استوار است.

هرگاه نزد جماعت توانمندیهای علمی‌یی که بتواند رأی و نظر را از روی شناخت گسترده‌یی از مسایل شرعی پاسخ بدهد، وجود نداشته باشد، چنین جماعتی از گرفتار شدن در خطاهای بزرگ در امان نمی‌ماند؛ و سبب می‌شود که برخی از مسایل جدید به طور کامل و واضح دیده و روشن نشوند؛ یا این‌که حکم شرعی درباره‌ی آن مسایل درک نشود؛ یا نتوان به خواسته یا عاطفه یا به منطق برخی که تیزهوش و ماهر هستند، پاسخ لازم و قانع کننده داد؛ و اگرچه آن مسایل با نیک‌گمانی حادث شود؛ اما نیک‌گمانی به تنهایی در این مسایل شرعی کفایت نمی‌کند.

۱۲. شفاف نبودن موضوع:

همانا انسان تلاش و توان‌اش را به‌کار نمی‌گیرد؛ و رنج و زحمت نمی‌کشد، مگر برای رسیدن به هدف واضح و روشنی که در ذهن‌اش می‌پروراند؛ در حالی‌که آن هدف را دوست دارد؛ و وابسته به آن است؛ و مصلحتی را در محقق شدن آن هدف

انتظار می‌کشد، که دیر یا زود برای او سودآور باشد؛ در حالی‌که بی محقق شدن آن هدف و رسیدن به منافع مورد نظر، همه‌ی کوشش و تلاش‌اش گونه‌یی از بیهوده‌کاری و تلف کردن زمان و فعالیت به شمار می‌آید.

بنابراین انگیزه‌های درونی، تشویق کننده و برانگیزنده انسان برای حرکت و فعالیت و تلاش هستند، این چیزی‌ست، که واجب است، جماعت آن را بشناسد؛ سپس برای استوار و محکم ساختن اهداف، در وجود پیرواناش فعالیت و تلاش کند؛ و اهمیت اهداف را برای آنان روشن و آشکار سازد. هیچ تفاوتی ندارد، که این اهداف مرحله‌یی و مقطعی باشند؛ یا هدف نهایی باشند، تا این‌که انگیزه‌ی رسیدن به آن اهداف در وجود آنان، قوی باشد. در صورت توجه و اهمیت دادن به این نیازها بی‌گمان همت‌ها برای کار جدی و فعالیت پی‌گیر با نشاط فراوان برانگیخته می‌شوند؛ و نشانه‌های فرمانبرداری و اطاعت که از علاقه به کار و فعالیت و عشق و محبت به جماعت سرچشمه می‌گیرند، آشکار می‌شوند؛ و فعالیت‌شان تنها برای سازش نمی‌شود، بلکه هر کدام از آن‌ها در خوشحالی و سختی بر کار و فعالیت با شتاب فراوان اقدام می‌کنند؛ در حالی‌که با انجام این کار چشمان‌شان روشن و سینه‌های‌شان گشاده می‌شود تنها خشنودی خدا و ذخیره شدن اجر و پاداش آن را برای روز رستاخیز می‌طلبند.

هرگاه کسانی باشند، که التزامات و پای‌بندی‌هایی را که دارند، انجام ندهند؛ یا آن‌ها را بر پایه‌ی خواسته‌ها و تمایلات خودشان انجام دهند؛ نه برای آن‌چه پیروی از جماعت بر آن‌ها واجب است، انجام چنین کاری گاهی نتیجه‌ی شفاف نبودن مسأله در نزد آنان است؛ وقتی که کوتاهی و کم‌کاری از جانب آنان روی دهد. گاهی عدم شفافیت موضوع بهانه‌یی برای آنان به شمار می‌آید. شاید بازگشت این پدیده، یعنی شفاف نبودن برخی از مسایلی که جماعت آهنگ آن را کرده است، برای آن باشد، که در آن پنهان‌کاری به جایی می‌رسد، که درد و دامنه‌ی آن دامنگیر خود جماعت می‌شود، تا جایی که برخی کارهای بنیادین را بر گروهی از پیرواناش می‌پوشاند.

اندرزهای لازم برای پیروان راه دعوت

۱. داشتن آگاهی کافی و لازم از دین:

هر گونه وظیفه و مسؤولیتی که وجهه‌ی شرعی دارد ـ کوچک باشد یا بزرگ؛ داخل جماعت باشد؛ یا بیرون از جماعت ـ انجام دهنده‌ی آن زمانی درکارش موفق و پیروز می‌شود، که تا اندازه‌یی از فقه شرعی بداند، که او را نسبت به کارش بینا و آگاه سازد؛ و گامهای‌اش را استوار و محکم گرداند؛ و او را برای دفاع از حق در هر وضعیتی که باشد و هر مسایلی که پیش می‌آید پایدار گرداند. بی‌گمان تمامی کارها و فعالیت‌هایی که در داخل جماعت اسلامی هستند، بر شریعت اسلامی پایدارند و برای پذیرفتن هرگونه مسؤولیتی در جماعت اسلامی باید کسی باشد، که بر آن مسایل احاطه داشته؛ و در دین خدا دارای فقه و آگاهی لازم و کافی باشد. به‌دست گرفتن هر گونه مسؤولیتی پیش از این‌که در آن زمینه، فقه و آگاهی لازم را به‌دست بیاورد، سبب می‌شود که خودش را در معرض گرفتار شدن در دام گناه قرار دهد؛ چون هر حکم و فعالیتی که از او صادر می‌شود: لازم است، که از روی بینش و آگاهی شرعی نسبت به آن مسایل صادر شود، تا این‌که ذمه‌اش در پیشگاه خدا از بار گناه آزاد و در انجام کاری که بر عهده گرفته و مسؤولیتی که بر او واگذار شده پیروز گردد، تا کسانی که بر امارت آنان گمارده شده است، او را شایسته‌ی تقدیر و احترام و محبت و

اطاعت بدانند؛ و همگی با هم و درکنار هم و باکمک یک‌دیگر با بینش لازم، سالم و سعادتمند به سرمنزل مقصود برسند.

عمربن خطاب ﷺ گفته است: «تَفَقَّهُوا قَبْلَ اَنْ تَسُودُوا»(۱)

پیش از این‌که به سیادت و رهبری برسید، [در آن کار] آگاهی لازم را به‌دست بیاورید.

در روایت دیگری از تمیم داری ﷺ آمده: مردم در زمان عمر در ساخت و ساز ساختمان پیشرفت چشمگیری پیدا کردند، عمر گفت: «ای گروه مردمان مواظب زمین باشید، [تا برای مردم محل سکونت باشد] همانا اسلام بی‌جماعت، وجودی نخواهد داشت؛ و جماعت هم در صورت نبودن کسانی که بر آنان امارت کند وجودی نخواهد داشت؛ امارتی هم بی‌فرمانبرداری مردم وجود نخواهد داشت. کسی که قوم‌اش، او را در حالی که فقیه است، به امیری خود انتخاب کنند، مایه‌ی زندگی و حیات خود و مردم می‌شود؛ و کسی که قوم‌اش او را بی‌این‌که فقه و آگاهی لازم را داشته باشد، به رهبری برگزینند، هلاکت خود و آنان را سبب می‌شود.» (۲)

۲. از آسیب رسیدن به اسلام و ایجاد اختلال در استمرار آن هیچ ترسی نداشته باشید.

همانا دین اسلام دین خداوند متعال است، که نگه‌داری از آن و یاری دادن و پیروز گرداندن آن را بر دیگر ادیان، خود بر عهده گرفته است.

خداوند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ ٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ * هُوَ ٱلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ﴾

«می‌خواهند نور [آیین] خدا را با دهان‌های‌شان خاموش گردانند؛ اما خداوند نور [آیین] خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. او [خدا] کسی‌ست، که پیامبر

---

۱. دارمی در مسند خودش و بخاری درکتاب علم آن را روایت کرده‌اند.
۲ـ دارمی آن را در مسندش روایت کرده است.

خود را همراه با رهنمود [آسمانی] و آیین راستین فرستاد، تا این آیین را بر همه‌ی آیین‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان بدشان بیاید.»(۱)

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾

«کافران اموال خود را خرج می‌کنند، تا [مردمان را] از راه خدا [و ایمان به او] بازدارند. آنان اموال‌شان را خرج خواهند کرد؛ اما پس از آن مایه‌ی حسرت و پشیمانی ایشان خواهد گشت؛ و شکست هم خواهند خورد. بی‌گمان کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند؛ و در آن گرد آورده می‌شوند.»(۲)

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ ٱللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آیین خود بازگردد [و مرتد شود] خداوند جمعیتی را [به‌جای ایشان بر روی زمین] خواهد آورد، که خداوند دوست‌شان می‌دارد؛ و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان فروتن بوده؛ و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد و تلاش می‌کنند؛ و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری [در اطاعت از خدا] نمی‌ترسند. این فضل خداست؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد عطا می‌کند؛ و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است.»(۳)

«اگر شما [از فرمان خدا] روی برتابید، مردمان دیگری را جای‌گزین شما می‌گرداند، که هرگز همسان شما نخواهند بود؛ [و از بذل جان و مال در راه خدا دریغ نخواهند کرد]»(۴)

پیامبر خدا ﷺ در هیچ یک از جنگ‌هایی که با دشمنان پیکار کرد؛ و مسلمانان فراوانی شهید شدند، نترسید، جز در جنگ بدر؛ زیرا آن نخستین جنگ میان مسلمانان و کفار بود؛ و مسلمانان برای آن جنگ هنوز امکانات و توانایی‌های لازم و

---

۱. صف: ۹ـ۸. ۲. انفال: ۳۶.
۳. مائده: ۵۴. ۴. محمد: ۳۸.

کافی را به‌دست نیاورده بودند؛ در حالی‌که دشمنان‌شان ـ از کفار و منافقین ـ با تمام امکانات‌شان مسلح شده؛ و در انتظار شکست دادن و تار و مار کردن مسلمانان در کمین نشسته بودند. در چنین فضایی ـ که پر از ترس بود ـ پیامبر خدا ﷺ در روز بدر چنین دعا کرد: «پروردگارا! اگر این گروه از مسلمانان از بین بروند؛ پس از آن‌ها در روی زمین پرستش نخواهی شد.»(۱)

اما در جنگ‌های دیگر هیچ‌وقت چنین وضعیتی برای پیامبر پیش نیامد؛ زیرا خداوند همه‌ی وعده‌هایی را که به پیامبر داده بود، عملی کرد و همه‌ی آن‌ها به وقوع پیوستند.

خداوند می‌فرماید:

﴿سَيُهْزَمُ ٱلْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ﴾

«جمعیت آنان به‌زودی شکست می‌خورند؛ و پشت می‌کنند؛ و می‌گریزند.»(۲)

﴿وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ❁ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾

«هنگامی که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده می‌داد، شما دوست می‌داشتید دسته‌یی نصیب شما گردد، که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست؛ اما خدا می‌خواست حق را با سخنان خود ظاهر و استوار گرداند؛ و کافران را ریشه‌کن کند، تا بدین روش حق را پابرجا و باطل را تباه گرداند، هرچند که بزهکاران نپسندند.»(۳)

پس از جنگ بدر، دشمنان اسلام در هر دوره و زمان و مکانی چه‌بسیار علیه اسلام با هم همکاری کردند؛ و حیله و نیرنگ به‌کار بردند؛ و با اسلام جنگیدند؛ و توطئه چیدند؛ و مال‌های فراوانی خرج کردند، تا اسلام را از بین ببرند؛ اما همه آن تلاش‌ها و نیرنگ‌ها شکست خورد؛ و بی نتیجه ماند و همه‌ی نقشه‌های‌شان نقش بر

---

۱. مسلم و احمد از عمربن خطاب رضی الله عنه آن را روایت کرده‌اند.

۲. قمر: ۴۵.

۳. انفال: ۸-۷.

آب شد. همه‌ی این موفقیت‌ها در حق اسلام فضل و نعمت خداوندی‌ست، که می‌خواهد این دین جاویدان و پایدار بماند، گرچه کفار و کینه‌توزان و صاحبان شهوت بدشان بیاید.

بنابراین به هر جماعتی که برای دعوت به سوی خدا و حمایت از اسلام قیام کرده؛ و تلاش می‌کند، اعلام می‌کنیم، که بر استمرار اسلام ترسی نداشته باشند؛ و گمان نکنند که ماندگاری و استمرار اسلام به ماندگاری و استمرار و ادامه‌ی فعالیت آنان وابسته است، بلکه باید بدانند خداوند خودش از آن پشتیبانی و دفاع می‌کند.

گاهی جماعتی می‌ترسد، از این که اگر از ادامه فعالیت‌اش جلوگیری شود؛ یا از پرتو و فعالیت‌اش کاسته و خاموش شود، یا زمان رهبری و فرماندهی آن به سر رسد، استمرار و ماندگاری دین اسلام هم به خطر می‌افتد. چه‌بسا وجود این گونه ترس‌ها، جماعت را وادار می‌کند، که در برخی جاها از موضع‌گیری‌های ارزشی خودش عقب‌نشینی کند؛ یا در برخی از مواقع از آشکار کردن حق، چشم‌پوشی کند؛ برای این‌که بتواند در صحنه حضور داشته باشد؛ و فعالیت کند. به گمان این‌که اسلام پایدار و ماندگار بماند.

به باور نگارنده این گونه برداشت‌ها، اشتباه در فهم سنت و قانون خداوند درباره‌ی دین اسلام است. چه بسیار جماعت‌های این چنینی که از فعالیت ممنوع شده‌اند؛ و چه بسیار جهادگران اسلامی که با تمام وجود برای پیش‌برد دین اسلام تلاش می‌کردند، زندگی دنیا را وداع گفته و از این جهان دیده فرو بسته‌اند، با وجود همه‌ی این‌ها اسلام هم‌چنان ماندگار باقی مانده؛ و بر راه خود استوار است، چون هیچ زمانی نیست، مگر این‌که خداوند روحیه‌ی اسلامی را در روح و روان فرزندان و پیروان اسلام بر می‌انگیزد؛ و به خواست خداوند، کسانی پیدا می‌شوند، که روح جهاد را زنده می‌گردانند؛ و کار دین را برای امت اسلام دوباره زنده می‌گردانند؛ و امید پیروزی این دین را دوباره در دل‌ها بر می‌انگیزند؛ و خداوند نیرنگ و حیله دشمنان اسلام را به خود آنان بر می‌گرداند.

سعادتمند و خوش‌بخت در میان مسلمانان کسی ست، که جان و مال‌اش را برای جلب رضای خدا می‌بخشد؛ اما کسی که از جهاد کردن ـ با انواع گوناگون‌اش ـ درجا می‌زند؛ و عقب‌نشینی می‌کند، همانا خودش زیان می‌بیند؛ و از اجر و پاداش خداوندی محروم می‌گردد؛ اما دین اسلام هم‌چنان با حفاظت و یاری خداوند از شر دشمنان محفوظ می‌ماند و به راه سعادت‌بخشی خود ادامه می‌دهد.

﴿وَ ٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمْرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايَعْلَمُونَ﴾

«خداوند بر کار خویش چیره است؛ اما بیش‌تر مردم آن را نمی‌دانند.»(۱)

۳. نصیحتی به رهبران اسلامی:

برگزیدگان اصحاب پیامبر خدا ﷺ همان کسانی بودند، که در بیش‌تر اوقات هم‌نشین و ملازم او بودند، به همین سبب، بخش بزرگی از ویژگی و هَدْی و اخلاق و سنت پیامبر را گرفته؛ و خود را با پای‌بندی به آن‌ها، آراسته بودند. آنان از سابقین اصحاب بودند، کسانی که پیش از همه و بی‌درنگ به‌سوی ایمان شتافتند؛ و برای پیروی از پیامبر و محبت و عشق و علاقه‌یی که به وی و جهاد کردن همراه با او داشتند، از همه پیشی گرفتند؛ و جان و مال‌شان را در راه خدا بخشیدند. این گروه از اصحاب، سپر حفظ کننده و دژی محکم برای دفاع و حمایت از دین اسلام بودند.

همانا زندگی پیامبر ﷺ پر از جهاد و عبادت و ذکر و زهد و ورع و دعوت به سوی خدا و بیان و توضیح احکام قرآن و قضاوت بین مردم و برقراری عدالت و بخشش و بردباری و دیگر ویژگی‌های ستوده بود، که در زندگی آن بزرگوار نمایان بود. او با یاران‌اش زندگی می‌کرد؛ و با دشمنان‌اش معامله و مدارا و با خانواده‌اش معاشرت می‌کرد. همه‌ی این کارها تأثیر چشمگیری در تربیت کسانی که در اطراف‌اش بودند، داشت؛ تا جایی که به آن رفتار متأثر شدند، بلکه آثار آن رفتار ارزشمند پس از درگذشت پیامبر ﷺ در زندگی آنان نمایان شد. در آن زمانی که

---

۱. یوسف: ۲۱.

زمام کارها در دست آنان قرار گرفت، هم چنان جهاد را دوست داشتند، خداوند هم با تلاش پی گیر آنان دشمنان شان را از بین برد؛ و درهم کوبید؛ و آتش فتنه را ـ که دشمنان قسم خورده اسلام برافروخته بودند ـ خاموش کرد. عدالت را میان مردم گستراندند. سرزمین‌های فراوانی را فتح کردند. دین اسلام را در گوشه و کنار کره‌ی زمین منتشر کردند. تابعین هم ـ که زیر دست آنان تربیت شده بودند ـ تحت تأثیر آنان قرار گرفتند؛ و راه آنان را ادامه دادند.

از این مطالب، درس مهمی گرفته می‌شود؛ و آن این که، الگوی نیک در تربیت مسلمانان نخستین جایگاه و اهمیت مهمی داشت. انجام این کار و رسیدن به این اندازه از تأثیر، شدنی نبود، مگر با ظاهر شدن در جمع و زندگی کردن با مردم به گونه‌یی که صفت‌های پسندیده و ارزشمند در رفتار و کردار این رهبران مشاهده می‌شد.

در این صورت مردم به آنان اقتدا کردند؛ و تحت تأثیر آنان قرار گرفتند؛ و به دنبال شناخت و درک و فهمی که مردم از رهبران اسلامی داشتند، نهال فضیلت و عدالت‌خواهی در وجود آنان غرس شد؛ و رشد کرد؛ و به قدرت رسید.

باید رهبران و گردانندگان امور، این امر مهم را درک کنند؛ و بدانند که الگو و مقتدای آنان در این کار پیامبر خدا ﷺ است؛ پس آنان باید برای ایجاد و تربیت جانشینانی برای پس از خودشان فعالیت و تلاش کنند؛ و جانشینان نیرومند و کارآمدی تربیت کنند، تا بتوانند پس از آنان زمام امور را بدست گیرند؛ و کشتی حرکت اسلامی را به‌دست گیرند؛ و آن را سالم به سر منزل مقصود برسانند.

لازم است که این جانشینان دارای صفات و ویژگی رهبری باشند. رهبران تلاش چشمگیر و طاقت‌فرسایی در برگزیدن نخبگان میان صف جماعت به کار گیرند؛ و گروه ویژه‌یی را از میان صف جماعت برگزینند؛ سپس آنان را خوب تربیت کنند؛ و آنان را به ترازی از آگاهی لازم و کافی از جهت ایمان و جهاد و اخلاص و صداقت برسانند.

در تاریخ اسلام کسی نیست، که رهبری امت اسلام را بر عهده گرفته باشد؛ و آن را به سوی خیر راهنمایی کرده باشد؛ و در راه و روش و جهاد الگوی نیکی برای امت باشد؛ در حالی که مردم او را نشناخته باشند؛ و صفات پسندیده و راه و روش استوار و دعوت او ـ که حق را آشکارا بیان کند ـ لمس نکرده باشند. اگر رهبران اسلامی دارای این ویژگی‌های پسندیده نباشند، نمی‌توانند برای امت، الگوی خوبی باشند. همانا پنهان شدن از مردم از صفات پادشاهان است، نه دعوتگران صادق.

به‌راستی دشمنان اسلام تا اندازه‌یی در تشویه سیمای دانشمندان و دعوتگران در نزد همگان با تطبیق بد احکام اسلام در میان مردم ـ که آن به حساب دانشمندان و دعوتگران گذاشته می‌شود ـ و از لابه‌لای پوشاندن چهره‌ی واقعی دعوتگران صادق از دیدگاه مردم، در تصمیم کینه‌توزانه‌ی خود موفق شده‌اند.

همانا شایسته و سزاوار نیست، که عرضه‌ی اسلام به مردم تنها با سخنرانی و صحبت کردن باشد؛ زیرا مردم سخنرانی‌های فراوانی درباره‌ی اسلام شنیده‌اند؛ و تا اندازه‌ای از نیکی‌ها و فضایل اسلام با سخنرانی‌ها به مردم عرضه شده است.

اما به راستی چه زمانی مرحله تطبیق عملی احکام اسلام در میان مردم و جامعه فرا می‌رسد؟! در حالی که تطبیق عملی پیوسته از میدان عمل ناپیداست؛ و مردم آن را نمی‌شناسند، مگر از لابه‌لای تاریخی که زندگی پیامبر خدا ﷺ و اصحاب و تابعین و دیگران از سلف صالح را عرضه می‌کند؟!

۴. پیوستن پیرو به جماعت باید بر پایه‌ی راه و روش آن جماعت باشد نه به‌سبب حضور انسانی ویژه:

به‌راستی هر کس که می‌خواهد به هر یک از جماعت‌ها بپیوندد، باید که برای پیوستن به راه و روشی که آن جماعت بر آن حرکت می‌کند، قانع باشد؛ و پیوستن‌اش بر اساس هدفی باشد، که آن جماعت در نظر گرفته؛ و برای محقق شدن آن از راه اجتماع و دعوت‌اش، تلاش می‌کند. کسی که به‌سبب حیرت و شگفتی در راه و روش

و دانش و شجاعت و دیگر صفات پسندیده‌ی کسی دیگر که در جماعت است، بخواهد به جماعت بپیوندند، دچار خطای بزرگی می‌شود.

پس چنین معیاری برای شناخت جماعت و پیوستن به آن بی‌گمان معیار نادرست و اشتباهی‌ست. در صورت پیوستن پیرو به جماعت به‌سبب حضور دعوتگری که تعجب وی را برانگیخته است؛ و سبب ملحق شدن او به جماعت شده امکان دارد، که گاهی از آن دعوتگر لغزش‌هایی که مخالف شرع هستند، سربزند. این خطاها یا از طریق اجتهاد یا از طریق دچار شدن به گناهی که کسی جز معصوم از آن مصون نیست، انجام بگیرند. در چنین حالتی، گمان و نظر آن کسی که برای حضور دیگران به جماعت می‌پیوندد، به کلی از جماعت دگرگون شده؛ و ناامید می‌شود؛ در نتیجه حکم نداشتن صلاحیت آن جماعت را صادر می‌کند، نه تنها حکم نداشتن صلاحیت آن دعوتگر را. چون وابستگی او به جماعت و قانع شدن‌اش به آن از راه قانع شدن‌اش به آن دعوتگر بوده است.

اما اگر پیوستن به جماعت برای قانع شدن به راه و روش و هدف جماعت باشد هر اندازه هم از اعضای این جماعت؛ چه رهبر باشند چه غیر رهبر دچار خطا بشوند، او هرگز از نظر و دیدگاه و قانع شدن‌اش بر نمی‌گردد؛ و از تصمیم خود عقب‌نشینی نمی‌کند. پس انسان‌ها ترازو و میزان شناخت حقیقت و واقعیت جماعت نیستند، بلکه حق، معیار و میزانی‌ست، که با آن انسان‌ها شناخته می‌شوند. چه‌اندازه زیبا و جالب و پر محتواست، جمله‌یی که از علی بن ابی طالب ﷺ روایت شده:

«اعْرِفُ الرِّجَالَ بِالْحَقِّ، وَ لاَ تَعْرِفِ الْحَقَّ بِالرِّجَالِ»

(مردان را از راه حق بشناس؛ اما حق را از راه مردان نشناس.)

مردم هر اندازه در راه دعوت سقوط کنند، همانا خودشان ضرر و زیان می‌بینند؛ و هیچ ضرر و آسیبی به حق نمی‌زنند؛ زیرا کسی که برای رسیدن به رضا و خشنودی خداوند بلندپایه تلاش و فعالیت کند، به پیرامون خودش توجهی نمی‌کند؛ و از

کسانی که در راه دعوت و ادامه‌ی حرکت در این مسیر، سست و ناتوان می‌شوند، متأثر نمی‌شود؛ و آنان را الگوی خودش قرار نمی‌دهد؛ زیرا رسیدن به خشنودی خداوند متعال به ابزار دیگری نیاز ندارد؛ و شفاعتگر انسان در نزد خداوند تنها عمل و کردار اوست.

با در نظر گرفتن این مفاهیم و برداشت‌ها، خطای بیش‌تر مردم را در حق جماعت‌ها می‌شناسیم؛ و به اشتباهات آنان پی می‌بریم؛ زیرا گاهی مردم برخی از جماعت‌ها را به‌سبب انجام برخی از اشتباهاتی که اعضای آن جماعت مرتکب می‌شوند، محکوم و به نداشتن صلاحیت متهم می‌کنند. گویا مردم فرض می‌کنند همه‌ی کسانی که در داخل صف جماعت هستند، از خطا و لغزش معصوم و مصون هستند.

در حالی که این گونه برداشت‌ها برای شناخت جماعت مقیاس نادرستی ست؛ پس انجام اشتباه پیروان در هر زمانی و در میان هر جماعتی امری ناگزیر است؛ و پیوسته در میان جماعت‌ها بوده است. خداوند درِ توبه را به‌روی بندگان‌اش گشوده است برای این‌که طبیعت و خصلت انسان به‌گونه‌یی ست، که مرتکب اشتباه و خطا می‌شود؛ و پس از ارتکاب به خطا و گناه باید بی‌درنگ توبه کند، تا از رحمت خدا محروم نگردد؛ اما کار زشت این است، که وی به خطا و گناهان‌اش ادامه دهد؛ و بر آن‌ها پافشاری ورزد؛ و خودش را محاسبه نکند.

خداوند هیچ کسی را برای گناه دیگری که او در آن مشارکت نداشته؛ و بر درستی گناه اقرار نکرده؛ و خطاکار را بر انجام آن گناه گمراه و تشویق نکرده است، بازخواست نخواهد کرد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَاتَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ﴾

«هیچ باربری، بار [گناه] دیگری را به دوش نمی‌کشد.»(۱)

---

۱. انعام: ۱۶۴.

پایان

در پایان مهم‌ترین چیزی که دوست دارم در این کتاب بر آن تأکید کنم، سفارش و نصیحت به همگی جماعت‌های اسلامی راستین و تلاشگر در راه خدمت به دین خداوند بلندمرتبه است، که درباره‌ی کار این دین از خداوند بترسند؛ و بر وضعیت تفرقه و پراکندگی پافشاری نورزند، بلکه باید بدانند، که اسلام هیچ گونه اختلاف و تفرقه را نمی‌پذیرد. و همانا توانمندی و قدرت در جمعی بودن است، نه در تنها بودن.

باید بدانند که متفرق بودن هیچ سودی به دنبال ندارد، همانا با پراکندگی گروه‌های اسلامی و وجود تفرقه در میان صف جماعت اسلامی، شیطان و دیگر دشمنان اسلام خوشحال می‌شوند. از راه تفرقه است، که دشمنان به داخل صف جماعت نفوذ می‌کنند، تا این‌که خواسته‌ی شوم‌شان را در میان مسلمانان محقق سازند؛ و آنان را از ادامه‌ی راه حق و دعوت باز دارند؛ و از لابه‌لای آن، سیمای اسلام را مشوه سازند؛ و با نشان دادن این سیمای مشوه شده‌ی اسلام -که با تفرقه‌ی جماعت به وجود آمده- مردم را از آن باز دارند؛ و متنفر سازند.

خالص گرداندن تمامی نیت‌ها و فعالیت‌ها از خواهش‌های نفس و متوجه کردن آن‌ها تنها به سوی خدا و برگزیدن و ترجیح دادن منافع ارزشمند اسلام بر دیگر خواسته‌ها و تنزل از ارضای خواهش‌های نفس همان چیزی‌ست، که شیطان را خوار

و پست و رسوا و همه‌ی نقشه‌های شوم دشمنان را نقش بر آب می‌کند؛ و سبب می‌شود که دل‌ها بر محبت خدا و یاری دادن دین او دور هم جمع شوند؛ و این کار پسندیده‌ی مردمان راستین را برای هم‌کاری خود و برای آبادانی زمین با نام و یاد خدا و بر تفاهم وبا روح محبت و الفت و دوستی که اسلام آن را فرض کرده است، وادار می‌کند.

در نتیجه هر کس که برای تحقق این هدف پسندیده و والا تلاش و حرکت کند؛ و با صداقت و اخلاص مردم را به سوی آن دعوت کند، به اجر و پاداش فراوانی دست خواهد یافت.

هم‌چنین موجب خواهد شد، تاکسانی که تلاش می‌کنند به گسست اختلاف و تفرقه میان مسلمانان تعمیق بخشند؛ و مردم را به جای این که به اتحاد و اجتماع و یکپارچگی دعوت کنند، از جمع شدن در کنار هم فراری می‌دهند، به گناه خود اعتراف کنند.

از خداوند منان می‌خواهیم،که دل‌ها را از حسد وکینه و بدگمانی پاک بگرداند؛ و آن‌ها را بر محبت و طاعت و دعوت به سوی خود و جهاد برای پیروزی دین‌اش، جمع بگرداند. همانا او بر همه‌ی کارها تواناست؛ و هدایت و توفیق در دست خداست.

این کتاب روز دوشنبه تاریخ ۱۴۱۰/۱۲/۱۷ هـ. ق. پایان پذیرفت.

۱۹۹۰/۷/۹ میلادی

دکتر عبدالوهاب لطف الدیلمی